نگاه دانلود
www.negahdl.com

-"بهت افتخار می کنم"

همیشه همین را می گوید ومن با همین کلمات استاد پیرم بالیدم و به اینجا رسیدم لحن حسرت امیز صدایش که امیخته ای ازشادی و بغض اس دلم را گرم می کند.

-صالح تماس گرفت دوروز دیگه تو جلسه هیئت مدیره برای کاربرد ازمایشی طرحت باید اونجا باشی..."من با ان نگاها چطور تاب بیاورم؟"

-چند نمونه از دستگاه ها رو برای بخش های مختلف می خوان"هادیان" گفت این دختر تا حالا کجا بوده.

"کجا بودم!؟همین جا همین گوشه"

چند کلمه دلگرم کننده دیگر می گوید و صدایش خلوتم را ترک می کند.

گذشته...

۱۷سالم است خانواده ی اقای "فرهنگ نیا" منزلمان هستن.دید و بازدید همیشگی والبته... مراسم خواستگاری صباست.صبارا تا حالا اینقدر سرخ و سفید و دستپاچه ندیده ام.جلوی پدر سرخ می شود و گاهی دست هایش را داخل هم مشت می کند.سرو صدای طبقه پایین زیاد است.زمان امتحاناتم است و فردا هم امتحان دارم.

اذر خانم همسر اقای فرهنگ نیا بجای مادرم سنگ تمام گذاشته.کلافه شده ام اولین ترم دانشگاهم است تاحالا با این همه حجم کتاب رو برو نبوده ام.صدای در اتاقم که می اید دلم می خواهد گریه کنم.

- بیا تو؟

در باز می شود و قامت پسر "فرهنگ نیا "در استانه در پیدا می شود نه روسری دارم ونه اعتقادی به سر کردنش معذب می شود پسره "فرهنگ نیاست" انتظار دیگری نمی توانم داشته باشم.نگاهش را می گیرد بلکه خودم را جمع کنم ولی تکان نمی خورم می پرسم

-کاری داری؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهم می کند اینجا اتاق من و حریم شخصی من است اجازه دارم پوششم را خودم انتخاب کنم

-می خوام از حمام اتاقت استفاده کنم؟

به شلوار خاک الودش اشاره می کند

-مشکلی نیست.

نگاهش را باز می گیرد.تربیت شده ی دست مردی مثل "حاج منصور فرهنگ نیاست".داخل می شود وبه طرف حمام می رود.

برای کمتر شدن سرو صدا به انتهایی ترین قسمت اتاقم می روم همانجا کز می کنم. دقایقی بعد که نمی دانم چگونه گذشته شلواراتو کرده ای را می بینم.دست هایم را از روی گوشم برمی دارم و سرم را بالا می گیرم.پیراهنش را تا ارنج بالا زده کمی از استین لباسش خیس است مژه هایش هم... چهراش ارامش عجیبی دارد.

از پدرت اجازه می گیرم که ببرنت خونه خودمون یا خونه "یسرا"که بتونی درس بخونی.لباس بپوش؟

خودش می رود.در دلم برای کمکش ممنونش می شوم.پایه اعتماد پدرم دوستی دیرینه با خانواده" فرهنگ نیا" و شناخت پسر "فرهنگ نیاست".

شب را انجا می مانم اتاق خودش را به من می دهد و من در فضای خلوت اتاقش درس می خوانم او تا رفتن مهمانهای پدرم منتظر می ماند و مرا به منزل باز می گرداند.

حال...

نگاهی به سر در بیمارستان می اندازم خم می شوم کیف را از روی صندلی ماشین بر می دارم و راه میفتم لبه پالتوی توسی ام را به هم می اورم و به ساعت مچی ام نگاهی می اندازم پله ها را که بالا می روم عینک افتابی ام را از چشمم بر می دارم.به طرف محل مورد نظر می روم مجهز تر از چهار سال پیش به نظر می رسد.نبودنم خیلی چیز ها را عوض کرده ..مرا هم ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دکمه اسانسور را می زنم ودر طبقه مورد نظر پیاده می شوم در سالن سفید رنگ را باز می کنم "حالم خوب است بهتر از انچه فکر می کردم"

-سلام!

دوجفت سبز و دوجفت قهوای تیره!دو مرد میانسال ٤مرد جوانتر ویک پیرمرد"هادیان".

سعی می کنم نه سبز ها را ببینم ونه به قهو های ها فکر کنم.به همه مرد ها معرفی می شوم سعی می کنم برخورد ها ذهنم و افسارش را به دست نگیرند و برود همانجایی که دمای زیاد دست ان سبز ها و دمای پایین قهوای هارا رصد کند.

هادیان که به حرف می اید تمام حواسم را جمع می کنم در مورد طرحم می پرسد ومن جواب می دهم خونسرد وباتمام اعتماد به نفسی که برای ظاهر خونسردم ساخته ام.

هادیان-میزان قرارداد زیاد نیست "دختر جون"؟

میدانم "دختر جون" رابرای بلند پروازی ام به کار می برد.به گلوی چروکیده وموهای سفیدش که خبراز تجربه اش میدهد نگاه می کنم

-طرح من بیشتر از این ها می ارزه جناب هادیان خودتون اینو خوب می دونید که امضای این قرارد یه فرصت بکر برای ترقی بیمارستانتونه...این طرح برای من ارزش زیادی داره ٤سال از بهترین سالهای زندگیم رو صرفشون کردم این فقط یه قیمت قراردادیه طرح که جواب داد قیمت اصلی رواعلام می کنم.

مردی میان سالی از میان جمع می گویید

-اگه طرحتون جواب نداد بیمارستان و تمام اعتبارش میره زیر سوال و ضرر خیلی بزرگی رو متحمل می شیم؟

-دستگاه طراحی شده بارها و بارها ازمایش شده و طی این مدت یک بار هم موردی نداشته ... اگه این طرح موفق بشه کسی که سود می کنه شما هستید و بیمارستانتون اگه موفق بشه از تمام نقاط خاورمیانه بیمار خارجی خواهید داشت...توی کل دنیا فقط یه بیمارستان این تکنولوژی رو داره... خاورمیانه جاییه که هنوز جمعیت جوان خودش رو حفظ کرده همونطور که اطلاع دارید نازایی در ایران با پیشرفتی که تو این زمینه داشتیم به صفر رسیده اگه این فناوری روهم در ایران پیاده کنیم توی این صنعت یه تحول رو بوجود اوردیم به این فکر کنید که دولت روی این

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بیمارستان خصوصی زوم کنه از تمام نقاط خاور میانه مراجعه خواهید داشت باهزینه ای که یه تبعه ی خارجی صرف می کنه والبته حمایتی که از طرف دولت دریافت می کنید جایی برای تردید هیئت مدیره باقی نمیزاره این یه تحوله اقایون!

نگاها اقناع می شود ومن میدانم به هدف زده ام

-اسم بیمارستانتون در بین بهترین ها قرار می گیره بااین حساب قیمت پیشنهادی من منصفانه اس!

قرارداد را امضا می کنم... باید منتظرنتیجه ٤سال تنهایی ام باشم...می توانم باز هم پشت ان دستگاها بشینم ...فرمول بنویسم ...شب ها و ساعت ها بیدار بمانم...مطرح باشم...ولی برای از دست رفته هایم زمان می خواهم.در همین بیمارستان کار می کنم و پیشنهاد تدریس استادم را قبول می کنم.

از سالن جلسه که بیرون می ایم نفس می گیرم.به محض بسته شدن در اسانسور حجم شانه ام را به دیوار اسانسور تکیه می دهم...فکر می کنم و چقدر دلم برای نوازش ان خرمایی های کوتاه تنگ شده!دست و دل زنانگی ام می لرزد و کم طاقت می شود...

گذشته...

۱۸سالم است و مدتی از ازدواج صبا می گذرد تک دختر خانه شده ام.اذر خانوم مرتب قربان صدقه ام می رود معنی نگاهای معنی دارشان را به هم نمیفهمم. بخاطر واحد های اضافه ای که برداشته ام وقت ازادم به حداقل رسیده.

شالم را فقط بخاطرحضور پدرروی سرم انداخته ام نگاهای اخم الودش را نادیده می گیرم.سره نپوشیدن چادر هنوز هم بامن سر سنگین است.از اینکه جلوی منصور فرهنگ نیا و پسرش با لباس تنگ و بدون چادر ظاهر شده ام شاکی است.نه اینکه به نگاهای انها بی اعتماد باشد، به رفتار های من واکنش نشان می دهد به اینکه بی توجه به موقعیت شغلی اش رفتار می کنم ناراضی است.می دانم زندگی اش زیر ذربین است...برایم مهم نیست.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند منصور فرهنگ نیا را با لبخند کوتاهی پاسخ می دهم. یاسین مثل همیشه ارام گوشه مبل نشسته.همیشه ارام است وخونسرد.گاهی اوقات فکر می کنم هیچ چیز در این دنیا برای برهم زدن ارامشش وجود ندارد.

-دخترم درسات چطوره؟

به منصور فرهنگ نیا نگاه می کنم این چه سوالی است.تکیه میوه داخل دستم را به پیش دستی برمی گردانم.

-خوبن عمو!ممنون!

امشب چیزی این وسط درست نیست.

-تومثل دختر خودم میمونی..

نگاهش می کنم واو ادامه می دهد

-نظرت درموردیاسین چیه؟

"نظرم در موردیاسین چیست؟!"

با ای کیو ۱۴۷نباید انقدر ها هم احمق باشم ولی به شدت دوست دارم این افکار را پس بزنم!به یاسین نگاه می کنم در تمام شرایط زندگی ام مثل یک برادر هوایم را داشته محبت های بی چشم داشت و بی منظورش را بارها و بارها دیده ام.رفتار زننده و حتی بی احترامی از او ندیده ام نه نگاه ناپاک ...و نه حرف نامربوط!همین ها باعث می شود افکارم را بیشتر پس بزنم وبه خودم مسلط شوم.نگاه یاسین مثل همیشه ارام است ارامش چهره اش به من هم سرایت می کند.زبانم را در دهان می چرخانم..

-یاسین خوبه!..خب از چه نظر...

کلافه از دست افکارم می گویم

-خب البته یاسین از همه نظر خوبه!

لبخند برلب منصور فرهنگ نیا رنگ می گیرد.نیش مادر و اذر خانوم چاک می خورد وبه هم نگاه می کنند.پدرم به تمام حرکاتم دقیق است و یاسین همچنان ارام ..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ادامه می دهد

-نظرت در مورد ازدواج با یاسین چیه؟

تنها واکنش من لبخند احمقانه ای است که به لبم می اید"این مسخره ترین پیشنهاد دنیاست!ازدواج؟عشق؟ان هم با یاسین؟!نگاه همه جدی است و یاسین باز هم ارامترین موجود جمع است.به خودم می ایم نفس کشیدنم کند شده؟الان باید چه بگویم؟روبرویم مرد دنیا دیده ای مثل فرهنگ نیا وپدری که همکارش است نشسته و دو زنی که بیست و اندی سال است زنانگی کرده اند ...به فرهنگ نیا نگاه می کنم

-من..

مکث می کنم نمی دانم چهره ام چگونه است که درنگاه منصور فرهنگ نیا انعطاف میبینم و لب باز می کنم

-من ..

با انگشت به در اتاقم اشاره می کنم

-می خوام برم اتاقم!...میتونم؟!

بعد از لحظه ای مکث لب می گشاید

-البته دخترم!

ومن مثل یک رها شده بلند می شوم وهیچکس نمی داند این روزها من درگیر رابطه ای هستم که دوستش دارم."ارش کجا و یاسین کجا؟"احساس گرما می کنم به اتاق که پا می گذرام شالم را برمی دارم.تمام نرون ها ی مغزم به شدت واکنش نشان می دهند.احساس می کنم تمام انتقال دهنده های عصبی مغزم ساکن مانده اند!خودم را روی تخت می کشم دلم می خواهد با ارش حرف بزنم او خوب می تواند حواسم را پرت کند.ذهنم را به سمت ارش می کشم با اودر دفتر دکتر خرمایی اشنا شدم...شیک پوش مغرور و خوش چهره بود همان چیزی که من می خواستم در برخورد اول به چشمم نمی امد ولی به مرور زمان بیشتر دیدمش سمج بودنش باعث شد پیشنهاد یک دوستی ساده را بدهد تا اگر خودم خواستم ادامه بدهیم در ابتدا به عنوان یک دوست ساده رویش حساب باز کرده بودم ولی به مرور هیچ چیز ان طور که من می خواستم پیش نرفت.یکسال از رابطیمان می گذشت وهرروز دنیای زیبای وسیع تری به رویم باز می شد حرفها و چیزهایی که

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نه شنیده بودم ونه تجربه کرده بودم.برایم عشق ارش بود و تمام اخلاقیات و رفتار هایی که مورد علاقه ام بود."یاسین"احتمالا باید اخرین مرد روی کره زمین باشد که حتی بخواهم به او فکر کنم...

نمی دانم چقدر زمان می گذرد ... در اتاقم بدون در زدن باز می شود.چهره ی عصبی پدرم و مادری که صورت در هم رفته اش پشتش جا خوش کرده!از ورود بی صدایشان اخم در هم می کشم.این چهره از پدرم راخوب می شناسم فاصله ی ابروهایش از هم کم است .طرح صورتش که نشان می دهد فکش به هم چسبیده

-این چه رفتاری بود جلوی خانواده فرهنگ نیا؟

نیم خیز می شوم و نگاهش می کنم.

-من هیچ بی احترامی نکردم فقط خواستم تنها باشم!

-بلند شدن تو عین بی احترامی بود!

مادرم پچ پچی زیر گوش پدرم می گوید گویا سعی در ارام کردنش دارد.

-اگه اونجا می موندم چی باید می گفتم که بی احترامی نباشه موندن من اونجا یه معنی بیشتر نداشت!

پا به درون اتاقم می گذارد جایی که به ندرت در تمام این سالها پا گذاشته اتاقم حجم مردانگی اش را تاب نمی اورد و سعی در پس زدنش دارد.چشمانش را باریک می کند محاسنش سفید تر از همیشه شده اند؟و یا شاید من مدتهاست به چهره ی پدرم نگاه نکرده ام!

-متوجه نمی شم؟

-پدر من حتی یک لحظه هم به یاسین فکر نکردم و علاقه ای هم به این موضوع ندارم!

به مادرم نگاه می کند و پوزخند می زند

-تحویل بگیر زن؟اون از پوششش اون از رفتارش اینم از امشب!

ومن به این فکر می کنم"که زن نام برده درجمله پدرم همان زنی است که در رخت خوابش برایش زنانگی کرده ورفیق وهمدم تنهایی اش بوده یا ان زنی است که تمام طول زندگی اش در

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سکوت گذشته و از تمام حق های نداشته اش چشم پوشی کرده تا قربانی جنسش به عنوان "زن" شود...دردناک است!نیست؟ بعد از این همه سال گذشت و فداکارای" زن" شوی؟!"

-چی تو سرته گلسا؟می خواهی چیکار کنی؟ابروی من رو ببری؟

"ابرو ببرم؟من؟چطور؟!"

-منو خراب کنی جلو خاص عام؟!

-با جواب نه من به خانواده منصور فرهنگ نیا هیچ ابرویی از شما نمیره؟

عصبانی است این را از چشم هایش می خوانم می رود ومرا بامادرم تنها می گذارد

-گلسا؟

روی تخت دراز می کشم

- نمی خوام در موردش بشنوم مامان؟

می رود ومن تنها می شوم.

حال....

روپوش سفید را روی کت شلوارم می پوشم و سمت بالکن می روم در بالکن را باز می کنم

-بیا کافیه دیگه؟

بدون اینکه نگاهم کند صدایش را به گوشم می رساند

-تموم بشه!

جلو میروم و سیگار را از لبش جدا می کنم

-بیا تو؟

داخل می شود و روپوش سفیدش را ازکمد بیرون می کشد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میدانم چیزی ازارش می دهد.سیگار را نزدیک لبش می برم پک عمیقی می زند وروپوش را تن می کند

-تصمیمت جدیه؟!

فقط نگاهش می کنم.سیگار را از دستم می گیرد و پک می زند شانه بالا می اندازد

-هنوز ندیدمش...

ادامه می دهد

-بریم ..باید ببینمش...

پک می زند و سیگار تمام می شود.جلوتر از اوبه طرف در قدم برمی دارم اولین روز کاریم در بیمارستان است نحوه کار کردن دستگاه را اموزش می دهم.باهم وارد اسانسور می شویم دو پرستار ویک دکتر حضور دارند

-شیفتش کیه؟

-نمیدونم!

دستنی به مقنعه شل روی سرش می کشد تانیفتد.یکی از پرستارها نگاهمان می کند میدانم بوی سیگار گرفته ام.اهمیت نمی دهم.

لب می زند

-پس حسابی مجهز اومدی!

در اسانسور باز می شود به طرف محل مورد نظر می روم قلبم هم می لزرد ارام می ایستد تا وارد اتاق مورد نظرم شوم مرا که سردر گم میبیند اخم می کند

-خودتم میدونی برای چی برگشتی؟!

سالن سمت چپ را انتخاب می کنم قبل از وارد شدن صدایش می زنم

-ارام؟

برمی گردد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سویچ؟

سویچ را از جیب کتش در می اورد وبه طرفم پرت می کند می قاپمش وبه کلاس ۲۰نفری ام قدم می گذرام .اولین چیری که میبینم همان قهوه ای های تیره است مثل همیشه ساکن،ارام،پر از حرف...!پشت تریبون حرف می زند.

-همونطور که اطلاع دارید این دستگاه به طور ازمایشی داره استفاده میشه این که توانایی کاربرد صحیحش روبدون کمترین خطا بدونید اهمیت فوق العاده ای داره...

قدم برمی دارم.سرها برمی گردند ومن کنارش جاگیر می شوم "ومن به همین هم راضی ام" از من فاصله می گیرد ومن خوب میدانم چقدر از من متنفر است.بوی عطر نمی دهد هیچوقت بوی عطر نمی داد.دلم می خواهد افکارم را متمرکز کنم...نمی توانم گذشته سرک می کشد...زنانگی ام بیداد می کند...

انقدر درمورد دستگاه میدانم که می توانم طوطی وار کلمه ها را کنار هم بچینم.

گذشته...

با ارش قرار دارم مثل همیشه شیک و خواستنی است.بوی عطرش بینی ام را نوازش می کند.لبخند می زند ونگاه مشتاقش رابه من می دوزد.

-احوال خانم؟!

-ممنون خوبم!

در ماشین را برایم باز می کند تاسوار شوم.خودش که می نشیند می گوید

-خب کجابریم؟

-می دونی که نباید تو چشم باشیم!

عینک افتابی اش رابه چشم می زند

-ای به چشم میریم یه جای دنج!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ارش؟؟!

-جان ارش!...بابا میریم یه جای دنج دیگه؟!

به سرتقی اش لبخند می زنم.

-دیشب یه اتفاق جالب داشتیم.

نگاهم می کند

-خانواده ی "فرهنگ نیا"خونمون بودن.

-خب اینکه چیزه تازه ای نیست؟

-برای یاسین اومده بودن خواستگاری!

برای چند لحظه صورتش تغییر رنگ می دهد

ماشین را گوشه ای نگه می دارد و نگاهم می کند.صورتش سرخ شده و فکش منقبض. انتظار چنین واکنشی را ندارم بالحن حرص الودی می گوید

-تو چی گفتی؟؟

- ارش؟!

صدایش را بالا تر می برد این واکنشش یعنی استرس برای من...

-گفتم چی گفتی؟؟

-من...فقط...

کلافه از عکس العملش می گویم

-ارش چته؟

-منو خر فرض نکن گلسا این پسر همیشه خونتون پلاسه...

-منظورت چیه؟؟

-منظورم کاملا واضحه...این موضوع جدی تر از اون چیزیه که تو فکر می کنی یاسین و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خانوادش از نظر پدر متعصب تو کاملا تایید شده ان.

میداند پدرو مادرم به خاطر علاقه ای که به یاسین دارند تقریبا اکثراوقات اودر خانه ما و همراه پدرم است.

-من گفتم نه...اینم بخاطر این گفتم که ...اصلا می خوام برم خونه...

بغض می کنم مثل یک دختر ۱۸ ساله.بغضم را می فهمد دستش را جلو می اورد و اشک روی گونه ام را می گیرد اشک هایم تند تر می شوند.با این تعصبات نابجا دلم را به درد می اورد.در اغوشم می کشد و من برای اولین بار اغوشش را تجربه می کنم پسش نمی زنم زیر گوشم عذر خواهی زمزمه می کند... ومن بر عکس ارام می شوم یک ارامش غریب.

حال...

کلاس تمام می شود و پرسنل یکی یکی خارج می شوند.در حال جمع کردن وسایلش است.به من نگاه هم نمی کند انگار که وجود ندارم می خواهم حرف بزنم.نمی دانم چه بگویم حرکاتش مثل همیشه ارام است.ولی این ارامش به من تزریق نمی شود.دلم برای این همه ارامش تنگ شده،برای ان موهای کوتاه،برای ان عینکی که قهوه ای هایش را قاب گرفته،برای ته ریشی مشکی خواستنی اش،برای شانه اش تا چانه ام را رویش تکیه بدهم واو برایم حرف هایی از جنس معجزه بزند،فقط برای یک لحظه به اغوش کشیدنش ...تب دارم خدایا ...

قبل از اینکه لب باز کنم می رود و مرا پشت در جا می گذارد.تنم تب کرده است نمی دانم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تب چیست ولی جان ایستادن را ندارم همانجا روی صندلی می نشینم.دست به دامن خدا می شوم...بغض نشسته میان گلویم را هم دوست دارم هم برایم درد دارد...دلم او را می خواهد،سلول های بدنم چهار سال است که تبش را همراهم یدک می کشند. درباز می شود ومن انچه را که نباید میبینم. می دانم چشمانم از اشک می درخشند نگاه سبزش را به من می دوزد. جان می گیرم و بلند می شوم واو داخل می شود.

-گلسا؟!

نگاهش نمی کنم.کیف دستی ام را برمی دارم و کاغذ ها را داخلش جا می دهم

-گلسا!!

لحن صدا زدنش اتش به جانم می کشد.نگاهش می کنم دیگر ان دختر۱۸ ساله نیستم.همانطور که زیپ کیف را می کشم لب می زنم

-بله؟

ناباور بار دیگر صدایم می زند.صاف می ایستم و قصد رفتن می کنم.هیچ نمی گوید و سبز هایش را به من می دوزد ومن یادم می اید چقدر برای ان قهوه ای ها می سوزم.

در باز می شود ارام است سرک می کشد.

-بریم؟

سبز ها به غم می نشیند ومن نمی دانم برای چه!

شانه به شانه ارام راه می روم می گوید

-خوبی؟!

-اصلا!

-چندتا دستگاه نیاز به بازدید داره میرم طبقه ٦ تو برو.٨

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حالم خراب است پای ایستادن هم ندارم"هیچ وقت مرا نادیده نگرفته ...دلم می خواهدش...مثل همان روزها در اغوشم بگیرد ومن خودم را دراغوشش جمع کنم و او نوازشم کند"

گذشته...

تعداد قرارهایم با ارش زیاد شده،گاهی بحثی بینمان پیش می اید قهر می کنیم و بعد اشتی.یک بار سیلی خورده ام ارش حساس است به کوچکترین حرفی که از یاسین زده می شود واکنش نشان می دهد.بی خیالیم نسبت به جواب ندادن به تلفن هایش گاهی اوقات عاصی اش می کند.تاکید کرده به منزل خانواده فرهنگ نیا نروم به نظر خودم او یاسین را نمی شناسد وگرنه انگ این بد گمانی ها را به او نمی چسباند یاسین برای این حرفا تقدس دارد...نه که مذهبی باشد...اعتقاداتی دارد که با شخصیتش عجین شده... .قرار است پدرم به یک پست حساس دولتی گمارده شود زمزمه هایش هست.خانواده ی فرهنگ نیا هنوز هم می ایند و می روند مثل همیشه.لبخند های پدرانه منصور فرهنگ نیا را دوست دارم وبه قربان صدقه های اذر خانوم عادت کرده ام و به نگاهای ارام یاسین هم.هیچ چیز عوض نشده نه نگاهای یاسین حیض شده ونه رفتارش بامن تغییر کرده...سعی می کنم کمتر جلوی چشمشان باشم از منصور فرهنگ نیا خجالت می کشم.

روی تختم دراز کشیده ام و به ارش اس ام اس می دهم.گاهی لبخند بر لبم می نشیند و گاهی به کتابی که روی سینه ام هست نگاهی می اندازم.ضربه ارامی به در اتاقم زده می شود .

-بیا تو؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در باز می شود.پیراهن اتو کرده و شلوار توسی اش را میبینم. مرا که با ان وضع میبیند نگاهش را می گیرد.نیم خیز می شوم لباسم مشکلی ندارد فقط روسری ندارم

-چیزی شده؟

-میتونم بیام تو؟

-البته!

هیچ چیز برای من بعد از ان خواستگاری عوض نشده حتی دیدم به او.

داخل می شود.صدای اس ام اس گوشی ام بلند می شود.تازه متوجه کتاب حجیم داخل دستش می شوم."فکرم تا کجا رفته بود؟!"

-پدرت گفت برای مقاله ای که قراره بنویسی منبع نداری!

کتاب را روی میز ارایشم می گذارد.دوباره صدای اس ام اس گوشی ام بلند می شود.نمی دانم چرا از صدایش ان هم جلوی یاسین خجالت می کشم.ولی او مثل همیشه ارام است.

-ممنون.

-چیزی نیاز داشتی یا کتاب خاصی مد نظرت بود حتما بگو؟

"به اراش درمورد نبود منبع گفته بودم چیزی نگفته بود"

از تخت پایین می ایم کتاب را برمی دارم وورق می زنم.با درماندگی می گویم

-این که زبان اصلیه؟

-چرا یادش نمی گیری؟

-نگاهش می کنم منتظر بودم بگوید هرجا را بخواهم برایم ترجمه می کند.

- لازمت میشه!

چشمانم برق می زند صدای اس ام اس گوشی ام باز می اید"ارش"زبانش فوق العاده است.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-وقتش رو ندارم بازم ممنون.

زنگ گوشی ام که بلند می شود صورتم گر می گیرد"کاش خفه شود"نگاهی به مبایل روی تختم می اندازد و با یک خداحافظی زیر لبی بیرون می رود.

حال...

تا شب که بیمارستانم چشم می گردانم تا ببینمش نیست! حتی شیفتش را هم نمی دانم.

-چرا اینجایی؟!

نگاهش می کنم.

-منتظر بودم بیایی برسونمت.

داخل می شود.

-قیافت چرا اینقدر مث مادر مرده هاست؟!

-خوب نیستم.

ارام-بلند شو پالتوت رو بپوش؟

بلند می شوم واز داخل کمد پالتویم را برمی دارم.

ارام-دیدیش؟

-اره!

می چرخم وکیف دستی ام برمی دارم.

ارام-شیفتش کیه منم چشمم به جمال این شازده روشن بشه!

-نمی دونم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفسش را فوت می کند...

ارام-برو من خودمو می رسونم؟

از راه رو سفید و عریض عبور می کنم و داخل ماشین منتظرش می مانم.سرم را روی فرمان می گذارم...باید چه کار کنم...تنها امیدم خانوادها یمان هستند واگر انها نخواهند هیچ نقشه ای دیگری ندارم...

گذشته...

مشغول حرف زدن با یکی از بچه های ارشد هستم اراش را میبینم و کنارش دختری با قد متوسط ولی بی نهایت لوند و زیبا.با ارش می خندد وانگار رابطه یشان صمیمی تر از یک دوستی ساده است.

تا دو روز جواب تلفن هایش را نمی دهم وقتی برای جواب ندادن سرم داد می زند با گریه موضوع را می گویم و او با ارامش می گوید دختر عمویش است.یک سال از خودش کوچکتر است و تازه از لندن برگشته.حقوق می خواند و بسیار موفق است.

"بعدها همین زن تمام زندگی ام را بهم می ریزد."

روزها می گذرد و ارش گاهی بی حوصله می شود.تازگی ها اخلاقش بد شده و کمتر زنگ می زند سره کوچکترین مسئله ای تنش ایجاد می کند.قهر می کنم و همین بیشتر کفری اش می کند.می گوید برای او هستم و حق ندارم خودم را از او دریغ کنم.می دانم چیزی شده و او حرف نمی زند.پدرم این روزها پست مهمی را در کشور عهده دار شده و چند هفته ای هست مادرم بیشتر نسبت به رفت و امد هایم حساس شده.می دانم زندگی پدرم زیر زربین است.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حال...

صدای ضربه به شیشه ماشین از گذشته بیرونم می کشد.می نشیند و دستی به موهای هایلایت شده اش می کشد.استارت می زنم و راه می افتم.

ارام-میدونی حسرت چی رو می خورم؟

ادامه میدهد

-اینکه اگه ای کیو تورو من داشتم الان دنیا رو باهاش مکیده بودم!

کاغذی را به سمتم می گیرد

-بیا این برنامه کاریشه شیفتش هم هست!

-ممنون!

سیگاری بیرون می کشد.

ارام-برای چی خودتو داغون می کنی؟

-نکنم؟!

-جنایت که نکردی؟!

دردم می گیرد او چه می داند با دیدنش چه حالی شده ام.به سیگارش پک می زند میان بهبوهه خودم میدانم ارام وقتی سیگار می کشد که چیزی ناراحتش کرده باشد چیزی مربوط به خانواده اش.

ارام-زیاد به این مسائل اهمیت میدی!

-توکه حال و روزم رو دیدی چرا میگی!

- داری خودت رو بخاطر کاری که..

- نمی تونم بی تفاوت باشم دوسش دارم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفسش را سنگین بیرون می فرستت

-این دوست دارم ها تاریخ مصرف داره!

می دانم منظورش همسر سابقش و بی وفایی اش است.ادامه می دهد.

-این خزعبلات بری ماهای اول زندگیه..این نشد یکی دیگه...

نیم نگاهی به حلقه دود سیگارش می اندازم دنده را عوض می کنم و به فرعی

می پیچم.نامردی همسر سابقش یکی دوتا که نیست جمعشان که کنی سیگار که

هیچ دنیا راهم دود کنی ارام نمیشوی...

-من اومدم که قبولم کنه...نخوادم برمی گردم!

-چرا؟!

- حداقل می دونم جایی که اون هست نیستم.

-این ارومت می کنه؟!

-بشینم ببینم بچگی کردم و ازدستش دادم؟ببینم داره با یکی دیگه ازدواج

می کنه؟برای داشتنش اومدم.

پوزخند می زند و سیگارش را از پنجره بیرون پرت می کند

-چقدر هم که مجهز اومدی!؟

جلوی اپارتمانش نگه می دارم.

ارام-همیشه گفتم بازم میگم هیچ مردی ارزش دل دادن نداره!

-تو بد عاشق شدی!

پوزخند می زند

-عاشق!!!

در را باز می کند و می رود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

****

دکمه پیغام گیر را می زنم و داخل رخت خواب می خزم .به جای خالی اش نگاه می کنم.چهار سال است که جای خالی اش را دیده ام و هزار بار خودم را لعنت کرده ام.صدای صبا که میپیچد گوش می شوم...

-الو گلسا... کجایی اگه خونه ای بردار؟...

-کی می خواهی بزرگ شی...مامان حالش خوب نیست!...متوجه ای ...می فهمی مریض یعنی چی؟ تا کی می خواهی اون پیر مرد پیر زن رو اذیت کنی؟!...حداقل بهشون سر بزن؟

صدایش بغض می گیرد

-بی انصاف خودت کردی ...اونا رو واسه چی زجر میدی..

قطع می کند ومن نمی توانم جلوی بغض بی انتهای گلویم را بگیرم"سر بزنم؟!پدرم مرا از خانه بیرون انداخته!"مرا دردانه اش را...

گذشته...

دو شب تمام نخوابیده ام ...گاهی اوقات بی صدا اشک ریخته ام و یک هفته است خودم را داخل اتاق حبس کرده ام.ارش برای ادامه تحصیل به کانادا رفته ان هم یک شب قبل از رفتنش بامن درمورد رفتنش صحبت کرده.عمویش خواسته.تنها وارث خانواده "هادیان"ارش است میدانم سرپرستی ارش را بعد از مرگ پدرش عمویش بر عهده گرفته.میدانم از عمویش حرف شنوی دارد.تمام شب را با من حرف زده و از من

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خواسته دوسال را صبر کنم تا اوبرگردد و ازدواج کنیم.گفته رابطه اش با من از اول هم هدف دار بوده...گفته منتظرش بمانم.حالم خراب است حال کسی را دارم که رو دست خورده...گفته است مرا برای ازدواج می خواهد.پتو را داخل اغوشم جمع می کنم تا تنهایی و احساس خلا وجودم پر شود.صدای در که می اید لب میزنم

-مامان گرسنه نیستم میخوام بخوابم؟

-منم گلسا!

حضورش ارامش عجیبی دارد شاید مرا هم این ارامش ارام کند.یاد ان کتاب انگلیسی می افتم.مجبور شده بودم برای استفاده از ان کلاس زبان بروم ارش گفته بود مشغله اش زیاد است و فقط سه فصل را توانسته بود برایم ترجمه کند.

-بیا تو؟!

نیم خیز می شوم ودستی داخل موهایم می کشم.می ترسم مادرم جریان چپس خانگی ام را به او گفته باشد.پتو را کنار می زنم وپاهایم را از تخت اویزان می کنم.داخل می شود.

-سلام!

لبخند کمرنگی روی ارامش صورتش می نشیند.

-سلام.قبلا برای احوال پرسی می اومدی پایین؟!

-معذرت می خوام حالم خوب نیست!

برعکس انتظارم کنارم روی تخت می نشیند.نگاهم می کند.کاش می دانستم این همه ارامش را از کجا می اورد.

-فردا میریم بیرون دنبال یه همپا می گردم هستی؟!

از حرفش تعجب می کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"همپا!؟"بیرون؟!ان هم با من، ان هم یاسین!"

-اینطوری نگام نکن یه جمع دوستانه اس.

یک هفته اس که در خانه حپسم وهزار جور فکرو خیال کرده ام.بدم هم نمی اید یک بار با او جایی بروم.

-پدرم؟!

-نگران نباش اجازش رو گرفتم!

نمیدانم انچه را که می خواهم بگویم یا نه

-دوستات...یعنی..

-یکی ان مثل من وتو،نگران چی هستی؟!

بدون مکث می گویم

-باشه میام!

فردای ان روز با دوستانش روبرو م یشوم روحیه ام خوب نیست.تعجب می کنم هر کسی با نامزد یا همسرش امده...جمع راحت و صمیمی هستند همین که کم حرف می زنند خوب است دلم از دیدن زوج های خندان کنار هم می گیرد.اینکه یاسین درکم کرده و کنارم راه نمی رود را دوست دارم.راحتم گذاشته و هر از گاهی عقب را نگاه می کند تا از بودنم مطمئن شود.چند باری هم عقب مانده ام و او منتظر مانده تا نزدیکتر شوم.

فکر می کنم ...فکر می کنم...انقدر فکر می کنم تا ذهنم خالی می شود...خودم را دلداری می دهم ارش برمی گردد تا ان موقع هم من کارشناسی ام را تمام کرده ام...فقط باید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روزها را بگذرانم...

موقع برگشتن حالم بهتر است.یاسین باز هم با فاصله همراه من است.وقتی مرابه خانه می رساند ممنون از ته دلی می گویم...

حال...

نگاهی به کاغذی که دیشب از ارام گرفته ام می اندازم دکمه اسانسور را می زنم نگاهم را از نوشته های کاغذ نمی گیرم ...انگار که این نوشته ها او را به من برمی گرداند.بدون انکه نگاهم را از کاغ بگیرم حضورش و نگاه سنگینش را حس می کنم.سرم را بالا می گیرم و نگاهش را غفلگیر می کنم.دلم ...دستم ...تمام زنانه گی ام می لرزد وخرج لحنم می شود

-یاسین!

نگاهش را نمی گیرد ارام است مثل همیشه.گوشه لبش نرم کج می شود و عجیب این پوزخند مرا می لرزاند.اسانسور می ایستد واو منه خشک شده را داخل ان چهار دیواری تنگ رها می کند.به خودم که می ایم در طبقه اخر هستم.

گذشته...

همه چیز ارام است و تنها کسی که نمی تواند همان ادم گذشته با دغدغه های قبلی اش شود من هستم.هر روز با افکارم می جنگم.صبح زود بلند شده ام ودانشگاه رفته ام بخاطر پاس کردن درس های مختلف از ترم های بالا و پایین

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نتوانسته ام دوست ثابت وصمیمی داشته باشم.گوشه ای روی نیمکت نشسته ام تا ساعت کلاس بعدی ام شروع شود.صدای مبایلم که بلند می شود از کیفم درش می اورم."پدرم است"پدرم تنها مواقعی به من زنگ می زند که کاری پیش امده باشد

-الو بابا؟

-راننده رو می فرستم دنبالت زود میایی خونه!

نمی گذارد کلامی بر زبان بیاورم قطع می کند و من از این لحن خاطره ی خوبی ندارم.

به خانه که می رسم مادرم نگران بالای سرپدرم ایستاده!باصدای در هردو به من نگاه می کنند.رنگ پدر تغییر کرده.من این حالش را خوب می شناسم.بلند می شود و عجیب شانه اش برایم خمیده به نظر می رسد.سلام می کنم نگاهش را ازمن می گیرد مادرم را نگاه می کنم شاید چیزی بفهمم..هیچ!تنها چیزی که پیداست نگرانی است ان هم بابت حال پدرم.

-بیا تو اتاقم؟

من با همان کیف به اتاقش قدم می گذارم.یادم می اید اخرین بار چطور از این اتاق بیرون رفتم.

-بشین؟

صدایش تحکم خاصی دارد.می نشینم هنوز کیفم میان مشتم است.لب میزند

-تمام عمرم سعی کردم بچه هام خوب بار بیان...حلال و حروم خدارو می دونستم و حرام سره سفرم نبوده...

حالش خراب است این را از چهراش می خوانم.صدایش نامحسوس می لرزد.پاکت را سمتم می گیرد انگار توان حرف زدن هم ندارد.خودم هم نگرانم نمی دانم چه کرده ام.پاکت را می گیرم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تمام ماهیچه هایم منقبض می شود...با صدای تحلیل رفته ای می گوید

-نمیدونم دارم تاوان کدوم گناهم رو پس میدم...

داخل پاکت عکس هست."من و ارش!" دیگر صدای پدر را نمی شنوم.تمام تنم به بی حسی عمیقی فرو رفته.نمی دانم چقدر زمان می گذرد ولی بدنم را احساس نمی کنم.این عکس چگونه گرفته شده اند؟!

-گفتن دخترت رو جمع کن؟!

نگاهش که می کنم چشمان مشکی اش می درخشد.همیشه اورا مقتدر دیده ام حالا باید شاهد حلقه اشکش هم باشم.توان ندارم حرف بزنم ...اصلا چه بگویم؟!از اخلاق پدرم و موقعیت شغلی اش وانتظاری که از من دارد خبر دارم ...با این کارم تمام اعتقاداتش را زیر سوال برده ام...دخترش هستم...موقعیت شغلی اش ...تمام شخصیتش با کار من زیر سوال رفته است.به سختی لب می گشاید

-بهش بگو برگرده تا محرم بشید!

حتی می داند ارش کیست؟

باید چه بگویم؟فکم تکان نمی خورد."

من با روح و روان پدرم چکار کرده ام؟"دستم را روی پایم فشار می دهم حس لامسه ام کجا رفته؟ !"

-اون... نیست...یعنی...خب دوسال دیگه...میاد!

چشمان مشکی اش انقدر غمگین است که تمام توانم برای حرف زدن دود می شود.

-این افتضاح رو چطور جمع کنم؟!

برمی خیزد...عملا کمرش شکسته"من کرده ام"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می رود ومن تازه می توانم زار بزنم برای افتضاحی که بار اورده ام اگر این

خبر به جایی درز پیدا کند با عواقبی که برای پدرم دارد چه کنم؟ عکس ها

جلوی چشمانم محو می شوند اشک که فرو می ریزد دوباره تازه می شود...

تمام شب را اشک ریخته ام و چشم برهم نگذاشته ام...صدای اذان که بلند می شود نگاهم رابه ساعت می اندازم ...پاهای خشک شده ام را تکان می دهم ... وضو میرگیرم به نماز می ایستم ...

با همان چادر گوشه اتاق کز می کنم.و برای خودم با خدایم رازو نیاز.

با کمترین انرژی باقی مانده به طرف اتاق کار پدرم می روم می دانم برای نمازانجاست.درمی زنم و بدون اجازه ورود داخل می شوم.نمی دانم چرا ولی کناره

سجاده اش می نشینم.

-بابا؟

نگاهش را از قران می گیرد و به من می دوزد صدایم گرفته است.

-خانواده اقای فرهنگ نیا ...هنوز رو حرفشون هستن؟!

چشمانش را میبندد قران را هم...نمی دانم نگاهش چه دارد که سرم را پایین

می اندازم.

-یاسین پسر خوبیه پشیمون نمیشم!

هیچ نمی گوید و سجاده اش را جمع می کند.همانجا منتظر نشسته ام.شاید حرف بدی زده ام.دوباره تمام غم دنیا به دلم سرازیر می شود.بلند می شوم و به اتاقم پناه می برم.

به بهانه درس خواندن خودم را در اتاق حبس کرده ام.مادرم با ذوق وصف

ناپذیری در را می گشاید نمی دانم این درخشش چشم ها برای چیست.

-مامان قربونت بره!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به اغوشم می کشد و غرق بوسه های مادرانه ام می کند.

-خوشبخت شی فدات شم!

"پس پدرم پذیرفته است"از خودش جدایم می کند.

-بلند شو عزیزه دلم باید دوش بگیری!چشماتم قرمزه با هم می ریم خرید لباس.بابات زنگ زد گفت فرداشب منصور با خانوادش میاد.

دوباره بوسه ای بر پیشانی ام می زند و اشک چشمانش حلقه می زند.

-نمیدونی چقدر ارزو داشتم یاسین دامادم بشه احساس می کنم خدا یه پسر بهم داده!

ذوق می کند ومن تازه به صرافت کاری که کرده ام می افتم.خودم هم

نمی دانم دارم چکار می کنم.در حال حاضر فقط می خواهم افتضاح بار امده را جمع کنم.

به حرف مادر گوش می دهم.دوش می گیرم وبا او به پاساژ قدم می گذارم با

وسواسی مادرانه نظرم را می پرسد و برایم خرید می کند.فقط می دانم هر چه زودتر باید این وصلت سر بگیرد همین.

می خواهم قوی باشم هیچ چیز اهمیت ندارد!به هیچ چیز فکر نمی کنم وهمین فکر نکردن ها بعدها برایم مصیبت می شود.کت دامن شیری رنگی به تن

دارم به دختر ۱۹ ساله داخل اینه نگاه می کنم...

مثل همیشه امده اند ولی این امدن با همیشه فرق دارد ومن احساس

ادمی را دارم که نمی داند قرار است با زندگی اش چه کار کند.لبخند پدرانه

منصور فرهنگ نیا و قربان صدقه های اذر خانم!من مدتهاست که به این ها

عادت کرده ام وهمین طور به ان نگاه ارام که ارامش تزریق می کند وهیچ وقت

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچ حسی یه من منتقل نکرده.

نگاهم را به پدرم می دوزم مثل همیشه ارام است.به محض خوردن چایی

منصور فرهنگ نیا لب می گشاید

-دخترم بلند بشید توی اتاق خودت حرفی هست بزنید ما بزرگتر ها سالهاست همدیگرو می شناسیم...شما دوتا هم با هم اشنا هستید ولی یه سری حرفهاست که نیاز به گفتن داره!

بلند می شوم ویاسین هم...

جایی برای تعارف نیست جلوتر ازمن در اتاقم را باز می کند تا داخل شوم

وعجیب است که هیچ بوی عطری از او استشمام نمی کنم."یعنی عطر

نمی زند؟"

گوشه تخت می نشینم تا حالا در برابرش اینقدر معذب نبوده ام سرم را پایین انداخته ام...منتظرم شروع کند.کنارم با فاصله می نشیند.سکوت می کند این سکوتش از هزارتا حرف هم بدتر است!

-می شنوم؟!

صدایش که تنین می اندازد استرس می گیرم تمام ماهیچه های معده ام به فغان می اید وتمام وجودم بااین حرفش فرو می ریزد."پس میداند!؟"دلم می خواهد از شدت ضعف گوشه ای کز کنم و پتویم را در اغوش بگیرم.چشمانم اشفته است می دانم.نمی دانم باید چه بگویم؟ به چشمانش نگاه می کنم قهوه ای تیره است...نگاهم را پایین می برم وبه سینه اش

می دوزم.حالم خراب است...نگاهم را از سینه اش می گیرم وباز به چشمانش می دوزم.

-دیشب نخوابیدی؟!

-نه!

نگاهم بدون اجازه دوباره به سمت سینه اش می رود.ارامش چشمایش... چرا این مرد همیشه ارام است؟چطور؟!

-می خواهی درموردش حرف بزنی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه!

-واقعا می خواهی با من ازدواج کنی؟!

بغض می کنم.نمی دانم چرا دلم پر است.دستم به هیچ جای دنیا بند نیست.هنوز نگاهم به سینه اش نشسته که با ارامش بالا و پایین می شود خودم را به طرفش می کشم.

-اره!

اره ام با بغض توام می شود.دخترک ۱۹ ساله وجودم لبریز شده.هیچ صدایی از او بلند نمی شود...نگاهش می کنم و قطره اشکی تند از چشمم پرت می شود

-تو منو می خواهی مگه نه!؟

کاملا جا خورده است انتظار همچین برخوردی را از گلسای تودار ندارد.نگاهش را از چشمانم نمی گیرد.برایم هیچ چیز مهم نیست فقط مامنی از جنس مرد می خواهم همین!کم اورده ام.یک قطره دیگر سر می خورد و روی تخت پرت می شود.باز خودم را جلوتر می کشم.لب باز می کند تا چیزی بگوید.بغض تمام فکم را منقبض کرده.

-یاسین بغلم کن؟!

خودم هم از عجز صدایم حالم بهم می خورد.ولی دخترک وجودم کم اورده وجایی می خواهد تا تکیه بزند و این پسره روبه رویم همه جا خودش را ثابت

کرده.واکنشی نشان نمی دهد جلوتر می کشم دستانش را از هم باز می کنم و صورتم را میان سینه اش پنهان می کنم دستم را دور کمرش قلاب می کنم بهم نمی رسند ومن فقط پیراهن سورمه ای اش را چنگ می زنم.قلب ارامش با ریتم منظمی ضرب می گیرد وناارام می شود.پیراهنش را بیشتر چنگ می زنم.سینه اش گرم است بوی خاصی می دهد شبیه بوی شامپو یا یک عصاره.فقط چند لحظه طول می کشد تا التهاب درونی ام فرو کش کند.تنش منقبض شده ولی این برایم اهمین ندارد فقط اغوشش را می خواهم تا ارام

شوم."حدسم درست بوده سینه اش هم مثل چشمانش ارام می کند"به این

همه ارامش حسودی ام می شود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستش که دور تنم می نشیند بیشتر خودم را دراغوشش جا می دهم.بغضم همان که فکم را به فغان اورده...همان را روی پیراهن سورمه ای اش رها می کنم.شانه ام که می لرزد بیشتر به خودش فشارم می دهد...گذر زمان را فراموش می کنم...هیچ نمی گوید فقط پشتم را هر از گاهی نوازش می کند.

با تقه ای که به در می خورد سرم را از روی سینه اش بلند می کنم.صدای ذوق زده اذر خانوم باعث می شود فاصله ام را بیشتر کنم.

-یاسین مامان جان بیایین پایین وقت برای همه چی هست! می خواهیم شام بخوریم.

سرخ می شوم و یاسین نگاهش را از چهره ام نمی گیرد.همانطور که نگاه ارامش را به من دوخته لب هایش تکان می خورد

-بهتری؟!

-خوبم!

-مامان تا چند دقیقه دیگه میاییم!

-باشه عزیزم.

نگاهش میان صورتم سر گردان می شود

-به صورتت اب بزن بعد بیا پایین؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستانش هنوز روی بازویم نشسته اند

-میشه نری!؟

-باشه!

بلند می شوم لباسم را مرتب می کنم وبه طرف سرویس بهداشتی اتاقم می روم.دقایقی را اب خنک به صورتم می پاشم.بیرون که می روم کنار پنجره اتاقم ایستاده داخل اینه نگاهی به صورتم می اندازم کمی ارایش می کنم تا وضعیت صورتم بهتر شود.

ان شب برخلاف تمام شب های گذشته ارام سر به بالین می گذارم.نگاه ارام و اطمینان بخشش را تمام شب داشته ام.نمی دانم دلیلش چه بوده ولی عجیب ارامم.یاسین همیشه بدون هیچ چشم داشتی حامی من بوده ومن از اینکه امشب میان سینه اش اشک ریخته ام اصلا احساس ناراحتی نمی کنم.انگار سنگینی تمام غصه هایم را روی دوش او انداخته ام.

****

اذر خانوم و مادرم لحظه ای رهایمان نمی کنند.می خواهم ارام باشم.خودم هم نمی دانم چه مرگم است.باید به ارایشگاه بروم ولی گوشه اتاقم نشسته ام و زانوهایم را بغل گرفته ام.

مادرم بادیدنم به صورتش می کوبد.خشک شده ام می خواهم بلند شوم ولی نمی توانم.

-خدامرگم بده!این چه ریختیه یاسین پایین منتظره؟

صدای در می اید و متعاقب ان قامت یاسین پیدا می شود.مادرم استرس می گیرد و نگران به یاسین نگاه می کند.یاسین مرا که میبیند برای یک لحظه جا می خورد.رو به مادرم می گوید

-خاله جان می خوام با گلسا حرف بزنم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مادر اخه...

نگران است این را از چهره ی اشفته اش می خوانم می ترسد همه چیز را بهم بریزم.نگاه اطمینان بخش یاسین مادرم را راهی می کند.در را میبندد وبه طرفم قدم برمی دارد.توان تکان خوردن را در خودم نمیبینم.روبرویم روی پا می نشیند نگاهش می کنم.

-حالت خوبه؟!

لب های به هم چسبیده ام را باز می کنم

-می خوام بلند شم ولی نمی تونم!

نگاهش رنگ نگرانی می گیرد

-از کی اینجا نشستی؟!

-بعد از نماز خوابم نبرد دیگه!

به صرفم خم می شود و دستش را زیر زانویم می برد می نالم

-نه!!

از حرکت می ایستد وبه چشمانم نگاه می کند.تمام گونه ام سرخ می شود.یسرا،مادرم وصبا اینجا هستند ومن از دیشب درد دارم!لب هایش تکان می خورد

-ازمن خجالت می کشی؟!

فقط سرم را تکان می دهم

-از امشب همسرم میشی،از الان تمرین کنیم!؟

سرم را پایین می اندازم .دستش چانه ام را می گیرد.نگاخ قهوای اش نه هیز است نه هوس دارد فقط اعتماد دارد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه!

دستش را زیر زانویم می برد.بلندم می کند...لکه سرخ روی پارکت می ماند.بی اختیار بخاطر شرم سرم داخل سینه اش پنهان می کنم به خودش فشارم می دهد.روی تخت می گذارتم دوباره جمع می شوم به طرف حمام می رود ودقایقی بعد برمی گردد.روی دستانش که جا می گیرم پیراهنش را چنگ می زنم.تنش بوی عصاره ضعیفی می دهد عطر نیست،بو هم انقدر ضعیف است که نمی توانم تشخیص دهم.سینه اش برعکس تن من گرم است.مرا باهمان لباس ها داخل وان اب گرم می گذارد.لبخند می زند تنم گرم می شود.

-می خواهی کمک کنم لباست رو دربیاری؟!

-نه! نه!

نه نه تندم باعث خنده اش می شود.

-باشه پس تا نیم ساعت دیگه بیرون منتظرم.

-ممنون.

میرود بیست دقیقه بعد با حوله بیرون می ایم.هنوز از اینکه فهمیده ماهیانه بودم خجالت می کشم.با دیدن محتویات روی تخت شوکه می ایستم"پد بهداشتی،لباس زیر،مانتوسبز...مسکن و اب"

پایین که می روم ٤٥ دقیقه گذشته.مادرم با دیدنم لبخند می زند.نمی دانم چرا ولی عطر زده و کمی هم ارایش کرده ام.قربان صدقه ام می رود.نگاه یاسین به من است ومن دختر ضیف یک ساعت پیش نیستم.لبخند می زند

-بریم!

حال...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای در می اید و لحظه ای بعد قامت دختری ریز نقش پیدا می شود.

-سلام مهندس کاویان...این لیست دستگاهاییه که نیاز به چک کردن داره؟

-ممنون بزارینشون روی میز؟

نگاهم را از دختر لاغر اندام می گیرم می رود.

صدایش میزنم

- ارام؟!

...-

-بس کن خفه کردی خودتو؟

تلخ می خندد

-من که یه عمره خفه ام اینم روش!

داخل می شود وروی میزمی نشیند پاهایش اویزانند پک میزند

-احمق! انگار من جزام دارم.

-بوی سیگار گرفتم بلند شو؟

از میز پایین می پرد

-میدونم باهاش چیکار کنم!

ساک دستی کوچک را برمی دارد.

-دردسر درست نکن ارام!

بی توجه به من زودتر از اتاق خارج می شود.می دانم خوب یاد گرفته تمام پل های پشت سرش را خراب کند.کیفم را برمی دارم و دنبالش می روم.وقتی به طرف اتاقی که قرار است دستگاها چک

نگاه دانلود
www.negahdl.com

شود می رود خیالم راحت می شود.میدانم خیلی راحت می توانند از این اینجا بیرون بیندازنش.با وارد شدن به ان اتاق ودیدن "فرزاد صالح"جا می خورم.

"خاک برسرت کنن ارام؟!"

در حال توضیح دادن مبحثی به دانشجویان انترن است.می دانم با ان قد بلند ،پوست برنزه و جذابیت خاصش و البته شباهتش به فرزاد جلب توجه می کند.با لحن خاصی شروع می کند فرزاد ابتدا جا می خورد ولی بعد بی تفاوت می شود.

-اه.. اقای دکتر شما اینجایید؟فکر می کردم اینجا باید خالی باشه اخه

دستگاه نیاز به بازدید داشت.

"لحن حرف زدن راحت و بی قیدو بندش" نگاه کنجکاو دانشجویان!

-خانم مهندس در این مورد قبلا هماهنگی شده که بازدید به بعد از کلاس

موکول بشه.

-پس اگه برای بازدید اومدن اطلاع بدید "مهندس صالح" دستگاه رو چک

نکردن!

یک از دانشجویان از میان جمع می گوید

-اقای دکتر با خانم مهندس نسبتی دارین؟!

ارام همین را می خواست!

فرزاد-خب دیگه کافیه..

ارام-بله دختر عموشون هستم!بااجازه اقای دکتر!

در رامی بندد و از کنارم رد می شود.نمی خواهم ارام دوباره به همان دخمه بی کسی و تنهاییش باز گردد.دنبالش می روم

-چه مرگت شده ارام؟

-یکی از دوستام رو دیدم چند وقت دیگه یه شو لباس واسه کله گندها دارن میایی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ارام؟؟

پوزخند می زند

-می خوام یه حال اساسی به صالح بزرگ بدم!

می ایستم و او را مجبور به ایستادن می کنم

-خراب نکن ارام؟

چشمان عسلی اش را ریز می کند

-فکر می کنی چهارسال اونور خر زدم که چی بشه؟!می خوام ببینم کی جرات داره منو از این بیمارستان بیرون بندازه؟

-خانم کاویان!

برای لحظه ای می لرزم این صدا را می شناسم.ارام هم مثل من رو برمی گرداند.بادیدن ان سبزها پوزخند می زند و دور می شود.با رفتن ارام فاصله را کم می کند.

-باید حرف بزنیم؟!

به دستانش نگاه می کنم خبری از ان حصار سفید میان انگشت دومش نیست.میان راهرو بیمارستان ایستاده ایم.وسط چشمان پرستاران جوان که می دانم که دستیابی به مرد خوش تیپ روبرویم برایشان رویاست.

-ببین ارش!...

مکث می کنم

-هیچ چیز از اون دختره ۱۸ساله نمونده...تموم شده!

راه می افتم که بروم

-گلسا؟!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حالت چهره اش و لحن صدا زدنش!...و ان دوپرستار کنجکاوجوان با نگاهشان...میدانم بخاطر همین نگاها زندگی ام را به گند کشیده ام.نزدیکش می شوم.چشمانش بی قرار تر از ۵-۶سال گذشته شده!!"تقصیر من است خودم می دانم" امیدوار می شود.

-اقای دکتر اینجا محل کارمنه...من این دفعه از تکرار شدن اون نگاها ..

به پرستارها اشاره می کنم

-..اصلا نمی گذرم!؟

وا می رود ومن فاصله می گیرم.

من بخاطر این سبز های عاشق عشق راهم باخته ام...راه را اشتباه رفته ام...

گذشته...

به خواست خانواده عقد محضری گرفته شده.چشم می گردانم و به اتاق نگاه می کنم اخرین بار دوسال پیش برای درس خواندن اینجا امده ام.ان موقع برایم مثل صاحبش ارامش داشت.

به حصار زرد انگشت دومم خیره می شوم...حلقه پوشیده ام ...زن شده ام!همان که گاهی اوقات پدرم به مادرم می گوید!

"یعنی تهدید پدرم الان بی اثر شده؟!"

لباس سرخ مجلسی برتن دارم...مادرم واذر خانوم با دیدنم اشک شوق ریخته اند،یسرا وصبا گفته اند خشکل شده ام،پدرم ومنصور فرهنگ نیا پیشانی ام را بوسیده اند و برایم ارزوی خوشبختی کرده اند.من اینجا چکارمی کنم؟می دانم بدنم سرد شده!من چکار کرده ام؟دستی به صورت ارایش شده ام می کشم.بلند می شوم چادرم سر می خورد ومی افتد.حالم؟...خوب نیست.مرا به زور به اتاق یاسین فرستاده اند.دلم اتاق خودم را می خواهد.بروم همان گوشه،همانجا که همیشه می نشینم،همان کنج که دوستش دارم.نگاهم را می چرخانم گوشه ای پیدا می کنم و می نشینم.پاهایم را داخل سینه ام می کشم ودستم را دور پاهایم حلقه می کنم.سردم است شاید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بخاطر برهنگی لباس تنم باشد.کاش پتویی دورم می پیچیدم.پیشانی ام راروی کشکک زانویم می گذارم"هوا چرا اینقدر سرد است؟"پدرم خوشحال بود،مادرم و خواهر هایم..."چرا می لرزم؟" خودم را دراغوش می گیرم محکم.صدای ترق در می اید به در دید ندارم.لحظاتی بعد یاسین را با ان کت شلوار مشکی میبینم.چشمانش دنبال من می گردد.باز سرم را روی خمیدگی زانویم می گذارم. قدم هایش را حس می کنم که به طرفم برداشته می شود.کنارم حسش می کنم نه از بوی عطر از حضورش.یک نفس می گیرد این را هم حس می کنم

-گلسا؟

لب می زنم

-می خوام برم اتاق خودم!

-امشب رو اینجا میمونی فردا خودم می برمت!

سرم را بالا می گیرم یاسین اگر قولی بدهد رویش می ماند.نگاهش را از

چشمانم نمی گیرد

-سردمه!خیلی سردمه..

نگاه قهوای اش رنگ می گیرد

-من خسته نظرت چیه بخوابیم؟

-من..

دردم را می داند با لبخند می گوید

-قول میدم که رخت خواب گرمتر از اینجا باشه!به من اعتماد داری؟

بدون فکر می گویم

-اره!

این واژه برای یاسین اصلا نیاز یه فکر کردن ندارد.بلند می شود."کجا می رود؟"دستش را که به طرفم دراز می کند حلقه دستانم را باز می کنم .دستش را می گیرم وبلند می شوم.نگاه ارامش رویم می چرخد!و این اولین بار است که یاسین را در تماشای خودم می بینم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باید لباس عوض کنیم.

با اضطراب نگاهی به لباس های روی تخت می اندازم.مردانه تک خنده ای

می کند.

-می تونیم بی خیال اون لباس بشیم وتو یکی از لباس های منو بپوشی.نظرت چیه؟

نگاهش می کنم.

-اندازه من میشه!؟

-یه شب قابل تحمله!

به طرف کمد می رود وتی شرت و شلوارکی را روی تخت می اندازد.سردرگم

به لباس ها نگاه می کنم.نزدیکم می شود.دستش را روی بازویم می گذارد و به

طرف حمام اتاقش هلم می دهد.لباس ها رابه دستم می دهد

-زود باش منم همینجا عوض می کنم!

برمی گردم

-یه حوله به من میدی؟

-اره تو برو تو من میارم.

داخل می شوم و اوبا حوله برمی گردد.نیم ساعت بعد با ان تی شرت گشاد وشلوارک بیرون می ایم. داخل تی شرت گم شده ام و دستم را به بند شلوارک گرفته ام تا نیفتد.صورت ارامش با دیدنم می خندد.احساس بد دقایق قبل را ندارم ارامتر شده ام.با پاهای برهنه جلو می روم و گوشه ی تخت می نشینم.دستش را به طرفم دراز می کند.بی اختیار دستم را دراز می کنم وداخل دستش می گذارم. نگاهم را نمی گیرم.دستم رامی کشد.ان یکی دستم را روی بند شلوار محکمتر می کنم.باز نگاهش می خندد.

-راحتی؟!

-نه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رک گفتنم باعث می شود بی صدا بخندد.دراز می کشم و وپتو را رویم می کشد

-می خواهی موهاتوشونه کنی؟

چشمانم را میبندم

-نه خستمه.

بلند م یشود رفتنش را نگاه می کنم لباس راحت برتن دارد.لامپ را خاموش می کند.تخت تکان می خورد وحضورش را کنارم حس می کنم هنوز چشمم به تاریکی اتاق عادت نکرده.صدایش را نزدیک می شنوم.

-بغلت کنم؟!

-اوهمم!

دراز می کشد،دستش را دور کمرم حلقه می کند ومرابه خودش نزدیک . بقیه فاصله را خودش پرمی کند تکان می خورد وبه من می چسبد.صورتم که روی سینه اش می نشیند همان رایحه خاص تکرار می شود.حس بدی ندارم بوی پیراهنش خصوصا گرمای تنش خوب است.دستش دور کتفم میپیچد.انگشتانش نرم و اهسته میان موهایم به حرکت در می اید.خودم رابیشتر به سینه اش فشار می دهم محکمتر بغلم می کند.حس خوب و رخوت انگیزنوازش هایش باعث می شود ندانم کی به خواب می روم.

حال...

دلم بی قراری می کند...قطعات را کنار هم می گذارم،فکر گذشته رهایم نمی کند.حالا که اینجا هستم،حالا که در هوای من نفس می کشد،حالا که کنارم هست و نیست،حالا که ...

بلند می شوم تمام ان سالها برای فرار از فکر کردن به یاسین با همین قطعات خودم را سرگرم که نه.. غرق کردم! نمی دانم چرا دیگر این قطعات هم ارامم نمی کند ،مشغولم نمی کند فکرم را با خودش نمی برد...

به خودم که میایم جلوی اتاق یاسینم در می زنم بدون انکه منتظر باشم دستگیره را پایین می کشم.نگاهش روی من کشیده می شود"خدایا ... یعنی خودش هم می داند چقدر دلم بی تابش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

است؟".انتظار دیدنم را ندارد.ولی سخت شدن صورتش را حس می کنم!پرونده نارنجی رو برویش را میبندد وهمان ارامش دوست داشتنی به چهره اش برمی گردد.عینک شفافش را از چشمش برمی دارد."یادم میاید...چقدر من این عینک را دوست داشتم"با تمام عجز این چهار ساله که به جانم پیله بسته نامش را صدا می زنم

-یاسین؟!

به صندلی اش تکیه می دهد ونگاهم می کند...من این نگاه سرد را نمی خواهم،چهار سال است که تمام خاطراتم رابا او بارها و بارها مرور کرده ام.چه کار کرده ام که حالا باید برای ورود به حریم مرد زندگی ام در بزنم!

نگاهش می کنم،پلک هم نمی زنم،دلم تنگ شده،بی تابم!منتظربه من چشم دوخته به زانوهایم تکانی می دهم

-اومدم...باید حرف بزنیم!

لعنتی صدایم می لرزد در تمام طول زندگی ام تنها کسی که بارها و بارها ضعف مرا دیده وبه تمام نقاط ان اشنایی دارد، همین مرد است.

هیچ انعطافی نشان نمی دهد.دلم می خواهد سرش داد بزنم.من یاسین خودم را می خواهم.

-حرف بزنیم؟!!

طوری حرف بزنیم را تکرار می کند که تمام اعتماد به نفسم به فنا می رود.بلند می شود وجلو می اید.

-چند سالته؟!

لحنش انقدر محکم و جدی است که یادم می رود مرد روبرویم یاسین است.

-یاسین!!

-سوالم روجواب بده؟؟

-۲٤سال.

ارامش چشمانش می رود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس اونقدر بزرگ شدی که بفهمی شرایط الان با چهار سال پیش چقدر تغییر کرده؟درسته؟؟

لحن جدی اش به ضعفم اضافه می کند،یاسین حمایتگر را می خواهم همان که می شود..

-من..

محکم می گوید

-توچی؟!

نگاهش را مستقیم به چشمانم نشانه رفته شرم تمام وجودم را فرا می گیرد انچه در چشمانش جاری است فراتر از کلمات است.می نالم

-یاسین جان ارومتر؟!

طوری نگاهم می کند که از حرف زدن پشیمان می شوم

-خانم نابغه بیرون لطفا؟؟

-یاسین!!

عصبی می شود،تند می شود وبازویم را میان مشتش فشار می دهد.

"چه بلایی سره یاسین ارامم امده؟"

می غرد

-نمی خوام ببینمت خانم کاویان بهتره جلوی چشمم نباشی،این ادم روبروت اون احمق چهار سال پیش نیست؟؟

در را تا ته باز می کند و بازویم را رها.در را پشت سرم با صدای خفه ای میبندد...احساس یک ادم منگ را دارم.نمی دانم چگونه ولی خودم را به ماشینم می رسانم.بغضم می ترکد ومن حتی همین گریه را هم دوست دارم،تمام این چهار سال نگهشان داشته ام تا خودم را تنبیه کرده باشم...

گذشته...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این ترم ۳۰ واحد برداشته ام و تاوانش را هم دارم پس می دهم.در مدت ده روز تمام امتحاناتم را باید بدهم.درگیری های ذهنی این ترمم سرسام اور بوده سه روز گذشته ومن ۳ امتحان از ۹ امتحان را داده ام.کم اورده ام.برای مهمانی منزل فرهنگ نیا نرفته ام ویک هفته هم هست که خانواده فرهنگ نیا را ندیده ام.یاسین هم مثل من درگیر امتحاناتش است.امشب بنا به رسم، خانواده ام دعوت شده اند.تقریبا همه انجا هستند وتنها چیزی که فکر مرا مشغول کرده امتحان فرداست.از اینکه ملاحضه امتحاناتم را نکرده و عقد را به این روزها انداخته ام عصبانی هستم.سرو صدای دوساعت پیش پایین غیر قابل تحمل بود!صدای زنگ در می اید ولی من از جایم تکان نمی خورم.لحظاتی بعد صدای مبایلم بلند می شود به صفحه اش نگاهی می اندازم یاسین است.در این یک هفته چندین بار زنگ زده و حالم را پرسیده.

-یاسین؟!

-سلام درو باز کن منم؟

-باشه الان میام.

اتاقم به هم ریخته و پر از کتاب است.نگاهی به خودم می اندازم هنوز حوله حمام به تن دارم به طرف کمد می روم ،بلوز استین سه ربع زرد ودامن زیرزانویی مشکی بیرون می کشم.از داخل کشو ست لباس زیر مشکی را پیدا می کنم.پله ها را پایین می روم از طریق ایفن در راباز می کنم.بالا می روم و تا امدنش لباس هایم را می پوشم.

پایین می روم ...به اتاقم نیامده.صدایش می زنم

-یاسین؟

-اینجام!

به طرف اشپزخانه می روم.

-سلام.

چیزی را داخل ماکروویو می گذارد.برمی گردد ته ریشی اش بلند تر از هر

دفعه شده لبخند می زند

-سلام.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-معذرت می خوام می دونم باید می اومدم...به مادرم گفتم.

به طرفم قدم برمی دارد

-میدونم.نیازی نیست بگی.منم درگیر امتحاناتم،موافقی شام رو باهم بخوریم؟

از اینکه فکر شام من بوده احساس رضایت می کنم.

-ممنون.

نگاه قهوه‌ای اش روی موهایم سر می خورد و من برای بار دوم نگاه به تماشا

نشسته یاسین را میبینم.نگاهش را می گیرد

-من بشقاب ها رو پیدا نکردم.

به کمکش می روم و میز را می چینم.تمام حواسم به کتاب است باید تا فردا تمامش کنم.لقمه ای از غذای خوش طعم اذر خانوم را می خورم وخطی می خوانم.

-گلسا؟!

نگاهم را از کتاب می گیرم ،قاشق داخل دهانم خشک شده.

-بله؟

غذایش را تمام کرده!با دستمال دهانش را پاک می کند و به صندلی تکیه

می دهد.

-میتونی کتاب رو ببندی و شامت رو بخوری، اینطوری وقت کمتری رو صرف

می کنی در عوض وقت بیشتری رو با خیال راحت تو اتاقت می خونی؟

کتاب را میبندم وکناری می گذارم.بلند می شود وتا خوردن من میز را جمع می کند"اراش به من گفته بود در تمام عمرش نیمرو هم درست نکرده"

-خودم می شورم نیاز نیست تو ..

برمی گردد و استین پیراهن توسی اش را بالا می زند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-غذات رو بخور!

احساس شرمندگی می کنم.سرم رابه غذا گرم می کنم

-ممنون!

غذا که می خورم از من می خواهد به اتاقم بروم.می روم و میان ان همه جزوه

و ریخت و پاش می نشینم.

از فهمیدن یک مسئله و حل کردن ان لذت می برم ولی وقت کم دارم وهمین شیرینی اش را به کامم زهر می کند.

-گلسا؟!

سرم را بالا می گیرم وموهایم را با انگشت پشت گوش می برم.روی تخت من نشسته و من متوجه حضورش نشده ام

-می تونم تا برگشتن پدر ومادرت اینجا باشم،فکر می کنی نیازی هست بمونم؟

نگاهم را به مسئله نیمه حل کرده ام می دوزم.چیزی می نویسم و دوباره نگاهم را به یاسین می دوزم ذهنم درگیر ادامه مسئله است.

-خب...نه احتمالا تا دوساعت دیگه میان...من...مشکلی پیش نمیاد.ممنون.

قهواه ای چشمانش روی موهای خرمایی ام سر می خورد.برمی خیزد ومن ذهنم دوباره درگیر ان مسئله می شود.ان شب اصلا نمی فهمم کی خانه را ترک کرده.

حال...

اشک هایم را پاک می کنم .لباس های مد نظرم را از کمد بیرون می کشم و روی تخت می اندازم.بعد از چهار سال نیامده ام که با چند کلمه حرف پس بکشم.دوش می گیرم و ارایش ملایمی روی صورتم می نشانم میدانم پوست برنزه شده ام زیاد باب میل مادرم نخواهد بود.٤ سال زندگی در استرالیا به من یاد داده برای زن بودن باید زن بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دکمه پیغام گیر را میزنم و دوباره جلو اینه برمی گردم.صدای انگلیسی اش که میپیچد یاد بی معرفتی ام می افتم و اه از نهادم برمی خیزد.

-درمورد رفتنت مخالف بودم، ولی درمورد اینکه بخواهی اینجا و ادماش رو فراموش کنی باید دلیل داشته باشی.امروز تولد سارا بوده واون تمام روز منتظر بود تا بهش زنگ بزنی.نمی تونم به کاری مجبورت کنم ولی تو مسئول تمام احساسات و وابستگی هایی هستی که بوجود اوردی!

انگشتانم را روی پیشانی ام می کشم.مکالمه تمام می شود.گوشی را برمی دارم وبه این فراموش کاری ام لعنت می فرستم .صدای خواب الودش که میپیچد باز خودم را مستحق سرزنش می دانم.

-الو "دیوید" ؟!

صدای خش خش وبعد صدای خودش میپیچد.

-تمام دیروز و دیشب رو منتظر تماست بودم!

مکث می کنم تا کلمه ای پیدا کنم...چیزی پیدا نمی کنم

-معذرت می خوام!

-بهتره از سارا معذرت بخوای چون به من علاوه بر معذرت خواهی یه توضیح هم بده کاری!

برایش از اتفاقات پیش امده حرف میزنم .

-خودت هم میدونی که من یه زندگی خوب برات می خوام ...با اینکه رفتی ولی جات توی این خانواده خیلی خالیه!

حرف می زند وباز تاکید می کند که انجا یک خانواده منتظر من است. ومن یادم

میاید ٤سال پیش خانواده ام از هم پاشید.

پالتوی شکلاتی ام را تن می کنم ویاد دخترک ۷ساله دیوید می افتم با ان موهای بور وصورت دلنشین.دختر حساس و وابسته ای که عجیب مرا یاد کودکی خودم می انداخت.به ان اپارتمان فکر می کنم و دختری که باعث اشنایی من با پدرش دیوید شد وان زن میانسال که وظیفه نگه داری از نوه اش را برعهده داشت.اگر این دختر پدرش و ارام نبودند حتما دیوانه می شدم.سوییچ را برمی دارم.دلم برای دریا برای ان رطوبت خواستنی تنگ می شود.ساعت ها کنار ساحل قدم می

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زدم وفکر می کردم ... به اینکه کجا را ندیده ام ؟کجا اشتباه قدم برداشته ام؟ومن واقعا از زندگی ام چه می خواستم؟

چند ماه اول تمام زندگی ام شده بود اشک و پشیمانی و احساسی که به شدت عمیق بود و خودم هم نمی دانستم چه اسمی باید برایش بگذارم،ولی تمام سلول های تنم خواستارش بودند.دلتنگ بودم،اشفته بودم و گاهی می شد یک ساعت تمام اشفته با هزاران فکر خودم را ایستاده جلوی کمد می دیدم.افکاری که انقدر زیاد بود که حتی فکر کردن به یکی از انها مرا ساعت ها نگه می داشت.بعد ها همراه سارا ،دیوید و ارام کنار ان ساحل می توانستم فکر کنم...قدم بزنم ...ارام شوم وبدانم کجای زندگی ام اشتباه قدم برداشته ام.

جلوی خانه پدرم پارک می کنم.ریزش باران را به جان م یخرم و زنگ را فشار

می دهم.نمی توانم منکر هیجان کر کننده تنم شوم....

صدای کم رمق و ناباور مادرم میپیچد

-گلسا عزیزه مامان؟!

"تمام ذهنم قفل می شود"

"یعنی هنوز هم عزیز مادرم هستم؟!بعد از ان همه اتفاق؟"

در باز می شود ومن بوی پدرم بوی مادرم وبوی کودکی ام را نفس می کشم.قدم برمی دارم و عجیب دلم می خواهد این قدم ها را کوتاتر کنم اهسته تر کنم...

حیاطمان را نگاه می کنم.استخر ودرخت توتی که خمیده تر به نظر می رسد.

مادرم در استانه در پیدا می شود.پیری اش چشم گیر شده"من کرده ام"دلم میلرزد.حلقه ی نشسته میان چشم هایش دلم،دستم وتمام هست و نیستم را زیر سوال می برد.قدم محکم می کنم و میان حجم نرم و خواستنی سینه اش فشرده می شوم.سخت تر از همیشه.

"بوی مادرم"همان که رایحه اش قاطی ادویه و غذاست.همان بورا می دهد.گلایه می کنم...در دلم:چرازودتر مرا این همه میان اغوشت فشار ندادی.چرا زودتر میان سینه ات حپسم نکردی تا

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نشوم انچه که تو نمی خواهی.باز به خودم نهیب میزنم و شانه های لرزان مادرم را بیشتر به خودم فشار می دهم.هق می زند و من برای ارام کردنش لب می زنم.

-اروم باش مامان من که اینجام!

هیچ نمی گوید وباز هق می زند.سرش همان روسری مشکی را...صورتش

را...کنار چشم هایی که دوخط چروکش کرده اند را می بوسم...و خوب میدانم

این بوسه ها که هیچ...خون به دل مادرم کرده ام!

می بوسمش و می بویمش چه شب هایی که اغوشش را خواسته ام وپتویم را میان سینه ام چنگ زده ام.نگاهم را که بالا می کشم پدرم را میبینم.روی نگاه کردن به ان چشم ها را ندارم

-مامان خیس شدی بریم تو قربونت برم؟!

به زور از من جدا می شود وتمام نگرانی من ان مرد جلوی در است.به طرفش قدم برمی دارم.پشت به من می کند و قدم برمی دارد.بخاطر می اورم که پدرم مرا از خانه بیرون کرده وگفته"دختری به اسم گلسا ندارد".به دنباش قدم تند می کنم ولی به در قهوه ای به هم خورده می خورم."حتی نمی خواهد مرا ببیند"

-دخترم... عزیز مامان لاغر شدی فدات شم؟!

هنوز چشمم به در اتاق کار پدرم است.دست مادر که روی بازویم می نشیند به خودمم می ایم.نمی توانم بغض سنگین داخل گلویم را پنهان کنم.با همان بغض مینالم.

-بابا؟!

بازویم را می کشد.

-وقتی رفتی کمرش شکست،به اینطوریش نگاه نکن دلش برات کبابه.

همین برای دلداریم کافی است.روی مبلی می نشینم که روبروی اتاق کار

پدرم است به امید اینکه شاید بیرون بیاید.

نگاه مادرم روی تمام اجزای صورتم می چرخد لبخند می زنم تا از حال و هوای

نگاه دانلود
www.negahdl.com

غصه دارش خارج شود.

-خوبی مامان؟

هنوزچشم هایش می بارد.

-چه بلایی سر خودت اوردی عزیزدلم؟چرارنگ صورتت اینطوری شده؟!

-چیزی نیست مامان برنزه کردم.

چشم هایش ناراحت نمی شوند.می دانم به کار هایم عادت کرده اند!چقدر دلم می خواهد مثل همان روزهاگیر بدهد،توبیخ کند وبگوید اجازه نداشته ام.دلم به درد می اید کاری کرده ام که بی تفاوت شده است.دلم همان توجه را می خواهد.اعتراضی نمی کند بلند می شود و می رود."حتی اطرافیانم هم عوض شده اند."دنبالش به طرف اشپز خانه می روم.

-دخترا خوبن؟

برمی گردد وبا روسری اش اشک هایش را می گیرد.

-یسرا که یه دختره دیگه به دنیا اورد،صبا هم همون یه دختر رو داره...

مادر حرف می زندومن گوش می دهم اما این فقط خودم هستم که میدانم چقدر دلم برای ان مرد پشت در پر می کشد.

دلش پر است گاهی گلایه می کند و گاهی اشک می ریزد.گاهی بغض می کند و من پیبه تمام این ها را به تنم مالیده ام.دلم اتاقم را می خواهد همانجا که گاهی یاسین ناخوانده مهمانش می شد.نمی دانم چطور سوالم را بپرسم ولی جرات به خرج می دهم.

-با خانواده فرهنگ نیا هنوز رفت و امد دارین؟

تمام چشم هایش غم می شود.بابغض حرف می زند.

-اذر مثل خواهرمه یه مدت ناراحت بود،همش می گفت حرف بزنیم تا این دوتا جوون بیان برن سره خونه زندگیشون.

باگوشه روسری اش اشک هایش را می زداید.

-خب ... مادر تو که رفتی خود منصور یاسین رو مقصر می دونست،می

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گفت چرا گذاشتی بره.یه مدت همه چیز بهم ریخت تا دوباره اوضاع اروم

شد...بیچاره بچم داغون شد!

جمله اخرش تا مغزو استخوانم را می سوزاند"یاسین را می گوید حکم پسرش را داشت نه دامادش".پاهایم تحمل وزنم را ندارند خودم را روی صندلی می اندازم.

-هنوز میاد اینجا؟!

-یک سال اول نمی اومد ولی بعدش چرا گاهی سر میزد..

بغضش رنگ می گیرد

-بمیرم واسه بچم اب شد اون یه سال..

من هم بغض می کنم انقدر که ارزو می کنم بمیرم

ادامه می دهد ومرا به اتش می کشد تا حد مرگ از خودم بدم می اید.

-هروقت می اومد برای استراحت میرفت اتاق تو...بچم وقتی می اومد بیرون چشماش همیشه قرمز بود..

دیگر توان ایستادن و گوش دادن به حرف های مادرم را ندارم.به سختی بلند می شوم.

-میخوام برم اتاقم!

صورتم را می بوسد

-برو فدات شم منم شام رو حاضر کنم صدات میزنم.

به طرف پله ها می روم وپا به اتاقم می گذارم همه چیز مثل سابق است.روی تخت دست می کشم وتنم را به تخت می رسانم.احساس خفگی می کنم "کاش بمیرم"

گذشته....

امتحاناتم تمام شده و دلم تعطیلات می خواهد.از شغل پدرم خبر دارم ومیدانم تعطیلات انچنانی ندارد که همراهم شود.تنها هم نمی توانم جایی بروم.اجازه ندارم.به مادرم اصرار می کنم تا صبا ویسرا رابرای همراهی ام راضی کند.وسایلم را داخل ساک کوچکم جمع می کنم.ویلای دماوند این

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فصل سال سرد است ولی تنها چیزی که می خواهم دوری از این فضا است.مادرم غر می زند تا اجازه بدهم یاسین هم امتحاناتش تمام شود وهمراهمان باشد ولی نمی پذیرم فقط یک فضای ازاد می خواهم.با خانواده ی خواهرهایم راهی می شوم.قرار بر این می شود که اخر هفته مادر و پدرم هم به ما ملحق شوند.دیشب یاسین زنگ زده و حالم را پرسیده ولی درمورد سفر چیزی به او نگفته ام.خواهر زاده کوچکم"پروشا"در طول مسیر بهانه می گیرد ولی تمام حواس من به بیرون است.

سه روز گذشته را به خوبی گذرانده ام.قدم زده ام و از طبیعت لذت برده ام.پنجره را تا ته باز کرده ام و موسیقی بی کلامی را از هندزوری گوش می کنم به خلسه شیرینی فرو رفته ام.سرو صدای طبقه پایین هم باعث نمی شود از جایم تکان بخورم با شنیدن صدای منصور فرهنگ نیا نیم خیز می شوم.صدایش را می شنوم که سراغم را می گیرد.از تخت پایین می ایم.نمی دانم چرا ولی علاقه خاصی به این مرد دارم.نگاهی به لباسم می اندازم شلوار مشکی ورزشی ،بلوز استین سه ربع بنفشی برتن دارم بلندی اش تا زیر باسنم است شال مشکی ام را روی سرم می اندازم.میدانم به خاطر حضور داماد هایمان با چشم غره پدر مواجه می شوم ولی اهمیتی نمی دهم.در را باز می کنم و از پله ها سرازیرمی شوم!اولین کسی را که میبینم منصور فرهنگ نیاست.بی اختیار لبخند میزنم و نزدیکش می روم.پدرانه لبخندم را پاسخ می دهد وبرخلاف انتظارم مرا به خودش نزدیک می کند و از پهلو به اغوشم می کشد.حرکتش باعث قرمز شدن صورتم می شود.از روی شال موهای سرم را می بوسد.صدای مردانه اش جویای احوالم می شود.

-خوبی دخترم؟

-ممنون عمو.

گلایه می کند

-نباید یه احوالی از منه پیرمرد بپرسی؟!

اذر خانم نمی گذارد جوابش را بدهم مرا به اغوش می کشد.

-بچم امتحان داشت منصور خان..

نگاهم می کند.گونه هایش تپل تر شده اند.

-خوبی مادر جون؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ممنون!

برق چشمان مادرم را میبینم

-مامان جان یاسین بیرونه یه سری وسایل بود، تنهاست برو کمکش تا بیارتش؟

-چشم مامان.

از سالن برای پیداکردن یاسین خارج می شوم.می بینمش از داخل صندوق عقب ساکی رابیرون میک شد وکنار چمدان دیگر می گذارد.درصندوق عقب را میبندد.

-سلام!

سر برمی گرداند وبا دیدنم لبخند می زند.جلو می روم

-سلام خانم فراری!

از حرفش شرمنده می شوم.گرچه میدانم لحنش برای شوخی بوده.سرم را پایین می گیرم و گوشه شالم را مشت می کنم.

-معذرت می خوام ... اخه میدونی خیلی سخت گذشت فقط می خواستم..

انگشتش که روی چانه ام می نشیند حرفم نیمه تمام می ماند.نگاهش می کنم قهوهای چشمانش می خندد.

-چرا سرتو پایین می گیری؟!

-معذرت می خوام باید..

دستش را برمی دارد ونگاهش را از اجزای صورتم می گیرد.ساک ها رابرمی دارد

-بریم تو هواسرده!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به طرفش می روم تا یکی از ساک ها را بگیرم.دستش را روی کتفم می گذارد وبه طرف درب ورودی هدایتم می کند.

-شما بفرمایید تو خودم میارم!

-سنگینه بزار کمکت کنم؟

می خندد

-برو سرما می خوری!

داخل که می شویم همه چشم ها روی من و یاسین است.یاسین با همان ارامش همیشگی اش سلام می دهد ولی تمام تن من گر می گیرد.برای فرار از نگاه ها جایی خالی کنار مادرم را برای نشستن انتخاب می کنم.و دقایقی که می گذرد به اتاقم پناه می برم.

دیدن وسایل روی تخت وصدای شر شر اب به من می فهماند اتاقم را با یاسین شریک شده ام.ساک را گوشه تخت می گذارم شالم را برمی دارم وزیر ملافه می خزم.خسته هستم تمام امروز را با پروشا بازی کرده و قدم زده ام.

چشم که باز می کنم اتاق نیمه تاریک است.نمی دانم چقدر خوابیده ام.نیم خیز می شوم.ساک یاسین را نمی بینم.سرو صدایی هم از پایین نمی اید.حوله ام را برمی دارم و به سمت حمام می روم.بعد از یک دوش کوتاه لباس عوض می کنم وپای مقاله ام می نشینم.تا اخر تعطیلات باید برای "استاد خرمایی"اماده اش کنم.نمی دانم چه مدتی درگیر نوشتنم ولی با صدای یاسین نگاهم را از نوشته ها می گیرم.

-گلسا؟

نگاهش می کنم شلوارو گرمکن ورزشی سفید برتن دارد

-چند لحظه..

دوباره به برگه ها نگاه می کنم وانچه به ذهنم رسیده را یادداشت

می کنم.سرم را بلند می کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چیزی شده؟

-احساس گرسنگی نمی کنی؟!

-گرسنه؟!...چرا ولی درگیر این مقاله ام وقتی ذهنم درگیر باشه نمی تونم درست غذابخورم.

تکیه اش را از چهارچوب در برمی دارد ونزدیک می اید.

-نظرت چیه شام رو بیارم تو بالکن بخوریم؟

نگاهم را از او می گیرم وبه بالکن می دوزم بی اختیار لبخند می زنم باید جالب

باشد.

-اره خوبه!

می خواهم بلند شوم

-نه توبشین میارم؟

-ممنون!

تا برگشتنش انچه به ذهنم رسیده را یادداشت می کنم باید در مورد بعضی

چیزها از دکتر خرمایی سوالاتی بپرسم همان ها را علامت میزنم. صدایم که می زند بلند می شوم وبه سمت بالکن می روم.کناره ان سفره دونفره و طعم غذایی که میدانم کار یسراست لذت می برم.برای جمع کردن سفره مانع یاسین می شوم.وهمه را خودم می برم.پدرم با منصور فرهنگ نیا و"فرشاد شوهر صبا"مشغول صحبت کردن است.مادرم کنار دخترها و اذر خانم درمورد مسئله ای که احتمالا مربوط به امور خانه است بحث می کنند.ظرف ها را می شویم وبه طرف اتاقم می روم.در را که باز می کنم یاسین را کنار یاداشت هایم میبینم.همانجا کنارش می نشینم.به علامت ها اشاره می کند.

-اینا برای چیه؟

-خیلی هاشون رو بلند نیستم.

-همین؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-اره معنی خیلی از لغت ها رو نمی دونم وتوی فرهنگ لغت هم نیست.

خودکار را به دست می گیرد وصفحه اول اصطلاحات را برایم می نویسد وبدون اینکه نگاهش را از برگه ها بگیرد برگه دیگری را برمی دارد و می گوید

-بیا...جاهایی رو که اشکال داشتی را ازم بپرس؟

می نویسد وجاهایی را که لازم است را برایم توضیح می دهد وتاکید می کند جاهایی نیاز به بازبینی دارد..

زمان را حس نمی کنم و با اولین خمیازه مغزم هم هنگ می کند.

-دیگه خسته شدم!

عینک شفافش رابرمی دارد و نگاهم می کند

-میشه بهم بگی اون شال برای چی هنوز سرته اینجا که کسی نیست؟!

روی سرم که دست می کشم تازه متوجه می شوم تمام مدت شال سرم بوده.

-حواسم نبود!

شال را می کشم و گیره موهایم را باز می کنم .درحالی که نگاهش روی

موهایم است می گوید

-باشه برای امشب کافیه.

بلند می شوم وبه بلوز و شلوار مشکی ام نگاه می کنم.بااان شال سیاه!!چه شده بودم؟!برای عوض کردن لباس و زدن مسواک به حمام می روم وقتی برمی گردم یاسین دراز کشیده.کمی دچار تردید می شوم.نمی دانم چرا؟.موهایم را پشت گوشم می برم چراغ را خاموش می کنم ودر نور کم چراغ خواب روی تخت می خزم.گوشه تخت در انتهایی ترین نقطه دراز می کشم.ساعت دو نصفه شب است ومن برای فرادا صبح کلی برنامه داشتم.

-فکر می کنی تو بغل من اذیت بشی؟

برمی گردم ودر نور کم نگاهش می کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه اصلا!

بازوهایش را از هم باز می کند ومن ارام خودم راجلو می کشم وبه اغوشش می خزم.دستهایش دور کمر و شانه ام میپیچد گرمای فوق العاده ای به تنم سرازیر می شود به خودش فشارم می دهد صورتم را زیر گودی گلویش می برم همان رایحه گیرنده های بینی ام را نوازش می کند دست هایش که داخل موهایم به حرکت در می اید خودم را به لذت خواب ونوازش می سپارم.

حال...

بلند می شوم و پرده را کنار می زنم.صدای مبایلم مرا از افکارم بیرون می کشد دکمه سبز را لمس می کنم

-ارام؟

صدای هقش که داخل گوشی میپیچد بدون انکه بخواهم پالتویم را از روی میز توالت چنگ میزنم

-ارام کجایی؟

زجه می زند ومن داد می زنم

-میگم کجایی؟

در راباز می کنم .دستم را داخل استین پالتویم می برم باز زجه می زند ومن تقریبا فریاد می زنم

-ده حرف بزن دختره احمق؟؟؟

چهره سراسیمه مادرم را میبینم

-خونه ام.

نفس حپس شده ام را بیرون می فرستم

-من تا یه ربع دیگه اونجام!

-چی شده مادر؟؟

قطع می کنم و رو به مادرم می گویم

-چیزی نیست مامان برای یکی از دوستام یه مشکلی پیش اومده!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای باز شدن در را می شنوم که احتمال می دهم در اتاق کار پدرم باشد ولی نمی مانم باید خودم را به ارام برسانم.نمی دانم چطور ولی خودم را به در خانه اش می رسانم پله ها را بالا می روم وکلید می اندازم وسط حال میبینمش...سالم است!...خودکشی نکرده!...

جلوتر می روم بوی سیگار وان بوی لعنتی باهم قاطی شده اند.پنجره ها را بدون توجه به سردی هوا باز می کنم.کنارش زانو می زنم این دختر قرار نیست بزرگ شود.بوی الکل به مشامم خوش نمی اید.نگاهش را به من می دوزد مثل همان روزهاست...ترسیده...تنها ومظلوم...

بازویش را می گیرم وبه طرف خودم می کشم.میان اغوشم که جا می گیرد خودش را به تنم می چسباند هق می زند ومن می دانم چقدر حالش خراب است.نگاهم را از روی میز پر از سیگار و مشروب می گیرم...الان موقع دعوانیست.فقط در یک صورت ارام به این روز می افتد لب که می گشاید زخم هایش سر باز می .کنند

-اومد اینجا...گفت برای چی برگشتم...گفت کی اجازه داده برگردی...

محکم تر به خودم می فشارمش به خودش میپیچد ومن خوب درد دختر میان اغوشم را می فهمم.

-من مایه ابرو ریزی نیستم!...چرا دست از سرم برنمی دارن؟...چرا حالا که از خانوادشون بیرون اومدم رهام نمی کنن.؟...می خوام برای خودم زندگی کنم...خسته ام خیلی خسته ام...

زارمیزند وادامه می دهد

-هیچیشون رو نخواستم...مرگ خانوادم تقصیر خودش بود...پدریش رو نمی خوام...بره به

جهنم...همشون یه مشت اشغال ظاهر نمان...فقط دنبال پست و مقامن... به هر قیمتی

بالحن عاجزانه ای می نالد

-می خوام زندگی کنم...

بغض نشسته میان گلویش نمی گذارد ادامه دهد.میان اغوشم انقدر از زندگی اش می نالد تا

خوابش می برد.کاناپه را می خوابانم و از اتاق پتویی می اورم و رویش می کشم.پنجره را می بندم وموهای زنگ خورده زیبایش را از صورتش کنار می زنم گونه اش را می بوسم زمزمه بی کلامی شبیه"مامان"از میان لب هایش خارج می شود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میز راجمع می کنم وبطری ها را داخل سطل اشغال می اندازم.

گوشه کاناپه می نشینم و نگاهش می کنم.کتم را از تنم در می اورم و دکمه های لباسم را باز می کنم.

به نفس های منظمش گوش می دهم"اولین بار توسط دیوید با ارام اشنا شدم دیوید برایم از دختری گفته بود که هم زبانم است و در شرکتش به عنوان مدل کار می کند. تنهاییم انگیزه ای شد تا ارام را ببینم در ظاهر دختر مغروری به نظر می رسید.دفعه اول اصلا نتواستم با او ارتباط برقرار کنم طعنه های کلامش هم زیاد بود.شبی که دیوید از من خواست به بیمارستان بروم را هرگز فراموش نمی کنم .خودکشی کرده بود و از لحاظ روحی به شدت به هم ریخته بود ... به زبان فارسی هزیون می گفت. دو روز تمام بالای سرش بودم وقتی هوشیار شد فقط گریه می کرد

زمانی که خواستم برای دلداری یه اغوشش بکشم خودش پیش قدم شد.از زندگی اش گفت...از خانواده ی کله گنده عموهایش و شوهری که جواب اعتماد و دوست داشتن هایش را با زنان صیغه ای داده بود. ازدواجش با ارام صرفا بخاطر موقعیت مطرح عموهایش بود.به انچه می خواست رسیده بود و به همین سادگی به تمام عاشقانه های پاک ارام پشت کرده بود"

گوشی روی میز که می لرزد از افکارم خارج می شوم برش می دارم وبه اسم"زرافه" روی گوشی لبخند می زنم"ارام ادم نمی شود" بلند می شوم وبرای جواب دادن به طرف اتاق خواب می روم

-بله؟!

-ارام!

-سلام اقای صالح!

تجربه بودن با مرد ها این حسن را برایم داشته که بدانم کدام لحن، کدام حس قوی تر است ومن این لحن را از برم

-خانم کاویان شما هستید؟!

-بله خودمم!

-ارام حالش چطوره؟!

اضطراب میان لحنش را میفهمم .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در را می بندم و ارامتر لب میزنم

-خیلی بد!

چند لحظه مکث می کند

-نیازی به من هست؟

-نه!این همه سال تنها بوده عادت کرده!

-طعنه می زنید؟

-چرا باید طعنه بزنم اقای دکتر،ارام همه "نیاز ها" رو تو خودش خفه کرده!

-می خوام باهاش حرف بزنم ولی به هیچ صراطی مستقیم نیست نمی دونم باید چیکار کنم؟

- برای حرف زدن با ارام فقط کافیه درکش کنید!

-من دختر عموم رومی شناسم خانم کاویان تمام مشکل اون بامن رابطم با پدرمه وفامیلی که یدک می کشم...

حرف میزند ومن می دانم این مرد ارام را دوست دارد."فرزاد صالح"کسی که میان حرف ها و خاطره های کودکی ارام پرنگ است و حمایتگر...و شاید به همان دلیل صالح بودن به چشم ارام نمی اید واین ارام است که به هر قیمتی از این خاندان فاصله می گیرد.خوب می دانم که برای این به چشم نیامدن ها احساسش را هم خاک کرده!

لباس مناسبی را از میان لباس های رنگارنگ ارام بیرون می کشم.نگاهی به ساعت می اندازم

۱۲شب رانشان می دهد.

تمام مدتی که استرالیا بودم فکر می کردم برمی گردم وبه زندگی از هم پاشیده ام سرو سامان می دهم.ذهن اشفته ام را به بالشت می رسانم ... امروز به سارا زنگ زده ام و او مثل یک دختر بچه دوست داشتنی از احساس دلتنگی اش برایم گفته.

تمام ارامشی که بدست اورده بودم به هم ریخته...غلت می زنم وبه جای خالی کنارم چشم می دوزم...دلم یاسین می خواهد...دلم مردانگی اش را ان ارامش کم نظیر ومنطق خدشه ناپذیرش را می خواهد...حمایت های بی دریغش را ...خودم را به او بسپارم...بغض باز میان گلویم جا باز می

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کند و اضافه وزن می اورد...برخورد ان روزش را به یاد می اورم...تاب ندارم که یاسینم با من اینطور تا کند...

گذشته...

استاد خرمایی از مقاله ام استقبال کرده حرف های دلگرم کننده از پیشرفتم می زند.بادیدنم خوشحال می شود وکتاب های خاصی را به زبان اصلی معرفی می کند.از ازدواجم تعجب می کند ولی با شنیدن اسم یاسین می توانم برق محسوس میان چشم های میشی اش را ببینم.

به مادر زنگ میزنم ودلیل دیر رفتنم به خانه را اطلاع میدهم استاد خرمایی مرا همراه خودش به جمع پنج نفره دانشجویانش که روی طرحی کار می کنند می برد...

****

کلاس و بهتر بگویم امروز تمام شده بخاطر فشارو ناراحتی که امروز متحمل شده ام توانایی رانندگی را هم در خودم نمیبینم نیم ساعتی را پشت فرمان می نشینم سینه ام به شدت سنگین است دلم می خواهد گریه کنم ولی نمی توانم.شاگردان دکتر خرمایی بعد از رفتنش کاملا مرا به باده متلک گرفته اند وعملا تا اخر ساعت مسخره ام می کردند دانشجویان فوق لیسانسی که بقول خودشان امروز خوب سر گرمشان کردم. تاحد مرگ احساس بدی دارم" ارش هم با دختر عمویش نامزد کرده"...

ماشین را روشن می کنم وبی توجه به حال خرابم راه می افتم.اگر اصرار استاد خرمایی نبود پایم را هم در ان ازمایشگاه نمی گذاشتم.دلم می خواهد زودتر به اتاقم بروم. سینه ام می سوزد.پشت ترافیک می مانم و شیشه را پایین می دهم سردم می شود ولی اهمیت نمی دهم.حرف های بی سروته پسره کناریم هم باعث نمی شود شیشه را بالا بدهم گونه ام وتمام درونم گر گرفته ومی دانم این گر گرفتگی بی ربط به شنیده های صبحم نیست.راه باز می شود. شیشه را بالا می دهم وپایم را روی گاز فشارمی دهم. هنوز اصرار دارم گریه نکنم."نباید گریه کنم نباید!" به ماشین کناریم نگاه می کنم پسر ها دست بردار نیستند.حالم خرابتر از تصورم است.ماشین پسر ها جلویم میپیچد و برای اینکه به انها نخورم فرمان را میپیچم وبه جدول می کوبم.میان خرابی حالم همین را

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کم داشتم.در عرض چند دقیقه اطرافم پر می شود از ادم...ولی دست هایم محکم دور فرمان قفل شده وقصد جداشدن ندارد.حتی نمی توانم شیشه را پایین بدهم در سمت راستم باز می شود وان مرد با پیراهن سفید ودرجه مشکی روی شانه اش چیزی می گوید.فقط حرکت لب هایش را متوجه می شوم.چشم هایم را می بندم وارزو می کنم روی تختم باشم...نمی دانم چقدر زمان می گذرد باز درسمت راستم باز می شود ومن صدای یاسین را واضح می شوم.کمی نفس میزند

-گلسا حالت خوبه؟

نگاهش می کنم.می خواهم حرف بزنم ولی فقط دهانم باز می شود تمام فشار های عصبی امروزبه غده های اشکی ام فشار می اورد ویاسین میان حلقه اشکم محو می شود.بازویم گرم می شود.

-الان برمی گردم اروم باش؟!

دلم نمی خواهد برود اشک هایم گلوله می شوند واو می رود.دلم باز پر می شود و اشک هایم هم خالی اش نمی کنند.دستم را محکم تر دور فرمان قفل می کنم.احساس می کنم ماهیچه های معده ام مچاله شده اند.ماشین پلیس جلوی چشمانم حرکت می کند ودور می شود.در سمت راستم باز می شود.نگاهم را از روبرو نمی گیرم ونه می توانم بگیرم.گرمی دستانش را روی بازویم کمتر از دفعه قبل حس می کنم.

-گلسا به من نگاه کن؟!

چشمانم را می بندم

-گلسا بامنی؟

نگاهش می کنم.

-بریم تو ماشین من؟!

-می خوام..دستام ...دستام باز نمیشن؟

خودش را جلوتر می کشد ومن تازه متوجه موهای نم دارش در این سرما می شوم.قهوه ای چشمانش نگران است.دستش را روی مشت گره خوردم برروی فرمان می گذارد.دستش گرم است.

-می خوام بغلت کنم باشه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم را تکان می دهم واو از پهلو بغلم می کند تنش هم گرم است.عضلات منقبض شده ام این را به خوبی حس می کنند.نوازش انگشتانش روی دست و پهلویم عضلاتم را شل می کند.صورتم را زیر گلویش می برم وهمانجا نفس می کشم مشت ازاد شده ام را از دستش بیرون می کشم ودور کمرش حلقه می کنم.قفسه سینه ام مجالی برای نفس کشیدن پیدا می کند ولی هنوز بغض دارم ونفس نفس می زنم.دست هایش هنوز نوازش می کند و همین نوازش ها باعث می شود بغضم زیر گلویش بترکد نفس می زنم.

-امروز صبح...من...دکتر خرمایی مقالم رو دید وتعریف کرد گفت...من رفتم ...ازم خواست توی یه طرح که برای دانشجوهای ارشدش بود...من هم باشم...رفتم..

کمرش راچنگ میزنم

-...اونا...نمیدونم دکتر خرمایی چه اصراری به بودن من داره...یکی شون عملا به من خندید وگفت با چهارواحد کتاب پاس کردن که...نمیشه طرح کار کرد...من فقط نظرم رو گفتم...

هق میزنم

-من دیگه اون ازمایشگاه لعنتی نمی رم...

فشار دستانش دور تنم جان می گیرد

-حالم خوب نبود اومدم ... چندتا پسر مزاحم..

فشار دستش بیشتر می شود

-اومدن جلوم ... خواستم که ...نخورم بهشون زدم به جدول..

هق میزنم

-ترسیده بودم دستام...دستام باز نمی شد...

میان حجم عضلانی سینه اش هق میزنم واو فقط نوازش می کند...

زمان می گذرد و هق هقم که ارامتر می شود رطوبت بخار نفسش را کنار گوشم حس می کنم

-نظرت چیه امشب رو بریم خونه ما ... من به پدرت زنگ می زنم واطلاع میدم،درمورد این مسئله هم شب حرف می زنیم!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

سینه اش گرم است فشار روحی امروز هم بی تاثیر نیست انقدر همانجا مانده ام که خوابم می اید.حاضر نیستم تکان بخورم.چیزی نمی گویم ومیان خلسه خواب الودگیم می مانم.لب میزند

-گلسا!

-اوهمم؟

سینه اش می لرزد می دانم بی صدا می خندد.هوشیار می شوم.کف دست هایم را روی سینه اش تکیه می دهم و فاصله می گیرم.چشم ها ولب هایش می خندد

-بریم؟!

-ماشین؟

-نگران نباش..

وقتی به خانه می رسیم دیر وقت است.چهره اشفته اذر خانم میان حال اولین چیزی است که

میبینم.نمی دانم قیافه ام چه شکلی است که با دیدنم به صورتش می کوبد و به اغوشم می

کشد.منصور فرهنگ نیا کتابش را کناری می گذارد وبلند می شود.چهره اش برعکس اذر خانم ارام است.لبخند می زند

-خدارو شکر سالمی بابا جون!خانم ولش کن ترسوندیش؟

-الهی قربونت برم مادر.

مرا از خودش جدا می کند ونگاهش را بین تمام اجزای صورتم می گرداند وتمام فکر من به "بابا جون گفتن"منصور فرهنگ نیاست.به صورت تپل اذر خانم نگاه می کنم

-خوبم خاله!

-دورت بگردم مادر رنگت مثل گچ سفید شده!

صدای یاسین می پیچید

-مادر اگه اجازه بدید گلسارو ببرم بالا استراحت کنه؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس افتادم مادر وقتی بهم زنگ زدن!

"به اذر خانم زنگ زده بودند؟"

یادم می اید اخرین تماسم با اذر خانم بوده.

دست یاسین که میان کتفم می نشیند به خودم می ایم

-ببخشید من نمی خواستم نگرانتون کنم!

منصور فرهنگ نیا لبخند می زند و من عجیب دلم می خواهد به اغوشم بگیرد.

-الهی هزارمرتبه شکر سالمی مادر،یاسین جان برین بالا من شامتون رو میارم؟

یاسین به کتفم فشار می اورد و من همراهش راه می افتم.به اتاقش که پا می گذارم ناخوادگاه همان رایحه رابه یاد می اورم.گوشه ابتدایی تخت می نشینم ویاسین یکی یکی دکمه های پیراهنش را باز می کند.باهمان لباس به تاج تخت تکیه می دهم وپاهایم را داخل شکمم جمع می کنم.دست هایم را دور زانویم حلقه می کنم.وبه یاسین که برای پیدا کردن لباس داخل کمد خم شده چشم می دوزم.تمام تنم بی حس است.به رکابی سفید وپوست گندمی اش نگاه می کنم.تی شرتی بر می دارد و بر می گردد.پیشانی ام را روی کشکک زانویم می گذارم.گوشه تخت که پایین می رود سرم رابی حال بالا می اورم.نگاهم روی سینه اش می ماند.

-حالت خوبه؟!

-بدنم بی حسه!

-نمی خواهی لباست رو عوض کنی؟

به مانتوی مشکی ام نگاه می کنم و مقنعه ای که هنوز بر سرم دارم.

-خیلی خسته ام با همینام می تونم بخوابم .

-گلسا؟!

نگاهم را از لباسم می گیرم

-فکر میکنی اذیت بشی من لباست رو دربیارم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهم را دوباره به سینه اش می دوزم بی حال پلک میزنم.

-نه!

جلوی می کشد و مقنعه ام را ارام برمی دارد.نگاهم از خال قهوه ای رنگ روی گردنش سر می خورد وروی خال مشکی رنگ روی سینه اش ثابت می ماند.گیره موهایم را باز می کند.کنار همان خال دقیقا روی جناق سینه اش خال کم رنگ و محو دیگری هم هست.دکمه های مانتویم را یکی یکی باز می کند.

-چه ورزشی انجام میدی!؟

دستش روی دکمه سوم می ایستد... وباز ادامه می دهد.

-کشتی.

تکرار می کنم

-"کشتی"

ناخود اگاه لبخند خسته ای می زنم.صدای در می اید.نگاهم از سینه های یاسین جدا می شود وروی چهره ی رنگ گرفته اذر خانم سینی به دست ثابت می ماند.

-خدا مرگم بده مادر ببخشید!!

نمی دانم منظور اذر خانم چیست.یاسین برمی خیزد

-بیا تو مادره من؟!

یاسین سینی را می گیرد ولی اذر خانم داخل نمی شود.فکرم درگیر ورزش یاسین است ونگاهم روی لیوان اب پرتقال داخل سینی.

-باید یه چیزی بخوری فشارت پایینه؟

-گرسنه نیستم فقط خوابم میاد...میشه اون لیوان اب پرتقال رو بخورم؟

لیوان اب پرتقال را دستم می دهد همه اش را سر می کشم.

-مطمئنی نمی خوای شام بخوری؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زیر پتو می خزم

-می خوام بخوابم!

-من شام رو پایین می خورم تا برگردم یکی از لباس های منوبپوش لباست نامناسبه؟

-باشه!

می رود ومن میان لباس هایش شلوارک مشکی و تی شرتی برمی دارم وتن می کنم.تنم که به تخت می رسد بی خیال بند شلوار می شوم و چشم هایم را می بندم.

چشم که باز می کنم.پرده شیری رنگ تکان می خورد میان بازو ها وسینه یاسینم.در اغوشش می چرخم ولی علاقه ای به جدا شدن ندارم.ریتم منظم نفس هایش خبر از خواب بودنش می دهد.دستم را بی اختیار روی بازویش به حرکت در می اورم"یاسین و کشتی!"چرا این همه سال هیچ وقت نفهمیدم او این ورزش را انجام می دهد.روی قفسه ی سینه اش که چفت می شوم می فهمم بیدار است.

-ماشین مادرت تعمیر گاست تا پس فردا تحویلت می دم!...درمورد دکتر خرمایی من به تواناییت ایمان دارم مطمئنن استادت هم همین نظر روداره که اصرار داره حتما توی اون گروه باشی...می دونم می تونی به اون پسر ها ثابت کنی که اونی که اوانا فکر می کنن نیستی...دیروز ناراحت شدی چون واقعا خودت هم به توانایی هات ایمان نداری تا وقتی خودت رو باور نداشته باشی برای این حرف ها تره خورد می کنی وهمین ها باعث پسرفتت میشه...من می خوام خانمم ثابت کنه که نابغه اس نه کسی که فقط نمره کامل کتاب ها رو میاره.

-اونا اصلا نمی خوان که من توی گروهشون باشم.

-باشه...ولی بمون وبهشون ثابت کن که بدون تو گروهشون ناقصه ...ثابت کن وجودت چقدراهمیت داره واین فکر تو بوده که اونا به جایی رسیدن.

-من فقط ۱۹ سالمه،تجربه هیچ کاریم ندارم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- پس خودت هم هنوز خودت رو ثابت نکردی ،همیشه از یه جایی شروع میشه...طرحشون رو بگیر و مطالعه کن روی من هم حساب کن.

از یاسین فاصله می گیرم احساس بهتری دارم فقط یک کلمه می گویم

-ممنون!

لبخند می زند.

وچقدر از این ممنون ها به یاسین بده کار می شوم!

انقدر هیجان دارم که بی توجه به مادر گفتن های مادرم پله ها را بالا می روم.می دانم از شنیدنش خوشحال می شود.کیفم را روی تخت پرت می کنم وبه سمت حمام می روم.

صدای مادرم را از داخل اتاقم می شنوم

-حالت خوبه مادر؟!

از همانجا می گویم

-خوبم مامان!

همانطور که صدایش نامفهوم تر می شود می گوید

-ترسوندیم مادر بیا پایین یه چیزی بخور؟

باشه ی بلندی می گویم.ساعاتی بعد اماده شده وشیک جلوی مادرم اب پرتقال را سر می کشم و رفتنم را به منزل فرهنگ نیا اطلاع می دهم.به اژانس زنگ می زنم و میان راه یک دسته گل رزسرخ هم از گل فروشی می گیرم.

زنگ را فشار می دهم.صدای اذر خانم می پیچد می دانم منصور فرهنگ نیا هنوز به منزل نیامده.اذر خانم با دیدنم لبخند خسته ای می زند.مثل همیشه در اغوشم می گیرد ومن سراغ یاسین را می گیرم.

-یاسین هست خاله؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به دسته گلم نگاه می کند و لبخندش رنگ می گیرد.

-اره مادر ... ولی یک هفته ای هست سرما خورده خودت که می شناسیش استراحت نمی کنه،پریروز و دیروز حالش خیلی بد بود مجبور شدم به پدرش شکایت کنم...

او می گوید ومن از شرمندگی نمی دانم چه کار بکنم.تمام یک ماه و بخصوص دو هفته اخیر را با پسرها روی طرح کار می کردم.همیشه او تماس می گرفت و حالم را می پرسید ومن در سه روز گذشته اصلا از خودم نپرسیدم که چرا یاسین در این چند روز تماسی با من نداشته وچرا اخرین بار صدایش گرفته بود.گل را به دست اذر خانم می دهم ولی اصرار می کند خودم به اتاقش ببرم.تمام خوشحالی ام با شرمندگی پیش امده زایل می شود.

پله ها را بالا می روم وتقه کوچکی به در می زنم.تمام ماه گذشته برای ترجمه متون لاتین و گرفتن اطلاعات مورد نیازم خودش را لحظه ای دریغ نکرده.اطلاعات پزشکی اش خیلی به دردم خورده بود.داخل که پا می گذارم می بینمش، روی تخت دراز کشیده ، خواب است.گل ها را روی میز توالت می گذارم،شالم را بر می دارم ودکمه های مانتوی یشمی ام را باز می کنم.رنگش پریده به نظر می رسد ولی لاغر نشده همان طور درشت اندام است.چند دقیقه ای نگاهش می کنم.چیزی مرا بی اراده می کند.روی تخت می خزم، دستان گره خورده ی میان سینه اش را باز می کنم ودر اغوشش برای خودم جا باز می کنم.به سرفه می افتد.ولی من صورتم را زیر گلویش می برم وهمان رایحه خاص را نفس می کشم.سرفه اش شدید تر می شود مجبور می شوم عقب بکشم.رگه های سرخ قهوه ای چشمانش و لب های سفید و خشک شده اش خبر از وخامت حالش می دهد.به پهلو نیم خیز می شود وبه ارنجش تکیه می دهد.لبخند می زند می دانم قصد دارد فاصله بگیرد دستانم را دور بازویش حلقه می کنم.لبخندش نمی رود

-سلام!...ببخشید ...

نگاهم را به سینه برهنه اش می دوزم.

-من نمی دونستم که سرما خوردی؟!

نگاهم را بالا می برم وبه چشمانش می دوزم.طرح لبخندش پررنگ تر می شود.

-می دونم،تا سرما نخوردی بلند شو؟!

-نه من نمی گیرم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می خواهد فاصله بگیرد ولی من بازویش را سفت می چسبم.

-سرما می خوری گلسا، خوب میدونم چقدر درگیر اون طرحی سهل انگاری نکن؟!

دوباره سرفه می کند.یادم می اید عطر زده ام.

-بوی عطر اذیتت می کنه؟!

-نه حسش نمی کنم!

نگاهم روی خال کمرنگ روی گردنش می ماند،قصد رها کردن بازویش را ندارم.

-مقالم پذیرفته شد دکتر خرمایی می گفت منتظر مقاله ی بعدیمه..

دستم را روی همان خال کم رنگ روی گردنش می کشم.

-پریروز با پسر ها وسیله رو ازمایش کردیم ..

انگشت اشاره ام را روی خال می لغزانم می توانم برجستگی ریزی را زیر انگشتم احساس کنم

-جواب داد...امروز صبح با دکتر خرمایی توی ازمایشگاه بودیم ..

احساس خوشایندی از لمس برجستگی زیر پوستم احساس می کنم

-تمام مدت استرس داشتیم..

انگشتم را پایین تر می کشم وروی خال ریز روی سینه اش می ایستم

-ولی امروز صبح جواب داد..

زیر انگشتم لمسش می کنم برجستگی ندارد

-باورت نمی شه دکتر خرمایی خیلی خوشحال بود...

حرارت اطراف این خالش بیشتر است"خال ها که حرارت ندارند؟"

-گفت درسته که طرح قابل توجهی نیست ولی در نوع خودش یه..

با تماس جسم نرمی روی لبم تمام افکارم ایست می کند.مغزم قادر به پردازش نیست.دستم میان سینه ام وسینه اش گیر افتاده.ذهنم به کار می افتد.تمام بدنم از شرم گر می گیرد،ولی یاسین

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قصد کوتاه امدن ندارد.نمی دانم باید چه کار کنم؟ لبش را که جدا می کند از این بلا تکلیفی در میایم.می دانم تمام صورتم سرخ شده.دستم را از بینمان بیرون می کشم.نگاه قهوای اش برق می زند.دهانم را باز می کنم تا چیزی بگویم ،حس بدی نداشته ام فقط نمی دانم باید چه بگویم؟اصلا باید چیزی بگویم؟!

****

با پسر ها از ازمایشگاه بیرون می زنم استقبال چندانی از وسیله یمان نشده ولی دکتر خرمایی خوشحال است.قول داده طرح را ثبت کند و برای کاربردش هم از نفوذش استفاده کند.پسرها ناراضی هستند،ولی من خوشحالم که برای اولین بار حداقل توانسته ام توانایی ام را به خودم ثابت کنم.با زنگ گوشی ام از بقیه عذر خواهی می کنم.اسم یاسین روی صفحه خاموش و روشن می شود بین جواب دادن و ندادن می مانم از صبح سه بار تماسش را جواب نداده ام.چشمانم را می بندم و دکمه سبز را لمس می کنم.حرف که می زنم صورتم گر می گیرد.

-یاسین؟!

صدایش هنوز به حالت عادی برنگشته

-خوبی گلسا!؟

-خوبم!

-سرما که نخوردی؟

با یا اوری ان روز از شرم گرمم می شود.

-نه خوبم!

-خداروشکر نگران بودم، مادرم برای شام خواسته ببرمت؟

-باشه میام!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ساعت ۶/۳۰تو پارکینگ منتظرتم.

-باشه.

خداحافظی می کنم و تعارف پسر ها رامبنی بر رساندنم را رد می کنم.سره ساعت مقرر در پارکینگ به ماشین یاسین تکیه می دهم.مرا که می بیند به طرفم قدم بر می دارد.با مخاطب تلفنی اش خداحافظی می کند

-سلام...معذرت می خوام ده دقیقه دیر شد.

مهم نیست ارامی زیر لب می گویم وسوار می شوم.سرم را به صندلی تکیه می دهم و چشم هایم را میبندم

-خوابت میاد؟!

-اوهمم!

-می خواستم در مورد یه موضوعی باهات صحبت کنم.

تمام تلاشم را به خرج میدهم وبه نیم رخش نگاه می کنم... ته ریشی جالبی دارد.ادامه می دهد.

-بعد از شام حرف می زنیم!

گوشی اش را بر می دارد وطی مکالمه اش از پدرم کسب اجازه می کند.خال کمرنگ روی گردنش همان خال قهوه ای...چشم هایم را میبندم وداخل ماشین زود خوابم می برد.

با صدا زدن هایش چشم هایم را باز می کنم.

-اگه خوابت میاد می تونی توی اتاق من استراحت کنی برای شام بیدارت می کنم؟

هنوز گیج خوابم نه ای زیر لب می گویم پیاده می شوم.اصلا حواسم نیست که باید منتظر بمانم تا یاسین همراهم شود.دکمه اسانسور را می زنم و بالا می روم.با دیدن اذر خانوم و پرسشش مبنی بر بودن یاسین تازه به خودم میایم. خودم هم نمی دانم چه بگویم.تعارفم می کند و برای عوض کردن لباس مرا به اتاق یاسین می فرستند.مقنعه و مانتویم را در می اورم وبا همان شلوار جین و تاپ استین کوتاه روی تخت می نشینم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به محض ورودش نگاهش می کنم حتی نیم نگاهی هم به من نمی اندازد.دکمه های پیراهنش را پشت به من باز می کند.

-در مورد چی می خواستی حرف بزنی؟

همانطور که پیراهنش را از تنش جدا می کند می گوید

-فکر نمی کنم امشب موقع مناسبی برای مطرح کردنش باشه!

شاخک هایم فعال می شود بخاطر امروز ناراحت است.ولی تا الان نه اخمی کرده نه مواخذه ای ونه پرسشی! رکابی اش را هم در می اورد.

شانه و کمرش خالی ندارد حوله اش را برمی دارد وبه طرف حمام می رود.نگاهم به در بسته حمام می ماند.جلوی اینه می ایستم گیره موهایم را باز می کنم.همانجا روی صندلی جلوی اینه می نشینم .نمی دانم چقدر زمان گذشته به خودم که می ایم از کنارم رد می شود.می چرخم ونگاهش می کنم.با همان موهای نم دار روی تخت دراز می کشد.ساعد دست راستش را روی چشم هایش می گذارد ودست چپش را روی شکمش.

-من کمی استراحت می کنم می تونی تا اون موقع بری پیش مادرم؟

چیزی میان گلویم سنگین می شود من این بی محلی را نمی خواهم دوست دارم بگوید نظرم درمورد خوابیدن میان اغوشش چیست.با همان سنگینی میان سینه ام بلند می شوم وبه سمت در می روم.دستگیره رابه قصد پایین کشیدن میان مشتم می گیرم.در کنترل کردن میلم ناتوان می مانم، برمی گردم وخودم را روی تخت می کشم.دست چپش را از روی سینه اش بر می دارم وصورتم را روی سینه اش می گذارم .انتظارم طولانی نمی شود استقبال می کند. دست هایش دور شانه ام قفل می شود ونیم تنه ام روی سینه اش .بیشتر در اغوشش می خزم و چانه ام را زیر گودی گردنش فرو می برم زمزمه می کنم

-معذرت می خوام!

واو فقط میان کتفم و کمرم را نوازش می کند.بی اختیار دستم را روی بازویش به حالت نوازش سر می دهم انگار که با این کار سینه ام سبکتر می شود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چانه ام را روی سینه اش می گذارم ونگاهش می کنم.چشمانش بسته است.

-حرف بزنیم؟!

دوست دارم با او حرف بزنم حتی اگر انقدر ها هم مهم نباشد.صورتم را روی سینه اش می گذارم و خطوط نامعلومی ترسیم می کنم.ادامه می دهم

-امروز اولین بار که زنگ زدی کلاس بودم دفعه دوم و سوم با پسرها توی ازمایشگاه بودیم..

مکث می کنم و او هنوز نوازش می کند نمی دانم چطور بگویم

-خب..

نمی توانم چیزی به زبان بیاورم.نوازشش قطع می شود.نیم خیز می شوم و نگاهش می کنم.لبخند محوی روی لبش نشسته پس خودش هم میداند!!بی اختیار روی بازویش مشت می کوبم و او بی صدا می خندد.بایک حرکت برم می گرداند.سنگینی اش نفسم را بند می اورد.قلبم به شدت خودش را به درو دیوار سینه ام می کوبد.هر لحظه امکان دارد نفسم بند بیاید.چند لحظه در همان حالت اجزای صورتم را می کاود دهانم را باز می کنم تا چیزی بگویم ولی فقط اصوات بی معنی از هنجره ام خارج می شود.با انگشت شصت گونه ام را نوازش می کند بی اراده پلک هایم روی هم می افتد.می ترسم له شوم و یا شاید نفسم بند بیاید وبمیرم!

صدایش نزدیکی گوشم زمزمه می شود.

-نظرت چیه امتحانش کنیم...هر جا که نخواستی ادامه بدیم فقط کافیه بگی؟

پلک هایم را باز می کنم قهوه ای تیره اش روی لب ها وچشم هایم در گردش است.می خواهم بگویم کافی است،من نیستم ، نمی خواهم بمیرم ولی با خم شدن واحساس لب هایش فاتحه ی خودم را می خوانم "من حتما می میرم"...

****

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زمان را از دست داده ام و مکان را هم،نمی دانم چقدر زمان گذشته ولی تمام استخوان هایم درد می کند به با کره گی ام احترام گذاشته ولی دیگر چیز پنهانی از او ندارم.خودم را از گره سینه اش جدا می کنم . ملافه را دور خودم می پیچم .به یاسین نیمه برهنه در خواب نگاه می کنم "نه مرده ام...نه له شده ام لذت برده ام و نفس کم اورده ام" تمام نگرانیم این است که صدای نفس هایم به پایین رسیده باشد.لباس های پخش وپلا شده ام را جمع می کنم وبه طرف حمام می روم.

موهایم را خشک می کنم وشانه می زنم.از پله ها سرازیر می شوم .منصور فرهنگ نیا را می بینم که روزنامه ی کیهان را ورق می زند.احساس گرما می کنم.سلام می دهم.بلند می شود واغوشش را برایم باز می کند

-سلام دخترم!بیا اینجا ببینم؟یک ساعته منتظرم...این پسر اصلا انصاف نداره ماهم دلمون می خواد ببینیمت!

پیشانی ام را می بوسد وتمام نگرانی من این می شود که نکند صورتم چیزی را بروز دهد.به اشپز خانه می روم و میز را می چینم.اذر خانم حمام است.منتظر می مانم بیاید وشام را بکشیم.

گر گرفتگی ام با لبخند ها و حرف های پدرانه منصور فرهنگ نیا وقربان صدقه های اذر خانم فرو کش می کند.برای بیدار کردن یاسین به اتاقش می روم.با دیدنش تمام هیجانات خوش ایند ساعات پیش به ذهنم هجوم می اورد.گوشه تخت می نشینم و صدایش میزنم

-یاسین؟!

با همان چشم های بسته می گوید

-چرا رفتی؟

-خب...مادرت...من مهمون بودم...ناراحت..

لبخند کم رنگی روی صورتش می نشیند مچم را می گیرد و می کشد روی سینه اش پرتاب می شوم.هیبی خفیفی می کشم.قصد فاصله گرفتن دارم ولی محکم نگهم می دارد

-اروم بگیر!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دست از تغلا می کشم.سینه اش حرارت ساعات پیش را ندارد ولی گرم است.

-شام اماده است مادرت گفت بیام بیدارت کنم.

پهلو هایم را می گیرد وبالاترم می کشد.برای حفظ تعادلم دست هایم را به سینه اش تکیه می دهم.

-خوابه خیلی بهم چسبید..

لبخند روی لبم می نشیند نگاهش برق می زند و وسوسه ام می کند.طعم لبانش را چشیده ام نگاه خمارش گرمم می کند شرم را فراموش می کنم، خم می شوم واو استقبال می کند...دمای بالا رفته بدنش را که حس می کنم می خواهم فاصله بگیرم ولی یاسین دست بردار نیست.دستانش که زیر تاپم می خزد،صدای اذر خانم باعث می شود با هراس فاصله بگیرم وتقریبا بدون نگاه کردن به یاسین در بروم.

تمام مدت شام نگاهم فقط به بشقاب است.با صدای منصور فرهنگ نیا سرم را بالا میاورم.

-کی میری بابا؟!

نگاه یاسین را روی خودم می بینم

-اخر هفته!

نگاهم را به منصور فرهنگ نیا می دوزم.نمی دانم نگاهم چه دارد که می گوید

-هنوز به گلسا نگفتی؟!

- نه پدر فرصت نشد!

چیزی نمی گویم میدانم اگر یاسین خودش بخواهد می گوید.

اواخر اسفند است و خیابان ها شلوغ شیشه را پایین می دهم، خنکی هوا را دوست دارم...

-باچند تا از همکارام اخر هفته می ریم "ونکوور"،یه سمینار پزشکی برگذار میشه وقراره مقاله ی تیمیمون رو ارائه بدیم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهش می کنم تمام حواسش به رانندگی اش است.اطراف لبهایش خط سفیدی رد انداخته

-احتمالا دوهفته اونجاییم سعی می کنم اخر هفته عید رو اینجا باشم..

دلم می خواهد ان خط سفید را لمس کنم

-پنج شنبه عصر میام دنبالت می خوام با هم باشیم.نظرت چیه؟

نگاهم را از خط سفید می گیرم وبه لبخند کمرنگ وقهوهای چشمانش نگاه می کنم.

-باشه!

می خندد ومن نگاهم روی ان خط سفید است که با کش امدن لبش کم رنگ می شود.

-ممنون.

می چرخم که پیاده شوم

-گلسا؟!

برمی گردم و نگاهش می کنم

-همین!

نمی دانم منظورش چیست.بازویم را می گیرد.دوباره نگاهم روی ان خط سفید دور لبش ثابت می ماند نزدیک شدن لب هایش را حس می کنم دست بلند می کنم ونک انگشتم را روی خط سفید می لغزانم..

"فقط یه خط است همین!"

مچ دستم را که می گیرد به خودم می ایم می خندد وعقب می کشد نک انگشت اشاره ام را بوسه می زند حس خوبی به تنم تزریق می شوم

-برو تا کار دست من وخودت ندادی!

او می خندد ومن با یک علامت سوال پیاده می شوم...

حال...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باصدای عق زدن از خواب بیدار می شوم.از این شب ها در استرالیا زیاد داشتیم...در را باز می کنم و با ارام از حال رفته ی کنار وان نگاه می کنم.خودم را با او می رسانم رنگ صورتش وخامت حالش را می رساند.زیر بازویش را می گیرم ولی او باز عق می زند.موهایش را بالا جمع می کنم.بدنش سرد شده و عرق کرده.دوباره و دوباره عق می زند،به صورتش اب می زنم ... بی حال به کاشی ها تکیه می دهد یقه اش کاملا خیس شده.به اتاق می روم و با تلفن همراه و پتوی نازکی بر می گردم. می لرزد پتو را دورش می پیچم.

-اروم باش من اینجام...اخه چرا وقتی بهت نمی سازه خودت رو به این روز می ندازی؟

صفحه گوشی را روشن می کنم.می لرزد بد هم می لرزد.زیر بغلش را می گیرم ،در ایستادن ناتوان است سنگینی اش را روی شانه ام می اندازم وبه تخت می رسانمش

-سردمه!

پتورا رویش می کشم رنگش پریده.باز لب هایش تکان می خورد،شماره را می گیرم

-سردمه!

موهایش را از روی صورتش کنار می زنم

-اینجام عزیزم.

صدای خواب الودش می پیچد

-دکتر صالح؟

صدایش هوشیار تر می شود،بهم خوردن لب های ارام را می بینم

-چیزی شده خانم کاویان؟

-بهتون احتیاج دارم...

ساعت را نگاه می کنم وارام غرق خواب را.به اصرار فرزاد ارام را به بیمارستان اورده ایم.نگران بود ولی من به این حال وروز ارام خو گرفته ام.با داخل شدن فرزاد سرم را بالا می اورم ساعت ٤صبح است.او را هم بد خواب کرده ام.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-شماچرا هنوز اینجایید؟!

نگاهش می کنم

-باید کجا باشم؟!

جا می خورد ولی خودش را نمی بازد

-خودم اینجا هستم!

لبخند غمگینی می زنم که از هزار زهر خند هم بدتر است.

-ارام به دیدن فامیلاش بالای سرش عادت نداره!

قدم بر می دارد و نزدیک می شود.می دانم حرفم ناراحتش کرده ولی کوتاه نمی ایم.شاید غرور ارام اجازه ندهد گلایه کند ولی من می کنم.

-می دونم چی می گید ولی من هیچوقت مقصر نبودم!

بلند می شوم.

-این حرف ها رو به خودش بگید اقای دکتر؟

کیفم را بر می دارم واز اتاق خارج می شوم.می دانم این ساعت سارا بیدار است روی صندلی های راهرو می نشینم و با دخترک ۸ ساله ام حرف می زنم،می خندم و می خندانم.صدای دیوید که داخل گوشی می پیچد نگاهم روی مرد رو پوش دار سر می خورد.قدم هایش را از برم لحظه ای مکث می کند ومن نمی دانم در جواب دیوید چه می گویم.راه می افتد با دیدن دو جفت کفش زنانه نگاهم را بالا می کشم.یاسینم را می بینم ودودکتر جوان .تمام حواسش به پرونده داخل دستش و توضیحاتی که می دهد هست مثل همیشه دقیق و مسلط.

-الو گلسا هستی؟

"نه نیستم"

بدون اینکه نگاهم کند رد می شود ومن به این نادیده گرفتن ها عادت ندارم.یاسینم را می خواهم یاسین ارام خودم.مکالمه را ادامه می دهم ولی فقط خدا می داند چه حالی دارم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا بیدار شدن ارام بالای سرش می مانم .دلم برایش کباب است،برای تنهایی اش،برای بی پناهی اش،برای لج بازی هایی که زندگی اش را خراب کرده...

فرزاد می خواهد خودش ارام را برساند،موافقت می کنم وخط و نشان های ارام را به جان می خرم.

جمعه است ومن برای امروز یک هفته که نه چهار سال منتظر مانده ام.به خانه زنگ می زنم.پدرم اخرین ماهای پست مهمش را می گذراند.سرش شلوغ است.می خواهم با مادرم حرف بزنم ولی نمی دانم از کجا شروع کنم.به مادرانه هایش گوش می دهم و اشک هایش را به جان می خرم.می خواهد وسایلم را جمع کنم و به خانه برگردم،خوب می دانم از این خانه طرد شده ام و دیگر جایی برای ماندن ندارم.انچه را که می خواهم می شنوم،اشتباه نکرده ام ، مطمئن بودم من عاشق یاسین و مردانگی اش شده ام واو بارها و بارها به من ثابت کرده من لیاقتش را ندارم ولی حتی اگر نخواهدم من می خواهمش داشتنش تمام سهم من از این دنیاست.

لباس مرتبی می پوشم وخودم را برای رفتن اماده می کنم.جلوی اینه می ایستم و ارایش ملایمم را از نظر می گذرانم.نسبت به چهار ساله گذشته تغییر کرده ام.سوییچ را بر می دارم.دکمه اسانسور را فشار می دهم.از اپارتمان که خارج می شوم سینه به سینه ارش می شوم.منتظرم بوده! بوی عطر همیشگی اش را می دهد زمانی مشتاق این عطر بودم .

-باید حرف می زدیم توی بیمارستان جاش نبود!

-ادرس اینجا رو کی بهت داده؟

-پروندت!

می خواهم اعتراض کنم دستانش را بالا می اورد

-می دونم کارم درست نبوده ولی چاره ای نداشتم!

-قبلا هم بهت گفتم علاقه ای ..

-باشه!باشه هر چی تو بگی!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشه پیشانی اش خال کمرنگی دارد چطور هیچ وقت متوجه اش نشده بودم؟

چشمانش به همان سبزی است.

-منو تو دو تا ادم بالغیم،گلسا باید حرف بزنم و انتظاردارم حداقل بهم گوش بدی!

کلافه می شوم

-درمورد چی؟

- درمورد خودمون من باید توضیح بدم!...بیا بریم یه جای مناسب؟

یک قدم نزدیکش می شوم و مستقیم به ان سبز ها نگاه می کنم.

-چرا داری وقتتو برای هیچی تلف می کنی؟

-چرا نمی فهمی من توی اون اتفاقا اصلا مقصر نبودم؟!

به ساعتم نگاه می کنم وبه قرار مهمم

-کارای مهمتری دارم.

عصبانی می شود می دانم این همه تحمل در استانه اش نیست.!

-میشه این چرندیات رو تحویلم ندی؟چهار ساله تو برزخم!

"نمی دانم چرا ارش حرف هایم را باور ندارد."

-یلدا میدونه اینجایی؟!

با جوابی که می دهد شوکه می شوم

-جداشدیم!

"ان زن با چنگ ودندان ارش و زندگی اش را چسبیده بود"

با ناباوری می پرسم

-چرا؟!

-چرا نمی فهمی من تورو می خوام،تورو دوست دارم عاشق توام!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حرف هایش راتجزیه تحلیل می کنم من هم کودکانه اورا می خواستم که به اینجا رسیدم!تحلیل رفته لب میزنم

-توهم راهو اشتباه رفتی!

اوهم زمزمه می کند

-تورو خواستن اشتباه نیست!

زهر خند می زنم به حال خودم به حال خودش...

-گلسا دیگه کافیه هم برای من هم برای تو!

زمزمه می کنم

-اره کافیه!

حرفم را به حساب دیگری می گذارد خون به چهره اش بر می گردد.

-عزیزم...بیا تمومش کنیم،می دونم توی این سالها روزای سختی داشتی،منم بهتر از تو نبودم ...

حرف می زند ومی گوید به خودم که می ایم دستم را در دستش گرفته...به دستم خیره می شوم وبیرونش می کشم.

-برو ارش ...برو فکر کن ببین چی کار کردی؟،من تاوانش رو بدجور پس دادم،درست زمانی متوجه شدم یاسین شده همه چیزم که از دستش داده بودم،دعا میرکنم تو مثل من نباشی و حست به یلدا همونی باشه که میگی.

میان نگاه سبز به خزان نشسته اش دور می شوم....

سبد گل را میان دستم جابه جا می کنم ودست عرق کرده ام را روی زنگ فشار می دهم.صدای خسته ی اذر خانم که می پیچد بغض می کنم

-گلسا!!

فقط همین یک کلمه کافی است همین یک کلمه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

در با صدای تیکی باز می شود.سوار اسانسور که می شوم نمی دانم سبد گل است یا بغض نشسته میان گلویم که هوار می کند رهایش کنم.

در که باز می شود اذر خانم را میان چهارچوب منتظر میبینم...عینک روی چشمش ولپ های اب رفته اش.. دلم پر می کشد اشک هایش که سرازیر می شوند خودم را میان اغوشش پیدا می کنم تمام تلاشش را می کند که هق هق نکند ...

-خاله!

هق می زند ومن اشک می ریزم

-جان خاله...عزیزه دله خاله...

ارزو می کنم ...

ارزو می کنم... کاش زمین دهن باز کند ومنه نمک نشناش را ببلعد ...

از اغوشش جدا می شوم...مرد دوست داشتنی زندگی ام را میبینم می دانم دیگر عروسش نیستم شاید مرده باشم... ولی به تنها چیزی که فکر می کنم اغوش پدرانه اش است.محکم بغلش می کنم،بوی یاسینم را می دهد بوی مردانگی!

ریش جو گندمی اش سفید تر شده اند ،نگاهش نافذ تر و پدرانه هایش پدرانه تر...

مثل مادرم اشک های اذر خانم هم خشک نمی شود از دانشگاه از استرالیا از همه چیز می پرسد وخوب میدانم دلیل این اشک ها چیست!

منصور فرهنگ نیا فقط شنونده است نگاه نافذش باعث شرمم می شود،و تمام حواس پنج گانه من به ان اتاق است!

حالم خوب نیست،اصلا خوب نیست!اگر یاسین مرا نخواهد ... اگر نخواهد می میرم.اذر خانم که به اشپز خانه می رود با منصور فرهنگ نیا تنها می شوم.

"خدایا نمی توانم بگویم؟!"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلمات را اماده کرده ام ولی بغض گلویم را گرفته.چشمانم که پر می شود بلند می شوم.نگاه و صدای گرفته ام از نگاه منصور فرهنگ نیا دور نمی ماند.

-می خوام برم توی اون اتاق!

و با انگشت به اتاق یاسین اشاره می کنم.همین یک جمله چشمم را پر می کند،لبریز می شود وسر می خورد...نگاه پدرانه اش بغضم را سنگین تر می کند.از پله ها بالا می روم و خودم را به اتاق می رسانم...

با ورودم با هجوم یاسین رو برو می شوم همه جا...

گذشته..

با ارامش نظر می دهد،بعضی از لباس ها را رد می کند واز بعضی استقبال،می پوشم نگاه می کند و نظرش را می گوید.ارام ترین خرید عمرم را کرده ام نه غر غر های مادرم را داشته ام ... نه کمبود وقت پدرم را و نه پر چانگی یسرا و صبا را.

بازویم را می گیرد وبه طرف ویترین قدم بر می دارد

-نظرت درموردش چیه؟

با دیدن لباس گر می گیرم.لباس خواب سرخ کوتاهی که احتمال می دهم با قد من فقط تا

رانم برسد دهانم را باز می کنم تا چیزی بگویم،قهوای چشمانش می خندد.دستش را روی پهلویم فشار می دهد

-بریم داخل؟

همان" اره" از دهانم خارج می شود.

****

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پنج شنبه است واذر خانم ومنصور فرهنگ نیا همراه خانواده ام به ویلای دماوند رفته اند.یاسین فردا بعد از ظهر پرواز دارد.موهایم را با انگشت پشت گوشم می برم ودوباره به ان لباس سرخ نگاه می کنم.صدای شر شر اب حمام قطع می شود وقلب من مرتب به دیوار سینه ام می کوبد.فشارم افت کرده این را از دستان یخ کرده ام می فهمم.در حمام که باز می شود.نگاهش روی من وتاپ استین بلند بنفش وشلوار جینم ثابت می ماند همان که زیر مانتو تنم بود.حوله کوچک را از روی موهای نم دارش می کشد وبه طرف تخت می رود.روی تخت می نشیند و حوله را گوشه ای می گذارد.

-می تونی امشب رو داخل اتاق مهمان بخوابی،ولی قبلش یه اب پرتقال شیرین می خوریم باشه؟

روی موکت جلوی اینه نشسته ام.چیزی نمی گویم از اتاق خارج می شود ودقایقی بعد با یک لیوان اب پرتقال بر می گردد.کنارم روی پا می نشیند.نگاهم به شلوارش است.موهای جلوی صورتم را با انگشت پشت گوشم می برد.گرمی لب هایش را روی موهایم حس می کنم"حس خوبی دارد" چانه ام را می گیرد و بالا می کشد.نگاهم روی خط سفید دور لبش می ماند

-می خوام یه کم از این اب پرتقال بخوری؟

نگاهم را از خط سفید می گیرم وبه لیوان حاوی اب پرتقال می دوزم.

-اب پرتقال نمی خوام...میشه بغلم کنی؟

بازو هایش که از هم باز می شود دستم را دور گردنش حلقه می کنم.مرا بالا می کشد،تنم که سردی تخت را احساس می کند خودم را به سینه اش می چسبانم وگره دستانم را محکمتر می کنم.می فهمد وکنارم می خوابد.دستم را شل تر می کنم خال قهوه ای را نمیبینم برای پیدا کردنش دستم را روی گردنش می لغزانم،پیدایش می کنم دستم از حرکت می ایستد.

انگشتانش را میان موهایم حس می کنم،نوازش می کند وعضلات منقبض شده ام شل می شود.لبخند می زند

-فکر می کنی با پوشیدن اون لباس اسیبی بهت بزنم؟

زمزمه می کنم

-نه!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-از تنهایی با من می ترسی؟

-نه!

-می خواهی حرف بزنی؟

صورتم را از روی سینه اش سر می دهم و داخل گردنش فرو می برم"ان رایحه خاص را می خواهم"

-تو همیشه این ورزش رو انجام میدی؟

-در هفته سه بار،ورزش مورد علاقمه واز وقتی عقد کردیم بیشتر هم می رم باشگاه!

دستم که میان موهایش حرکت می کند می ایستد

-چرا؟!

-نمی فهمی؟

-نه!

بی صدا می خندد ومرا به خودش فشار می دهد.

-میشه دیگه نری!

مرا از خودش جدا می کند مقاومت می کنم ولی زورم نمی چربد!

گره میان پیشانی اش که جای لبخندش را گرفته دوست ندارم

-اذیتت کردم؟

-اون دفعه همش من...

نمی توانم بگویم

-من..

گره میان پیشانی اش کم رنگتر می شود

-اصلا نمی تونم تکون بخورم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می خندد...با صدا می خندد ومرا به سینه اش می چسباند

-موافقی تمرین کنیم، این دفعه ازادی تکون بخوری!

بخاطر شرمی که در وجودم می پیچد کتفش را چنگ می زنم و فاصله می گیرم.لبخندش پاک نشده.از افت دمای دقایق پیش بدنم خبری نیست.پهلویم هنوز نوازش می شود

-اولین بار که دیدمت ۱۲سالت بود،به اطرافیانت اهمیت نمی دادی،نسبت به سنت اعتماد به نفس فوق العاده ای داشتی ،به ندرت حرف می زدی..

غلت می زند ومرا روی سینه اش می کشد،سرم را روی سینه اش می گذارم واو ادامه می دهد

-..وقتی برگشتیم خونه به مادرم گفتم"دختر کوچیک ابراهیم کاویان مشکلی داره؟!"

برای نشان دادن اعتراضم دو مشت به سینه اش می کوبم سینه اش می لرزد میدانم بی صدا می خندد.

-دوسال تمام طول کشید تا دقیقا فهمیدم چه شخصیتی داری.

سینه اش را لمس می کنم"جای مشتم".ماهیچه های زیر تنم وسوسه ام می کند و دستم را زیرتی شرتش می برم...

-میدونی اولین بار زمانی متوجه شدم که بخاطر یک مسئله ریاضی بهم ریخته بودی!باورم نمی شد فکر می کردم موضوع باید حادتر از یک مسئله ریاضی باشه،برعکس تصورم تو اونی نبودی که نشون می دادی،به کسی در مورد مشکلت چیزی نمی گفتی،فوق العاده تودار بودی،کم کم متوجه شدم چطور میشه بهت نزدیک شد..

بایک حرکت جایمان عوض می شود دوباره همان هیجان، نگاهش را بر روی تک تک اجزای صورتم سر می دهد.خم می شود چشمانم را می بندم قلبم می کوبد و او پیشانی را می بوسد.نک انگشتانش که زیر تاپم می خزد خنده ام می گیرد،دستانش سرد است.می خندم و پهلویم را برای خارج کردن از زیر تنش تکان می دهم .نگهم می دارد،قهوه ای هایش مشتاق می خندد

-اروم بگیر...انتظار که نداری امشب ازت بگذرم؟!

-نه!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از حمام که خارج می شوم هنوز خواب است.تی شرت دیشبش را از پایین تخت برمی دارم ومی پوشم نم موهایم را با حوله می گیرم.بدون مکث روی تخت می خزم،ارنجش را می گیرم واز روی سینه اش جدا می کنم،می فهمد،دستش را دور کمرم قفل می کند وبه طرف خودش می کشد.

-چرا موهاتو خشک نکردی؟

چیزی نمی گویم ،دستم رادور کمرش قلاب می کنم و گردنش را می بوسم همان خال قهوه ای را.حلقه دستانش تنگ تر می شود.با صدای خواب الودی می گوید

-من دیگه تحمل این وضع رو ندارم.

فاصله می گیرم.چشمهای خواب الودش را باز می کند،هوشیار تر که می شود چشم هایش را ریزمی کند.انگشت شصتش را روی گردنم می کشد.روی ارنجش نیم خیز می شود.قیافه اش باعث خنده ام می شود،یقه تی شرت را پایین تر می دهد.دستی به پیشانی اش می کشد.چشم هایش شیطنت دارند.

-این کبودیا کارمنه؟

سرم رابه نشانه مثبت تکان می دهم

-فکر می کنم تمام این کبودی ها حقته!

می دانم منظورش چیست سرخ می شوم.

خم می شود و پیشانی ام را عمیق وطولانی می بوسد.

-بلند شو بانو تا نظرم عوض نشده،باید درمورد یه سری مسائل حرف بزنیم؟

قبل از انکه فاصله اش را زیاد کند دستم را دور گردنش حلقه می کنم.نمی خواهم تخت را ترک کند.کنارش همه چیز عالی است،نوازش هایش را می خواهم و زمزمه هایی که برایم تازگی دارد،به اوج رسیدن با او باالتهاب درونیم سازگار است،می داند وروی لب هایم خم می شود،مشتاقانه استقبال می کنم،بوسه اش حس فوق العاده ای را به تنم تزریق می کند،نوازش هم والبته معاشقه،از لحظاتی که همراهی ام می کند و پابه پایم التهاب دارد لذت میبرم حسی که تازگی دارد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وبی نهایت خواستنی است.فاصله که می گیرد التهاب چشم هایش به اتش می کشد.صورتش را داخل گودی گردنم فرو می برد ونفس می کشد

-فکر کنم باید حرفام رو همینجا بگم؟

صدای بمش کنار گوشم حس خوش ایندی دارد

-از سفر که برگشتم..

نفسش رافوت می کند،گردنم مرطوب می شود.

-جشن رو جلو می ندازیم موافقی؟

اگر زود تر ازدواج کنیم چیزی را از دست نمی دم از تنهایی در میایم،در مورد درس هایم هم یاسین مجبور نیست به خانه ما بیاید ومهمتر از همه حضور خود یاسین است...همین را می خواهم کف دست هایم را روی شانه راستش می گذارم متوجه می شود وجایمان را عوض می کند.نک انگشتانم را اطراف سفیدی لبش می کشم

-باشه!

حال...

صدای تقه ی در می اید ومن هیچ تمایلی برای مخفی کردن اشک ها وحال زارم ندارم.در باز می شود ومن منصور فرهنگ نیا را می بینم.داخل می شود ودر را پشت سرش می بندد.مرا تا به حال با این وضع ندیده،ضعیف بودنم فقط برای یاسین بوده وتنهاییمان.

کنارم روی تخت می نشیند.چیزی نمی گوید،می دانم می فهمد

-حرف بزن بابا؟!

"حرف بزنم؟!چه بگویم؟!با چه رویی؟!"

شانه ام می لرزد دیگر تحمل ندارم.

-حرف بزن تا مطمئن بشم اون چیزی که حس می کنم درسته؟

-احساس گناه می کنم ولی کاری نکردم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زار می زنم

-به وحدانیت خدا نکردم!

-پس چرا تنهاش گذاشتی؟

-حتی نگام هم نمی کرد،حرف نمی زد،خونه نمی اومد،بریدم..

هق می زنم

-منو نمی خواست دیگه.

-چیکار کردی براش؟...سعی کردی و نشد؟

-احساس بدی داشتم،حتی روم نمی شد به یاسین نگاه کنم،فاصله می گرفت،توبدترین شرایط هم همیشه خودش جلو می اومد وحرف می زد،حرف می زدم..."بد عادتم کرده بود" بلد نبودم...بچه بودم...

هق می زنم

-بچگی کردم...اشتباه کردم وسادترین راه رو رفتم،نجنگیدم اونم مقاومت نکرد...داشت اذیت می شد...داشت اب می شد...من اینو نمی خواستم...رفتم...

هق می زنم و اگر منصور فرهنگ نیا هم مانند پسرش پسم بزند دست به دامان که شوم؟

گرمای دستش را و لحظه ای بعد گرمای پدرانه سینه اش را حس می کنم...میان حال خرابم میان گریه هایم لبخند می زنم... می گذارد گریه کنم تا ارام شوم....

از خودش جدایم می کند

-مطمئنی؟!

چیزی نمی گویم"یعنی حال وروزم را نمی بیند؟!" قطره ها پر می شوند ولبریز ...لبخند می زند وعجیب احساس می کنم این واقعی ترین لبخند منصور فرهنگ نیاست.

-دیدیش تا حالا؟!

اشک هایم را پاک می کنم ولبخند کم رمقی می زنم.می خندد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خب این سوال که پرسیدن نداشت؟!باهاش حرف زدی؟!

-نه! یعنی رفتم اتاقش ولی منو انداخت بیرون.

باز می خندد و من نمی دانم چرا؟

-اگه واکنش دیگه ای نشون می داد باید ناامید می شدی،حتی اگه عصبانی شده باشه این یعنی اینکه هنوز احساسش درگیرته،هنوز داری رو احساسش مانور میدی..

صدای فی فینی باعث می شود بر گردم و اذر خانم را ببینم می خندد هم اشک می ریزد

-فدات شم مادر...بچم اب شد...اخرین ارزوم برگشتنت بود..

اشک می ریزد و الهی شکری نصیب اسمان..

شام را میان صحبت های منصور فرهنگ نیا می خورم بعد از چهار سال احساس خوبی دارم وخوب می دانم این حس خوب بی خود نیست.تا دیر وقت می مانم.نگاها ولبخند های منصور فرهنگ نیا و اذر خانم را دوست دارم وشاید به تمام این دلگرمی ها احتیاج!

کلید را می چرخانم به محض ورودم"سمیر"خودش را به شلوارم می مالد.دستی به سره سگ پشم الوی زیر پایم می کشم پارس ضعیفی می کند

-از وقتی اومدی ایران زیاد فوتبال گروهیت خوب شده؟!

پالتویم را از تنم می کنم

-من تورو پاس کاری نکردم،فقط لازم میبینم که از پیلت بیرونت بکشم!

پالتورا اویزان و نگاهش می کنم.برق چشم هایش را میبینم ولی نمی دانم چه اصراری برای پنهان کردنش دارد.

-خوش گذشت؟

ابرو بالا می اندازد

از کنارش رد می شوم و در یخچال راباز می کنم.بطری اب را بیرون می کشم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تا کی می خواهی ادامه بدی؟با کی داری لج می کنی؟گند دیشبت هنوز جلو چشامه.

صدایش را پشت سرم می شنوم

-بافرزاد حل میشه حتما؟

بر می گردم و محکم می گویم

-البته که حل میشه!

پوزخند می زند ودستش را به طرف سیگار روی اپن می برد،پیش دستی می کنم وسیگار را داخل سطل اشغال پرت می کنم.از افتضاح دیشبش هنوز عصبانیم.

-بس کن ارام؟تمام زندگیت رو گند زدی یه بار مثل ادم باش؟؟

نفس می گیرم

-چی گفت؟

چشم هایش پر شده اند اهمیت نمی دهم.

-اون موقع که باید کمکم می کرد نکرد!

-تو اصلا فرصت دادی بهش؟

-نه!

-روی پیشنهاد خواستگاریش فکر کن این اولین و اخرین کار درسته زندگیته؟

بغض می کند ومن می دانم زیاده روی کرده ام ولی برای ارام سرکش لازم است.به طرف اتاقش می رود. میدانم در چه شرایط روحی بدی قرار دارد،اگر فرزاد را باز پس بزند دوباره بر می گردد به همان نقطه اول زندگی اش.

کمی که می گذرد پا به اتاقش می گذارم.گریه نمی کند ولی گوشه تخت مچاله شده.روی لبه تخت می نشینم ومنتظر می مانم.صدای گرفته اش بلند می شود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-گفت برای تمام این سالها متاسفه ...گفت همیشه منو دوست داشته...گفت تو منو پس زدی ،جواب رد دادی وبا اون پسر ازدواج کردی،...گفت می خوام کنارت باشم وتمام این سالها روبرات جبران کنم..

بغضش می ترکد

-گفت تنهام نمی زاره،...گفت هم میشه شوهرم هم مادرم هم پدرم...گفت بگی نه دیگه هیچوقت منو نمیبینی..

دستی به صورتم می کشم میدانم دوستش دارد،میدانم خراب کرده است ورویی برای برگشتن به فرزاد را ندارد.

بلند می شوم؛ دیگر میدانم جوابش به فرزاد صالح چیست.می گذارم گریه کند تا سبک شود.به اتاق دیگری می روم امشب را چشم بر هم نمی گذارم از خودم می پرسم "من به چه حقی با ان همه اتهام باز روی داشتن یاسین را دارم؟!"

"دلت که برود دنیاهم نخواهد تو می خواهی"

****

****

گذشته...

داخل اتاقم کز کرده ام همان گوشه،ولی نه ان گوشه ارامم می کند نه اتاقم.دلم یاسین می خواهد ونوازش هایش را،دلم اغوشش را می خواهد وارامش حضورش را،دلم حرف های معجزه گرش را می خواهد...نبود سه هفته ای یاسین دیوانه ام کرده،نمی دانم چه کار کرده ام،احساس می کنم هر ان امکان دارد از فشار روحی که متحمل می شوم دیوانه شوم،به عقب و جلو تکان می خورم...یاسین را می خواهم واتاق خوابمان را...

بلند می شوم ومانتویم را تن می کنم،اشتبا کرده ام باید قبل از انکه کسی بفهمد همه چیز را جمع وجور کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نکند یاسین احضاریه را دیده باشد؟!ناراحتی اش را دوست ندارم وقتی از چیزی دلخور می شود دعوایم نمی کند،سرم داد نمی کشد فقط نادیده ام می گیرد واین برایم از مرگ هم بدتر است.

باید زودتر به خانه بروم،سه روز است به خانه نرفته ام ومی دانم امروز صبح یاسین از المان برگشته. شالم را برمی دارم.

صدای مبایلم بلند می شود"یاسین است" نه!؟ این را نمی خواهم. جواب نمی دهم تا خاموش می شود.صدای زنگ در میاید ولحظاتی بعد صدای مکالمه ارام یاسین با پدر ومادرم. خدا را صدا میزنم! دوست دارم بروم و بغلش کنم...نوازشم کند وزیر گوشم زمزمه کند تا ارام شوم .از غلطی که کرده ام بگویم، بگوید اشکال ندارد ، بگوید مهم نیست ... ارامم کند...

صدای زنگ حیاطمان می اید وناقوس صدای یلدا می پیچد!

قیامت می شود! مگر قیامت خبر فرو ریختن دنیا نیست؟!

دستگیره را پایین می کشم. صدای فریاد یلدا را می شنوم...کاش لال شود ... کاش ساکت شود...

نگاه ارام یاسین روی من می نشیند ولی کلمات یلدا همه چیز راخراب می کند...

نگاهش سرد می شود...

یخ می کند و می شکند...

کلمات را نمی شنوم فقط میدانم یلدا رسوایی مرا فریاد می زند...نگاهم سر می خورد روی برگه کوچک دست یاسین..."دیده است؟" ... زانوهایم توان ایستادن ندارند می لرزند واصرار دارند که به زمینم بزنند...

-ساکت شو دختر؟؟؟

صدای فریاد پدرم است به یلدای تبل به دست می گوید...

دوباره فریادش سر من اوار می شود

-این چی داره میگه گلسا؟؟؟

تمام تلاشم این است نیفتم قدم هایم لرزان است

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-می دونی جرم دختر چیه قاضی کاویان؟بهم ریختن زندگی من و سعی در اغفال شوهرم!!؟

محکمتر می گوید، مثل یک وکیل؛ پوزخند می زند وتحقیر امیز نگاهم می کند،روی اخرین پله درست در دومتری یاسینم.کاش بغلم کند من تحمل این همه فشار راندارم؟!

-وزمانی جرمش سنگین تر می شه که شوهرم داشته باشن!!؟چطور دخترتون رو تربیت کردید قاضی کاویان؟؟!با شوهر من قرار می زاره که اقدام به طلاق بکنن؟؟؟

هر دو احضاریه را به طرفم پرت می کند،احضاره داخل دست یاسین مچاله می شود قلب من هم!!

صدای برافروخته پدرم بلند م شود

-با چه مدرکی اومدی تو خونه من این مزخرفات رو میگی؟؟؟

پاکت را باز می کند وعکس های من وارش را روی زمین می ریزد.ارشی که دوماه است هر روز جلوی دانشگاهم سبز می شود.عکس هایی که متعلق به قراری که برای صحبت هایش می خواست داشته باشیم.

-یک سال پیش عکس هایی رو براتون فرستادم تا دخترتون رو جمع کنید،ازدواج کرد وفکر کردم سرش گرمه زندگیشه ...دقیقا از سه ماه قبل که شوهر من برگشته ایران ایشون یاد عشق قدیمیشون افتاده و سعی در اغفال شوهر من رو داشتن...اگه رابطه ای بین ایشون و شوهر من وجود داشته باشه و ثابت بشه حکمش کمتر از سنگسار نیست...

"من وارش رابطه؟!"

احساس تهوع می کنم دستم را محکم به حفاظ پله بند می کنم تا مبادا بیفتم..

ادامه می دهد

-بخاطر سبک سری های دختر شما پای شوهر خودم گیره، قاضی کاویان اگه پرونده تشکیل بدم بره دادگاه اولین نفر این خود شمایید که زیر سوال می رید..

مکث می کند

-پس دخترتون رو از زندگی شوهر من جمع کنید؟! چون این دفعه کوتا نمیام!!

توان ایستادن ندارم می نشینم،قدم های محکم یلدا تنها صدایی است که می شنوم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"من را از زندگی ارش جمع کنند؟!"

"من با ارش رابطه دارم؟؟!"

دوباره تهوع می گیرم

"چرا ان وکالت نامه لعنتی را امضا کردم؟"

ضربه ای سمت راست صورتم وسپس سمت چپ صورتم را با اتش می کشد.

ختی این ضربه هم شنوایی مرا برنمی گرداند!

تنم گر گرفته ومی سوزد...

جنین کوچکم بی قراری می کند..

زیر شکمم تیر می کشد...دنیا برای لحظه ای سیاه می شود ودوباره روشن.

"چرا به ارش اعتماد کردم؟!"

"به من گفته بود با یلدا ازدواج نکرده درحد نامزد بوده اند وتمام شده؟!"

"به من گفته بود ازدواجم اشتباه بود ومن حق انتخاب داشته ام!"

"به من گفته بود ازادم برای زندگی ام تصمیم بگیرم!"

"گفته بود با کدام علاقه پا به زندگی زناشوییم گذاشتم؟!"

"گفته بود یادت هست ...ماعاشق هم بودیم؟"

جسمی به اغوشم می کشد ،پلک هایم را باز می کنم یاسین است.

تمام صورت پدرم کبود شده کلماتی به زبان می اورد وسعی دارد ازدست مادرم خارج شود وبه سمتم بیاید.

"فکر می کنم...فکر می کنم اخرین بار کی کتکم زده؟!"

صورت بی رنگ یاسین ولب هایی که تکان می خورد

"ان خط سفید دوست داشتنی"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم های قهوه ای یخ کرده اش نگران می شود.

صدای جیغ مادرم را می شنوم و "یا فاطمه زهرا" گفتنش را .

پدرم را میبینم و دستی که روی سینه سمت چپش فشار می دهد وخم می شود وخودم!!...

مایع گرمی را حس می کنم که از میان پاهایم می جوشد.

"یاسین کوچکم!" دستم را روی شکمم می گذارم.

"نه!یاسین کوچکم را دوست دارم...همان جنین چند هفته ایم را"

صدای یاسین مرتب در سرم تکرار می شود صدایم می زند"با عزیزم هایش چه کار کنم؟!"

چشم هایم را میبندم...میبندم ودعا می کنم...ارزو می کنم..."بمیرم"!!!

دکتر خرمایی را میبینم ولبخند کم نظیرش را.با افتخار درخواست دانشکده را مبنی بر تدریسم به دستم می دهد"همان دانشکده ای که روزی ارزویش را داشتم."

-بیمارستان رو چیکار کنم استاد،من توی یه دانشگاه دیگه ام مشغولم؟

-کارای کوچیک برای ادمای کوچیکه تو ساخته شدی که طراحی کنی!این دانشگاه به وجود یکی مثل تو نیاز داره...ترمم رو به اتمامه پس مشکلی نیست؟

دلم نمی خواهد تنها جایی را که می توانم یاسین را ببینم را رها کنم

-درموردش فکر می کنم.

می خندد

-می دونم مشکلت چیه!...می تونی درسای خاصی رو بگیری که وقت ازادتری داشته باشی؟

می خندم

-خب پس مشکل حل شد!همین فردا برو مدارکت رو تحویل بده؟

-حتما!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلند می شود بلند می شوم،پیر شده!بدرقه اش می کنم وبه اتاق برمی گردم.

نگاهی به درخواست نامه می اندازم،در بدون مقدمه باز می شود ومن انتظار این مرد را دو

روز است که می کشم.در را می بندد و من دست از خیرگی برنمی دارم.از پشت میز کنار

میایم.دلم برای دیدنش بی تابی ها کرده...در تمام مدتی که از کار کردنم در اینجا می گذرد تا حد امکان خودش را از من پنهان کرده .قدم بر می دارد ودرست در دوقدمی ام می ایستد.لب می زند

-چی تو فکرته؟!

حالا می توانم قهوهای های تیره اش را از نزدیک ببینم وان خط دوست داشتنی سفید را وهیکلی که ورزیده تر شده است.نگاهم را با ولع به تک تک اجزای صورتش می دوزم،دستم را مشت می کنم تا مبادا سرخود شود برای لمس کردن ته ریشی هایش!

-این بازی ها برای چیه گلسا؟!دوباره کجا رو گند زدی که اویزون من شدی؟!

اخم می کنم"گند زده ام؟!"

-مواظب حرف زدنت باش؟!

اخم کمرنگی می کند اخمش بیشتر نشانه تمسخر است وبعد قه قهه اش اتاقم را پر می کند میخندد عصبی می خندد!نیش می زند

-جایی هم گذاشتی که کسی مواظب باشه؟!!

صورتش جدی می شود

-یا اینکه توی این چهار سال سرت به تخته سنگی چیزی تو استرالیا خورده؟!

با تفریح نگاهم می کند وچرخی دورم می زند.بر نمی گردم تا دوباره خودش رو برویم می

ایستد.دستش را داخل جیبش فرو می برد،کمی خم می شود

-یا فکر می کنی چون طلاقت رو ندادم خبرائیه؟!یا شایدم با خودت فکر کردی یاسین که یه عمراحمق بوده سوارش شدم بازم سواری میده،رگ خواب و افسارشم دستمه!میرم جلو پدر و مادرش چهار تا قطره اشک ویه کم اه و زاری ...تموم میشه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"لبخند ناخوداگاه روی لبم می نشیند اگر یاسین در مقابل درخواست پدر ومادرش کاری از دستش برمی امد دیگر چه لزومی داشت که به دیدن من بیاید!؟"

لبخندم کفری اش می کند.هم او می داند که من گلسای چهار سال پیش نیستم وهم من میدانم اودیگر یاسین ارام گذشته!

یقه کتم را چنگ می زند وبه خودش نزدیک می کند از خشونتش جا می خورم ولی تغییری در صورتم نمی دهم

-ببین دختر جون اونی که تو ذهنته دوتا گوش داره ویه دم که من هیچ شباهتی بهش ندارم..

باز لبخند می زنم

-به احترام پدر و مادرت ٤سال صبر کردم تا پستش تغییر کنه براش مشکلی پیش نیاد،٤ماه دیگه تموم میشه وطلاقت رو میدم..

دستم را روی سینه اش می گذارم و نرم به طرف گردنش سوق می دهم سعی می کند بی توجه باشد ولی صدایش لرزش محسوسی می گیرد!

-فکر کردی با انداختن پدرومادر من وخودت وسط می تونی دوباره دورم بزنی؟!

انگشتم را روی گردنش نوازش گونه حرکت می دهم زیر انگشتانم داغ می شود و یقه ام نامحسوس شل!

لحنم جدی است بر عکس نوازش انگشتانم که سرشار از لطافت است،خال قهوه ای را زیر انگشتم لمس می کنم

-برگشتم جبران کنم یاسین..

"یادم می اید چقدر دلم برای لمس این خال قهوه ای تنگ شده"

-دوست دارم ولی دیر فهمیدم..

چشمان قهوه ای اش سردرگم می شود.به طرف صورتش خم می شوم.تب یک بوسه را دارم فقط یک بوسه،دستانی که پالتویم را چنگ زده محکم می شود!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-می خوام یه فرصت بهم بدی..

صورتش را برمی گرداند تا نبوسم در گوشش زمزمه می کنم

-فقط یه فرصت یاسین ... من به همون چهار ماه هم راضی ام نخواستیم بر می گردم استرالیا ودیگه هیچ وقت منو نمیبینی که باعث عذابت باشم... بگی نه بر می گردم!

به عقب پرت می شوم ...همانطور که نگاهم می کند اتاقم را ترک می کند."همان رایحه خاص داخل بینی ام پرشده بوی تن یاسینم!"

برای همین چند کلمه عرق کرده ام پنجره را باز می کنم ورو به اسمان لب می زنم

"-خودت میدونی کاری نکردم یاسینم رو از تو می خوام بهم برش گردون...تاوان بچگیم رو دادم... کافیه... سهمم رو می خوام"

گذشته...

چشم که باز می کنم روی تخت بیمارستانم ولباس صورتی بدرنگ بیمارستان تنم همه چیز را به من می فهماند تنم سنگینی می کند. توان حرکت کوچکی را هم ندارم.میدانم یاسین کوچک میان بطنم دیگر وجود ندارد،نیاز به لمس کردن نیست خلا یاسین کوچکم بیش از حد خود نمایی می کند.چشمم گرم می شود واولین قطره می جوشد،جنین کوچکم را از دست داده ام...دوباره داغ می شود چشمانم و می جوشد...ابروی پدرم را برده ام...می جوشد ومن یاسین را هم از دست داده ام...از درد حتی نمی توانم پاهایم را داخل شکمم جمع کنم."پس یاسین کجاست؟!"

در باز می شود وقامت یاسین پیدا.روی نگاه کردن به چهره اش را ندارم"من چه کار کرده ام؟!" رو بر می گردانم تا مبادا قهوه ای های تیره اش شرمنده ام کند.کاش زمین دهن باز کند،مرا ببلعد تا راحت شوم.گوشه تخت فرو می رود.

دستی که موهای صورتم را ارام کنار می زند باعث می شود پلک روی هم بگذارم واشک حلقه شده از گوشه چشمم غلت بخورد ومیان موهایم گم شود.کف دستهایش که روی شکمم می لغزد تمام تنم منقبض می شود.غم گلوله می شود و از چشمم سرازیر.من حتی در مورد یاسین کوچکم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هم به پدرش چیزی نگفته ام.خم می شود و شکمم را می بوسد."همین بوسه بعد ها چهار سال، تمام تنم را می سوازند" نمی توانم دیگر نگاه نکنم. قهوه ای هایش برق می زند وهر لحظه هم لبریز تر نم اشک را میبینم و یاسین بیرون میزند! ... "خدایا چرا نمی میرم؟!"

حال...

قدم به پارکینگ می گذارم. کیف را روی صندلی عقب پرت می کنم ودر را میبندم.

-گلسا؟!

پلک هایم را روی هم می گذارم "چرا گذشته دست از سرم بر نمی دارد؟!" بی توجه سوار می شوم قبل از انکه بنشینم بازویم کشیده می شود.با تمام توانم بر می گردم وسیلی محکمی نثار صورتش می کنم! "خاطره یاسین کوچکم و اشک های همسرم تا حد مرگ عصبانی ام کرده"

صدای سیلی داخل پارکینگ می پیچد ...حتی بی توجه به فرزادی می شوم که نگاهمان می

کند.بهت زده دستش را روی گونه اش می گذارد.با صدای خفه ای می توپم.

-میدونی زن متاهل یعنی چی؟؟؟اصلا تو فرهنگ لغتت همچین لغتی معنی شده؟؟؟٤سال پیش ابروم رو به تاراج بردی،بچم،همسرم وخانوادم را بخاطر افکار احمقانت ازم گرفتی؟!اخم می کند ومی شود همان ارش ٦سال پیش.دستش را مشت می کند

-تو دوستم داشتی؟؟

-ان موقع یه احمق ۱۸-۲۰ ساله بودم ودقیقا توی ۲۰سالگیم هم ازت یه توهم عاشقانه داشتم؟؟

-ازت نمی گذرم گلسا،تو حق منی،٦سال از زندگیم رو بخاطرت حروم کردم؟!

کف دستم را به سینه اش می کوبم کمی به عقب متمایل می شود

-برو خدارو شکر کن فکر تلافی نیستم وگرنه بدجور باید تاوان پس می دادی؟!

سوار می شوم وصدای جیغ لاستیک بر افکارم خط می کشد.می دانم زیاده روی کرده ام وحق ارش این نیست." خودم هم ان زمان نباید انقدر ضعیف می بودم که افکار دیگری باعث شود کاری بکنم که خودم بعد ها به ان به عنوان فاجعه زندگیم نگاه کنم" این را هم میدانم که اگر

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برخورد محکمی نداشته باشم ٤سال پیش باز تکرار می شود ومن این بار دوام نمی اورم که کسی ابرویم را به تاراج ببرد.نفس می گیرم و مسیرم رابه طرف خانه پدرم عوض می کنم.

****

روزها گذشته و خبری از منصور فرهنگ نیا نیست...امروز اولین روز تدریسم در دانشگاه بوده.محیط دانشگاه را بیشتر از بیمارستان دوست دارم.جلوی خانه ارام پارک می کنم.ماشینش از بودنش در خانه خبر می دهد.دعا می کنم غذای خانگی داشته باشد.بالا می روم وکلید را داخل در می چرخانم.از "سمیر"خبری نیست حتما خواب است.پالتویم را اویزان می کنم. هوای بارانی روسری ام را خیس کرده."سمیر را خواب روی کاناپه می بینم،چانه اش را روی پاهایش گذاشته و به خواب عمیقی فرو رفته.جلو می روم و سر پشمالویش را لمس می کنم."سمیر"اسم پسر هندی بود که ارام را می خواست.بارها پیشنهاد دوستی داده بود وارام تقریبا دیگر به اسمش هم حساسیت داشت وقتی سمیر به کشورش بازگشت ارام این سگ پشمالو را گرفت و اسمش را "سمیر"گذاشت.من ودیوید مدتها با اسم سگش واکنش نشان می دادیم و می خندیدیم.

دیشب رابا سارا حرف زده بودم.باید زنگ زدن هایم را کمتر کنم.سارا بیش از انچه باید به وجودم وابسته شده.به طرف اشپزخانه می روم قابلمه مورد نظرم را روی گاز میبینم.به جان دکمه های مانتویم میفتم وبه طرف اتاق خواب می روم تا بیدارش کنم ولی از چیزی که روی تخت میبینم برای لحظاتی شوکه می شوم.

می دانستم با هم بیرون می روند وبیشتر وقتشان را با هم می گذرانند،از رفتارهای احمقانه ارام هم خبر داشتم ولی صحنه روبرویم خارج از تصورم است.در تمام این سه سال زندگی با ارام در استرالیا نه دوست پسری داشت نه روابط انچنانی. در را میبندم وعقب گرد می کنم.به سمیر نگاه کوتاهی می اندازم "بیچاره سمیر!" داخل ماشینم که می نشینم مبایلم زنگ می خورد.ارام است جوابش را نمی دهم.می دانم متوجه حضورم در خانه اش شده دوباره زنگ می خورد وخاموش می شود.

گرسنه هستم وعادت به غذای خانگی دارم،عادتی که یاسین در من ایجاد کرده ومن در بدترین شرایط هم سعی می کنم حتما غذای خانگی درست کنم.چند گوجه و کمی برنج بیرون می اورم.یاد یاسین می افتم وغذای جنوبی "شله تماتمی اش" غذایی که از دوستش یاد گرفته بود.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باخنده و شیطنت هایمان ان غذارا باهم درست کرده بودیم،غذاخراب شده بود ولی مزه اش هنوز زیر دندانم است.اخرین غذایی که در کنارش مثل یک زن وشوهر خوشبخت صرف شد .دران یکسال زندگی با یاسین ارامش غریب و عجیبی داشتم ... برای هر روزم انگیزه داشتم وتمام لبخند هایم واقعی بود ... یاسین برای همه چیز کافی بود ... برای دوستی...برای همسر بودن ... برای عاشق بودن برای تعهد داشتن...ومن چقدر دیر فهمیدم اسم این ارامش عشق است.

اولین لقمه را که به دهانم می گذارم بغض میان گلویم را چنگ میزند،ان شب اولین لقمه را در دهان من گذاشته بود...ان شب مردد بودم که به یاسین بگویم "یاسین کوچکش را در بطن دارم یانه؟! و "یاسین برای یک شب هم نفهمید دارد پدر می شود".

تلفن خانه زنگ می خورد وصدای منصور فرهنگ نیا می پیچد."شماره خانه مرا نداشت!" از پشت میز بلند می شوم

-سلام دخترم هستی بابا؟!

گوشی را برمی دارم

-سلام پدر جان هستم!

صدای گرم ولحن شوخش دلم را گرم می کند"حسرت به دلم می شود که چرا این حرارت را از پدرم نداشتم"

-با اذر بانو اومدیم منزلتون ببینیمت،بهمون شماره دادن!

می خندم

-هروقت بخواهید میام خدمت!

-ممنون بابا جون؛با پدر ومادرت حرف زدم اونا هم موافقن،این پسر ماهم یه مدت برامون ناز کرد تا دیشب بلاخره راه اومد!

قلبم فشرده می شود و دوباره همان حس به تنم چنگ می زند.به جای هر عکس العمل سنجیده ای اشک می ریزم

-فردا شب پدر ومادرت وخودت منزل ما دعوتین،منتظرم دخترم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

قطع می کند وحتی به رویم هم نمی اورد ریش سفیدی کرده است!

****

جواب چند دانشجو را می دهم وبی توجه از کنار ارام رد می شوم

-ارومتر چه خبرته؟!

به طرف پارکینگ می روم

-دیروز اومده بودی خونه!؟

پالتو وکیفم را عقب پرت می کنم ومی نشینم.قبل از انکه حرکت کنم خودش را داخل ماشین می اندازد.سرش به سقف ماشین می خورد وفحش رکیکی هم نثار من وماشین شاسی بلندم می کند.خنده ام می گیرد ولی خودم را کنترل می کنم.اما میدانم از چشمم دور نمانده

-حالا چرا نموندی!؟

-می موندم فیلم ببینم؟

نیم نگاهی به طرفش می اندازم هیچوقت این همه سرحال ندیده بودمش

-قبلا از این کارا نمی کردی؟

چیزی نمی گوید ادامه می دهم

-درسته که یه زنی وازاد تر ازیه دختر...ولی دلیل نمی شه با این سرعت اقدام کنی؟

-دیروز ظهر به من گفت بریم بیرون ناهار بخوریم...ازم خواستگاری کرد ...گفت جوابش رو الان میرخواد نه هر موقع دیگه ای...تحت فشارم گذاشت..

مکث می کند ونگاهم

- تو هم گفته بودی بگو بله!

-من اجبارت کرده بودم که به ده روز نکشیده تو تختت بود؟!

می خندد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-گفت من با این بله دلم قرص نیست میریم محضر...گفت نمی خواد خانواده بشنون ومخالفت کنن ...گفت اگه توعمل انجام شده قرار بگیرن هیچ کاری نمی تونن بکنن!

ماشین را گوشه ای نگه می دارم وبه چهره اش خیره می شوم.با لودگی می گوید

-عقد کردیم!

صحنه دیشب یادم میاید ولبخند روی لبم می نشیند.به اغوشش می کشم واین نهایت ارزوی من برای ارام بوده..."زندگی کنار مردی که لیاقتش را داشته باشد"

با نظر ارام لباس می پوشم. صورتم را ارایش ملایم وموهایم را درست می کند.صندلی را جلو اینه می چرخاند و من خودم را میبینم

-چرا هیچ وقت یه شو لباس ندادی؟

بلند می شوم یک کلمه می گویم

-یاسین!

لباس روی تنم می رقصد همین را می خواهم،اینکه امشب برای یاسینم بی نظیر باشم.گوشواره هایم را می پوشم و عطر می زنم.

-میشه زودتر شرت رو کم کنی قرار دارم!

برمی گردم.چشمانم گرد می شود.با شیطنت شانه بالا می اندازد ولباس خواب مشکی ای را بیرون می کشد

-تف تو ذاتت هرشب!؟

بازویم را می گیرد،پالتو،کیف و شالم را به دستم می دهد و از خانه بیرونم می اندازد.خنده ام می گیرد و این خنده ها به قرار امشبم اصلا بی ربط نیست.

به ساعت مچی ام نگاهی می اندازم ۸شب را نشان می دهد.چهار سال پیش در همچین شب زمستانی درست همین ساعت ایران را به مقصد تبعید ترک کردم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زنگ را فشار می دهم و افکارم را پس می زنم.داخل اسانسور که می شوم هیجان ناشناخته ای به تنم هجوم می اورد.در باز می شود ومن اذر خانم را با ان کت دامن قهوه ای شیک میبینم.لپ های اب رفته اش با خنده شفافتر می شوند.بغلم می کند و به داخل راهنمایی.پالتو شال و کیفم را می گیرد وقربان صدقه ام می رود

-دورت بگردم مادر ماشالله از چهار سال پیش خیلی نازتر شدی!

ورزش و رژیم سالهای استرالیا را می گوید.اوایل به این چیزها اهمیت نمی دادم،رفت وامد با دیوید وشرکت "مدش" باعث شد بفهمم می توانم بهتر باشم.

داخل پذیرایی که قدم می گذارم سلام می کنم.مادرم اولین نفری است که بلند می شود بغلم می کند.نمی توانم حلقه اشک میان چشم هایش را نادیده بگیرم.پدرم هنوزهم با وجودم اشتی نکرده مثل تمام این دفعاتی که به خانه رفته ام نادیده ام می گیرد،ولی زیر لب جواب سلامم را می دهد"همین هم کافی است".یاسین اما فقط پوزخند می زند! منصور فرهنگ نیا به کنارش اشاره می کند ومن روی مبل سه نفره کنارش جای می گیرم.چاک لباس بلندم را به هم نزدیک می کنم.جوراب شلواری پوشیده ام خوشبختانه چاک سمت راست است و منصور فرهنگ نیا سمت چپم.نگاهم را بی اراده به یاسین می دوزم موهایم را با انگشت پشت گوشم می برم ونگاهش را غافلگیر می کنم."اگر بداند چقدر دلم برای نگاهش تنگ شده هیچوقت نگاهش را نخواهد گرفت!"باز هم همان پوزخند گوشه لبش می نشیند ونگاهش را به جای دیگری می دوزد.

-بابا جان همین امشب می خواهی پسرم رو از پا دربیاری؟!

برمی گردم و موهایم روی شانه سمت راستم می ریزد

-نه!....من...

لبخند می زند

-نترس باباجون تو کارت موفق شدی!

لبخند می زنم .

شام را میان نگاه های مادرانه ی مادر واذر خانوم،لبخند های دلگرم کننده منصور

فرهنگ نیا،بی محلی های یاسین و قهر پدرم می خورم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اخر شب که می شود نگاهای مادر و اذر خانم معنی دار می شود و لبخند هایشان،پدرم بی توجه به من روزنامه می خواند و منصور فرهنگ نیا یاسین را خواسته تا در اتاقش با او صحبت کند.نیم ساعت بعد که بیرون می ایند من هم قصد رفتن می کنم.ساعت ۳۰/۱۱ است وفردا باید بیمارستان باشم.پالتو و شالم رااز اذر خانم می خواهم و می پوشم.

صدای منصور فرهنگ نیا باعث می شود برگردم و نگاهش کنم

-دخترم؟

-بله؟

-امشب هر دو خانواده اینجا بودیم که شما رو بفرستیم خونه خودتون..

یاسین نگاهش را برعکس ساعات قبل از من نمی گیرد.دهانم را باز می کنم تا چیزی بگویم ولی چه؟!

-اگه مشکلی نداری ازهمین امشب شروع کنید،زندگی برای امروز فردا کردن ما صبر نمی کنه.

یاسین هنوز نگاهم می کند قهوه ای هایش را دوست دارم

-من...مشکلی ندارم..

برق چشمان یاسین را میبینم والهی شکر خانم ها را. کلید خانه را اذر خانم می اورد"پس یاسین تمام این مدت کجا زندگی می کرده؟!"

کنار ماشینش که می ایستم می گویم

-ماشین اوردم!

-سوار شو؟

لحنش اجازه صحبت بیشتر در این باره را نمی دهد.سوار می شوم.بعد از چهار سال انتظار دوباره کنارش هستم.هیجان ناشناخته ای دارم.تمام طول مسیر را سکوت می کند ومن هم ترجیح می دهم به خوشی این لحظه فکر کنم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پیاده می شوم همان خیابان است.نگاهی به طبقه دوازده می اندازم.از کنارم رد می شود.دنبالش راه می افتم. داخل اسانسور انقدر نگاهم می کند تا سرم را پایین می اندازم.کلید می اندازد ودر را باز می کند.بوی خنک ملافه های سفیدی که روی مبل ها و وسایل کشیده شده نشان می دهد خانه خالی بوده.به طرف اشپزخانه می روم "اشپزخانه دوست داشتنی من!" می چرخم وبه در پذیرایی تکیه می دهم.لیوانی که با ان قرص ارم بخش خوردم و روی میز گذاشتم هنوز همانجاست! سرم را بر می گردانم و با یاسین دست به سینه مواجه می شوم.به طرف اتاق خوابمان می روم حتی دیدن این تخت هم به من حس ارامش تزریق می کند.دستی روی کمرم می نشیند وبه داخل هدایتم می کند.در را می بندد من از حرکات یاسین روبرویم چیزی نمی فهمم. کتش را روی مبلی که ملافه رویش کشیده شده می اندازد ودکمه های پیراهنش را یکی یکی باز می کند.

-زود باش چرا منو نگاه می کنی؟

نگاهش می کنم

-چیکار کنم؟

-لخت شو؟

چند لحظه طول می کشد تا دوباره انچه را که شنیده ام به سیستم پردازشی ام تحویل دهم.

-مگه نگفتی می خواهی جبران کنی؟

پیراهنش را از تنش جدا می کند.فقط نگاهش می کنم.

-اگه منصرف شدی می تونم برت گردونم خونه خودت هوممم؟

-یاسین؟!

پیراهنش را از روی مبل بر می دارد

-خب مثل اینکه به توافق نرسیدیم،بپوش ببرمت؟

-نه!

-پس زود باش؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من هم نزدیکی به یاسین را می خواهم ولی نه با این لحن نه با این وضع...من نوازش می خواهم، حرف های عاشقانه می خواهم وارامش همیشگی اش را!

رکابی مشکی اش را از تنش در می اورد

-امیدوارم بتونی این چهار سال رو با چهار ماه جبران کنی؟

دستش را روی قفسه سینه ام می گذارد و به طرف تخت هلم می دهد...

****

بیدار که می شوم تاب تکان خوردن هم ندارم،از یاسین خبری نیست حس ادمی را دارم که تمام شخصیتش خورد شده.دستم را برای برداشتن کیفم به طرف عسلی می برم حتی ماهیچه ها و استخوان های بازویم هم درد می کند.بغض می کنم نمی خواهم گریه کنم،نباید گریه کنم، زیپ کیف را می کشم و مبایلم را بیرون می اورم.نیم خیز می شوم دردی که در کمرم می پیچد نفسم را بند می اورد.نمی توانم تحمل کنم اولین قطره سر می خورد ودومی هم،بقیه هم برای امدن مسابقه می دهند،هق می زنم... حتی با هق زدن هم تنم درد می کند،صدایش که میپیچد لب میزنم

-بیا به این ادرس ...

-چی شده گلسا؟!

-فقط بیا حالم خوب نیست...

زمان را حس نمی کنم ومکان را هم. حالم داغون تر از ان است که جابجا شوم...نه جسمم ؛روحم لگد مال شده است...پاهایم را که داخل شکمم جمع می کنم ناله ام بلند می شود...

باصدای زنگ در ملافه را دور خودم می پیچم وبا هربدبختی که شده خودم را به در می رسانم.در را که باز می کنم ارام هیبی بلندی می کشد.توان ایستادن ندارم همانجا جلوی در می نشینم در را می بندد و داخل می شود.بی توجه به ملافه زارمیزنم و او دراغوشم می گیرد

-چی شده؟!حرف بزن گلسا؟؟

هق میزنم وفقط یک کلمه می گویم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-"یاسین"

و اوحرف می زند تا ارامم کند ولی دردم جسمم نیست روحم است.سوپ ارام را که می خورم حالم بهتر است.کاسه را می گیرد و داخل سینی می گذارد.پتو را رویم می کشد.

-چندبار؟

-نمی دونم.

-پس حسابی از خجالتت در اومده.

پوزخندی از سردرد میزنم

-بی عاری دیگه؟

-ارام؟

-زهر مار،جلو اینه به تنت نگاه کردی؟

رویم رابر می گردانم

-مهم نیست.

-هیچی نگفتی گذاشتی هر غلطی می خواد بکنه؟؟

-گفتم که مهم نیست؟

-بی خود می کنی که مهم نیست،باهات مثل یه هرز.. رفتار کرده اونوقت میگی مهم نیست؟؟

-من پیه همه چیز رو به تنم مالیدم اومدم تواین خونه.

-که چی بشه؟تحقیرت کنه و بعد پرتت کنه بیرون؟؟

اهسته لب می زنم

-تو یاسین رو نمیشناسی.

-اتفاقا از عمل شنیع دیشبشون شناخت کامل ازش پیدا کردم.بلند شو جمع کن بریم؟؟

-ارام؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدایش را بالا می.برد

-ارام ودرد؟دیگه می خواهی باهات چیکار کنه؟؟بلند شو فکر نکن ساکت می شینم وبه دیوید هیچی نمیگم؟؟

پالتو وشالم را به طرفم پرت می کند

-بپوش بریم؟؟

-میشه توضیح بدید دیوید کیه و خانمم من قراره کجا بره؟

بر می گردد وبا ان تاپ دکلته و شلوارک کوتاهش جلوی یاسین دست به سینه می ایستد.دلم می خواهد مانع ارام شوم ولی توانش را ندارم.

-اوه!مای گاد؟...مستر براتون توضیح می دم...تا حالا اسم کمپانی مد"شان"به گوشت خورده؟ ... البته که نخورده تورو چه به مد؟ پنج دقیقه وقتت رو می گیره جناب دکتر تو گوگل بلدی که؟ سرچ کن برات میاد هم خود دیوید هم دک وپوزش..

به من اشاره می کند

-این احمق رو میبینی سه سال تمام خواستگارش بود..

اخم های یاسین در هم می رود

-ارام؟

-خفه شو گلسا؟؟...مغز تو سرش نیست که اگه بود الان باید تو"پل بندرگاه و خانه اپرا"ماه عسلش رو می گذروند یا اینکه بچه های خودش و دیوید روبزرگ می کرد نه اینکه تو رخت خواب تو جای حریف تشک کشتیت باشه، اگه یک اپسیلون از اون مغزش برای زندگیش کار می کرد الان زنه یه سرمایه دار بزرگ بود که تو حتی به عددم نمی تونی رقم ثروتش رو بنویسی؟؟...و اما سوال دومتون؛گلسا یک لحظه هم دیگه تو این خراب شده نمی مونه که مثل یه هرز.. باهاش برخورد بشه..

یاد دیشب می افتم و بغض گلویم را چنگ می زند

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تمام این چهار سال زار میزد برای تو؟؟ اگه همون موقع زار میزد می دونستم همچین ادمی هستید چهار بار که پس گردنی بهش می زدم الان اینجا روی این تخت نبود تا ابزار ارضای ه..وس شما بشه؟؟

دیگر تحمل شنیدن ندارم،نیم خیز می شوم و پالتویم را می پوشم

-جناب دکتر اصلا متوجه شدی که دیشب کی تو تختت بوده؟؟ دختری که دیشب مثل حیوون باهاش برخورد کردی یه نابغه اس که تا چند سال دیگه کل بیمارستانت رو رو سرت خراب می کنه؟؟

لبه تخت می خزم باز هم درد نفسم را می برد لبم را می گزم

-می تونست یه سوپر مدل بشه که از قضای بد روزگار شده زنه توی امل؟؟

بلند می شوم.کیفم را چنگ می زنم میدانم تا یاسین را نشوید و روی بند نیندازد ول کن نیست..

فریاد یاسین تن مرا هم می لرزاند

-بس کن خانم؟؟؟

از رو نمی رود ارام

-چیه گفتم مدل رگ غیرتت اوت کرد؟؟

به طرف پالتوی بلندش می رود.یاسین را نگاه می کنم.تمام صورتش عصبانی است.خستگی هایش را دیده ام همان روزهایی که برای رفع خستگی اش مرا می خواست که کنارش بی صدا بنشینم تا نوازشم کند...پشت عصبانیتش خستگی و پریشانی است.کاش انرژی داشتم تا برایش غذا بپزم وچایی درست کنم مثل همان روزها...

-یااینکه فکر می کنی می زارم بمونه تو این خراب شده و به جهالتش ادامه بده؟؟

شالش را روی سرش می اندازد و نک انگشتش را به سینه یاسین می کوبد

-اگه یه روز از عمرم باقی مونده باشه می فرستمش استرالیا که مثل یه شاهزاده پیش دیوید زندگی کنه نه پیش تو"زنده" "گی"؟؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زیر بازویم را می گیرد وتقریبا مرا دنبال خودش می کشد.بغض میان گلویم خفه ام می کند، نه از حرف های ارام...نه از عصبانیت یاسین نه بخاطر دیشب،از اینکه چرا یاسین حتی یک کلمه نمی گوید "کجا؟!"

****

شب را پیش ارام می مانم،بر عکس حرف هایش در خانه ام حتی کلمه ای بر زبان نمی اورد.به من می رسد ومن فقط کمی انرژی کم اورده ام...

صبح بدون بیدار کردن ارام به دانشگاه می روم،باید سرکلاس هایم حاضر شوم.ارام رهایم نمی کند می دانم نمی خواهد من به خانه ام برگردم.شب را خانه اش می مانم ولی تمام حواسم پی یاسین است وتنهایی اش در ان خانه.ارام دیر وقت با فرزاد برمی گردد،از فشار روحی اش خبر دارم که عمویش فهمیده ولی همین که فرزاد را دارد برایش کافی است...

صبح به خانه مجردی خودم برمی گردم،تایم کاری ام را دربیمارستان به حداقل رسانده ام.تمام وسایل شخصی ام را جمع می کنم و همه را پشت ماشین می چینم.مثل یک زن برای خانه ام خرید می کنم،نیامده ام که پا پس بکشم امده ام که بخشیده شوم اگر خواست بمانم نخواست هم برگردم...

خانه را گرد گیری می کنم و تمیز،مواد غذایی را داخل یخچال می چینم.تلفن های ارام را بی جواب می گذارم.لباس هایم را داخل کمد جا می دهم و واقعا خودم هم نمی دانم انرژی ام برای دست کردن شام از کجا می اید؛قلیه ماهی درست می کنم غذای مورد علاقه یاسین! خسته ام ولی راضی...زیر قابلمه را کم می کنم،ساعت ۹:۲۳دقیقه است و یاسین هنوز برنگشته.به حمام می روم بوی اشپزخانه گرفته ام...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

حوله را می پوشم و از حمام خارج می شوم.از دیدم یاسین روبروی در حمام جا می خورم.کتش را روی ساعدش انداخته و خسته و اشفته تر از هرزمانی به دیواراتاق تکیه داده.قهوای چشمانش خسته اس و کلافه..

-سلام!

به جای جواب دادن نگاهش را می دزدد،تکیه اش را از دیوار می گیرد همانطور

که خارج می شود می گوید

-فکر کردم دیگه برنمی گردی!

همین یک جمله هم برای من کافی است...ضربه خورده،تمام این سالها با افکار

مختلف دسته و پنجه نرم کرده و زجر کشیده...

موهایم را خشک می کنم،لباس می پوشم و بیرون می روم. داخل حال روی کاناپه سرش را به پشتی تکیه داده و چشم هایش را بسته،چقدر دلم هوس می کند که بروم ومثل همان روزها سرم را روی سینه اش بگذارم نوازشم کند و بگوید چقدر خسته اس ، از بیماران امروزش بگوید ومن گوش کنم...باحسرت نگاهم را می گیرم.برای چیدن میز به اشپزخانه می روم.صدای شر شر اب از حمام بودنش خبر می دهد.میز را می چینم و به اتاق برمی گردم نیمه برهنه با شلوارک مشکی اش روی تخت دراز کشیده

-بیا شام بخوریم،قلیه ماهی درست کردم؟

باصدای خفه ای می گوید

-نمی خورم.

-تو که دوست داشتی؟

نیش می زند

-مگه هرچی رو یه وقت دوست داشتم هنوزم باید داشته باشم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تمام گلویم از هجوم بغض سنگین می شود.نمی گذارم اشک هایم بریزند. "کاش به جای این حرف سرم داد می زد". غذا را به قابلمه بر می گردانم.مدتی در اشپزخانه می مانم، طاقت نمی اورم.در راباز می کنم ودر تاریکی به جسمش نگاه می کنم.به طرف تخت می روم. مثل همان اوایل خوابیده،دستانش را داخل سینه اش جمع کرده و به پهلو دراز کشیده. روی تخت می خزم،دستانش را از هم باز می کنم و خودم را میان اغوشش جا می دهم. تکانی می خورد و حضورم را متوجه می شود،پس نمی کشد زیر گلویش را می بوسم،نفس می گیرم و همان رایحه بینی ام را نوازش می کند.

****

-تا حالاکه طرح شما با موفقیت جلو رفته...امیدوارم همینطور ادامه پیداکنه..

پیر تر از ان سالها به نظر می رسد،ادامه می دهد

-تو دختر خوش شانسی هستی ..

پرونده زیر دستش را روی پرونده دیگری می گذارد رنگش به زردی می زند

-نمی دونم انگیزت از اینکه طرحت رو اوردی اینجا چی بوده ولی ...

سرفه می کند..

-اینجا فقط اجرت با خداست..

دستش می لرزد

-شما حالتون خوبه"جناب هادیان"؟

-خوبم دختر جون!

می دانم سرطان دارد

-چند تا کمپانی عربی خواستن طرحت رو ببینن..

-ترجیح می دم بعداز موفقیت کامل طرح درموردش صحبت کنم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باز سرفه می کند.صورت چروکیده اش را به من می دوزد

-بهت نمیاد به خودت بی اعتماد باشی "دختر"؟

-بی اعتماد نیستم فقط نمی خوام رو اسمم ریسک کنم!...

دفترش را ترک می کنم و برای دیدن یاسین به بخش می روم ولی بجای یاسین ارش را جلوی استیشن میبینم که با دکتر جوانی صحبت می کند.روبه پرستارکشیک می پرسم

-دکتر فرهنگ نیا توی بخش هستن؟

نگاه نامطمئنی به من می اندازد

-اتاق عمل هستن خانم مهندس احتمالا تا یک ساعت دیگه عملشون تموم میشه.

راه می افتم تا به اتاق خودم بروم

-خانم مهندس؟!

لحظه ای می ایستم تابه من برسد

-می خواهی برگردی پیش یاسین؟!

-برگشتم!

شوکه می شود،قصد تندی ندارم

-ببین ارش قصد اذیت کردنت رو ندارم،اون سالها تموم شده؛من هنوز همسر یاسینم ،بخاطر اون موضوع همه چی روبهم ریختم..

چشمان سبزش به غم می نشیند

-کشورم،خانوادم و همسرم رو ترک کردم،حالابرگشتم که پیش همسرم باشم،باهاش زندگی کنم،یاسین رو دوست دارم...بزار زندگی کنم،عشقت یه طرفهاست،عاقلی و بالغ..

یاسین را میبینم که از ته سالن می اید،نگاهم را از یاسین می گیرم

-محبتت رو یه جای دیگه خرج کن!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه یاسین را میبینم و اخمش را .از روبرویش کنار می ایم و به طرف اتاق یاسین می روم.

در می زنم"برای ورود به حریم همسرم در می زنم،خودم باعث و بانی این فاصله ام" وارد می شوم پشت به من رو به پنجره اتاقش ایستاده.هنوز اخمش همراهش است.تمام اعتماد به نفسم را جمع می کنم..

-نظرت چیه ناهار رو بریم خونه،من عصر کلاس دارم؟!

کلافه دستنی به موهایش می کشد.دلم می خواهد بروم و از پشت بغلش کنم.نگاهم نمی کند کلافه است.جلو می روم و پشت سرش می ایستم.دستم را بالا می اورم تا دراغوشش بگیرم ولی با کلامش دستم میان هوا خشک می شود.

-تمام این سالها ارش جلو چشمام بوده...

مکث می کند،مکثش طولانی تر از معمول می شود انگار که برای گفتن جمله بعدی اش توان ندارد،با صدای ضعیف تری ادامه می دهد

-فکر اینکه...

نمی گوید،برمی گردد و به چشمانم نگاه می کند.قهوه ای های دوست داشتنی اش غم دنیا را حمل می کند،نگفته می دانم می خواهد چه بگوید.معده ام وتمام تنم منقبض می شود،حتی صورتم هم مچاله می شود...غم می رود و برق وحشی چشمانش رنگ می گیرد،باهمان صدای به بغض نشسته گرفته ام می گویم

-راحت باش باهاش ربطه داشتم!

برای چند لحظه احساس می کنم دچار جنون شده،محکم که به دیوار می خورم به خودم می ایم،چشمانم را از درد میبندم.کنار گوشم می غرد،چشمانم را از ترس باز نمی کنم.من نه این یاسین را می شناسم و نه این واکنش ها را...

-زبونتو نگه دار گلسا تا سرت رو به باد ندادی...حتی اگه بفهمم بهش فکر می کنی مغزت رو منفجر می کنم...دوروبرت ببینمش راحت نمی گذرم،این دفعه قسممی خورم می کشمت؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بازوهایم رها می شوند...سر می خورم وزانوهایم خم می شود،در به هم کوبیده می شود.و "یاسین درمورد من چه فکر می کند؟!"

اشک می ریزم "ومن تاوان چه چیز را هنوز پس می دهم؟!"

تا جا امدن حالم همانجا زانوهایم را داخل شکمم جمع و کز می کنم.حالم که بهترمی شود بلند می شوم.چیزی میان گلویم قصد گرفتن جانم را دارد"او فکر می کند من با اراش رابطه داشتم؟!" به خانه ارام می روم مرا که میبیند بازویم را می گیرد و داخل می کشد...

-استرالیا که بودیم وضعت بهتر از این بود؟

...-

به طرف اشپز خانه می رود و صندلی را برایم عقب می کشد

-امروز دیوید بامن تماس گرفت،شماره خونت رو خواست،بهش گفتم برگشتی پیش یاسین!

مانتو و شالم را می گیرد و برایم غذا می کشد

-گفت می خواد باهات صحبت کنه!

اولین قاشق رابه دهانم می برم"نمی دانم یاسین ناهار چه می خورد،کاش غذایدیشب را گرم کند!"

-غذات رو بخور اون بی شعور با حالی که واسه تو درست کرده چیزی نمی خوره!؟

-ارام؟

-باشه باباتوام!

...-

-دوست داره،بعد این همه سال نتونسته حتی ذره ای فراموشت کنه،بهت بی اعتماده،مگه نگفتی پیه همه چیز رو به تنت مالیدی!

نگاهش می کنم

-چرا ازش طرفداری می کنی؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چون بعضی وقت ها نیاز داری که یکی از توهم درت بیاره و بعضی وقت ها هم بهت انرژی بده که کم نیاری.

-نمیارم.

لقمه بعدی را راحتر می بلعم

-این همه تو استرالیا نازو عشوه یاد گرفتی اونوقت با این وضع میای خونه من؟!.

-چیکار کنم؟

-پدرش رو دربیار،یاسین از اسمون که نیفتاده اونم یه مرده،چهار تا ناز بیا براش حداقل این نشه وضعت؟

با صدای ارامی می گویم

-تو نمی شناسیش...هیچی از چهره ارومش معلوم نمیشه.

-تو عمل که چرا؟

به پشت شانه ام می کوبد

-مثلا اون شب که از اینجا رفتی؟

بدون اینکه بخواهم خنده ام می گیرد لحن ارام هم بی تاثیر نیست

-عقده ای امل!خب چهار تا دوست دختر می گرفتی سر تو هوار نشه!!

-ارام؟

بی خیال بالحن شیطنت امیزی می گوید

-حقت بوده اون بنده خداهم که خلاف نکرده!

ادامه می دهد

-فقط خودش رو ت..

دنیایی ام را در می اورم و قبل از اینکه جمله اش کامل شود به طرفش پرت می کنم خوش شانسی می اورد وبه او نمی خورد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

****

کوچکترین حقی به خودم نمی دهم که یاسین را سرزنش کنم.نمی دانم چرا ولی فکر می کنم زخم یاسین عمیق تر ازمن است.شب که به خانه می روم روی تخت خوابیده و بالشت مرا در اغوش گرفته.لبخند روی لبم می نشیند.دلم نمی اید غذای مانده ی دیشب را جلویش بگذارم.غذا می پزم و برای او چایی و برای خودم قهوه درست می کنم.لباس مناسبی می پوشم. عجیب دلم می خواهد به اغوشش بخزم.لبه تخت می نشینم و چهره اش را نگاه می کنم.چند موی کوتاه سفید کنار شقیقه اش را لمس می کنم."چقدر حسرت این لحظه را داشتم؟". با نک انگشتانم خط سفید دور لبش را لمس می کنم،پلک هایش تکان می خورد.پشت دستم را روی ته ریشی هایش می کشم.نفس هایش که از ریتم منظم خارج می شود می دانم هوشیار شده.لبخند می زنم خوشش امده قصد باز کردن چشم هایش را ندارد.انگشتانم را سر می دهم و همان خال قهوه ای را لمس می کنم.روی صورتش خم می شوم،لبم را به صورتش تکیه می دهم...عمیق و طولانی می بوسمش.ارامش تزریق شده به جانمرا نادیده می گیرم.کنار گوشش زمزمه می کنم

-شام درست کردم عزیزم تا میز رو بچینم بیا؟

طاقت نمی اورم چانه اش را می بوسم و اتاق راترک می کنم.

به اشپزخانه که می اید در دلم قربان صدقه اش می روم،چهره اش همان ارامش دوست داشتنی را دارد،از یاسین ظهر خبری نیست.بی حرف می نشیند.برایش غذا می کشم و رو برویش می نشینم.نگاهم نمی کند ولی من دست از تماشا کردنش بر نمی دارم.بشقابش که خالی می شود باز لبخند روی لبم می نشیند.بلند می شود تا خودش میز راجمع کند،می دانم قصد شستن ظرف ها را دارد.

-خودم می شورم خسته نیستم!

دست نگه می دارد.ان موقع ها هم هرکسی خسته بود دیگری کارش را انجام می داد و چقدر خسته نیستم های الکلی از یاسین شنیده بودم با انکه خستگی از سرو رویش می بارید ولی نمی خواست میان فشار های درسی ام کارخانه هم اضافه شود.

-ممنون!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همان لبخند شیرین روی لبم می نشیند"یاسینم همان یاسین است اشتباه نکرده امفقط زخم هایش عمیق است"

ظرف ها را می شورم چایی را برایش به حال می برم.ممنونی زیر لب می گوید.مهم نیست که نگاهم نمی کند،که نادیده ام می گیرد ، همین که هست هم برایم کافی است.کنارش می نشینم و قهوه ام را مزه می کنم،چشم می دوزم به خرس قطبی صفحه تلوزیون.کلافگی اش را حس می کنم.ان روزها که برایش چایی می اوردم،به کنارش روی کاناپه اشاره می کرد و مرا به اغوش می کشید،سرم راروی سینه اش می گذاشتم وبی مزه ترین برنامه تلوزیون لذت بخش ترین برنامه می شد.صدای تلفن خانه از افکارم بیرونم می کشد.روی پیغام گیر که می رود صدای انگلیسی دیوید می پیچد برای برداشتن تلفن قهوه را روی میز می گذارم ولی قبل از انکه بلند شوم مچ دستم را می گیرد

-الو هستی گلسا؟...

-شمارت رو از ارام گرفتم..

دستم را می کشد کنارش می نشینم

-فکر نمی کردم اینقدر زود برگردی پیش همسر سابقت..

دستش را دور شانه ام حلقه می کند وصورتم را به سینه اش تکیه می دهد

-باید درمورد یه چیزایی حرف بزنیم...ارام یه چیزایی می گفت..

بازوهای یاسین دورتنم سخت می شود،ضربان قلبش محکم می کوبد وتند می شود

-من نگرانتم دختر...تو به خیلی چیزا فکر نمی کنی ...نمی خوام اسیبی بهت برسه بهم زنگ بزن؟

قطع می شود.

-چرا درمورد بچه چیزی بهم نگفتی؟

"یاسین کوچکم را می گوید" دوباره معده ام از یاد اوری اش منقبض می شود،فشار دستش دور تنم ازار دهنده می شود.کنار گوشم می غرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-مگه بچه من نبود؟مگه پدرش نبودم؟وقتی مرد باید می فهمیدم؟

فشار بازوهایش را دور شانه ام دوست ندارم،کف دستم را روی سینه اش می

گذارم،می نالم

-یاسین؟!

صدای عصبی خفه اش اتش به جانم می کشد

-اصلا بچه من بود؟مال من بود؟

از درد سینه اش را چنگ می زنم.به عقب پرتم می کند تنم ازاد می شود ولی باروحم چکار کنم؟!

به طرف اتاق خواب می رود ودر را می کوبد.هق میزنم،همه چیز را خراب کرده ام،حتی درباره بچه خودش هم دچار شک و تردید شده.گریه می کنم... با یک اشتباه بچه گانه شیرازه ی زندگی ام را زیر سوال برده ام؟!...

ارام که می شوم یک ساعت و نیم زمان گذشته.بلند می شوم.

در اتاق راباز می کنم؛گوشه تخت پشت به من خوابیده.گیره موهایم را باز می کنم و خودم را روی تخت می کشم.دستم را دور تنش حلقه می کنم و صورتم را میان کتفش می گذارم.اهمیت ندارد که نوازشم نمی کند،اهمیت ندارد که فکرو خیال دیوانه اش کرده،مهم نیست که نیش می زند،مهم حضورش است همین! ...

صدایم گرفته می دانم بیدار است ریتم نفس هایش را از برم ولی اگر حرف نزنم دق می کنم حالم خرابتر از ان است که همه چیز را در خودم بریزم،لب می زنم

-اسمش رو یاسین کوچولو صدا می زدم...مطمئن بودم پسره..

اشکم را به پیراهنش می مالم

-با خودم فکر می کردم اگه اسمش رو یاسین بزارم مشکلی پیش نمیاد...شبی که می خواستم بهت بگم تو گفتی قراره برای سمینار برای المان و ازم خواستی کمی شیطنت کنیم...همه حواسم رفت به تو..

با پشت دست اشکم را می گیرم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-یادم رفت!

بغضم عمیق می شود

-من با...فقط چند بار دیدمش..

هق هقم را میان کتفش خفه می کنم

-فقط با تو بودم..

نمی دانم چطور بگویم که باور کند

-من هیچ وقت... کسی جز تو بهم دست نزده ..

زار میزنم

-ه..زه نیستم!

هیچ واکنشی نشان نمی دهد،هیچ واکنشی..

حلقه دستانم را باز می کنم،از تخت پایین می ایم،نگاهش می کنم .باز لبریز می شوم. من به این نادیده گرفتن عادت ندارم...،احساس می کنم اتاق اکسیژنی برای بلعیدن ندارد.کمی اب می خورم و چند مشت اب به صورتم میزنم...

روی کاناپه وسط حال دراز می کشم و کوسن را میان اغوشم محکم می کنم،چشم هایم را روی هم می گذارم بلکه این بغض رهایم کند،سعی می کنم به یاسین و ان اتاق فکر نکنم،به خانه اپرا و منظره ی بی نظیرش در شب فکر کنم، به پل بندرگاه و قدم زدن درساحل...حضورش را احساس می کنم

-هنوز حرفات تموم نشده بود؟

کوسن را بیشتر به سینه ام فشار می دهم،چشم هایم را باز نمی کنم.لب می زنم

-توی اون یک سال خوشبخت ترین زن دنیا بودم..

لحنش دیوانه ام می کند

-پس چرا رفتی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم هایم را باز می کنم میان تاریک روشن حال روی پایش روبرویم نشسته.دستم را دراز می کنم و چانه اش را لمس می کنم

-نمی تونستم توروت نگاه کنم،عذاب می کشیدم..

دستم را سر می دهم و سیبک گلویش را لمس می کنم..

-دیگه منو نمی خواستی...تو خونه نمی موندی!

-گفتم نمی خوام؟!

دستم را داخل موهایش سر میدهم وبرق قهوه ای هایش را میبینم

-همیشه هر وقت اشتباه می کردم اول ارومم می کردی بعد توضیح می خواستی..

انگشت شصتم را روی چانه اش حرکت می دهم

-منو نمی خواستی ،می دیدم که داری اب میشی من اینو نمی خواستم..

بی اراده باز چشمانم پر می شود و صدایم می لرزد اغوشش را باز می کند

-گریه نکن بیا اینجا؟!

بدون معطلی دستم را دور گردنش حلقه می کنم، بلندم می کند.

-تاوقتی تواین خونه ای حق نداری روی کاناپه بخوابی..

کنارم روی تخت دراز می کشد دستانم را از پهلویش عبور می دهم و خودم را به سینه اش می چسبانم،دستانش را دورتنم حصار می کند و ادامه می دهد

-جات اینجاست!

-تاکی؟!

مکث می کند

-نمیدونم!

سینه اش را می بوسم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دلم برات خیلی تنگ شده بود!

-...

-نمی خواهی بمونم مگه نه!؟

-...

-نباشی میمیرم!

-یه چیزی مثله خوره چهار ساله باهامه.

-من کاری نکردم..

چیزی نمی گوید،لمسم نمی کند نوازش هم، من به در اغوش بودنش هم راضی ام... همان رایحه ی خاص بینی ام را نوازش می کند.اگر هزارباز هم ان شب تکرار شود از یاسین نمی ترسم،ازارم نداده ولی تمام حس خوشایندم برای همان بار اول بوده و بقیه اش حس تحقیر بود که روح وروانم را به هم ریخته بود. حلقه دستانم را محکم تر می کنم و خودم را بیشتر به سینه اش نزدیک ، کتفش را ارام نوازش می کنم،شانه سمت راستش را می بوسم...کاش می توانستم رودروایسی را کنار بگذارم وبوسه بارانش کنم،تا تب چهار ساله ام بخوابد...صورتم را روی سینه اش می گذارم و زیر لب اسم خدا را زمزمه می کنم وبرای "همین لحظه هم شکر"

از بی محلی اش تب می کنم،نیم خیز می شوم حلقه دستش دورتنم تنگ می شود.بی اراده روی لبش خم می شوم...دستم را میان موهایش فرو می برم...فقط چند لحظه طول می کشد تا همراهی ام کند...از اینکه زخم هایش را میان رابطه یمان نمی اورد خوشحالم،لمس می شوم...،بوسیده می شوم ... و نوازش هم ... ولی تمامشان نیم ساعت طول می کشد...حسرتم نوازش می شود روی تنش،نوازشش می کنم مثل همان روزهای خودش..

-برام از ارش بگو؟

ذهنش درگیر است حتی بعد از یک رابطه گرم... خودم را مسئول حال اشفته اش می دانم،خم می شوم چشم هایش را می بوسم و صورتش را هم...دستم داخل موهایش نوازش راه می اندازد؛صورتش را میان سینه ام فرو می برد،موهایش را می بوسم از ارش می گویم ، از اشناییمان...برایش زن می شوم...مرحم می شوم...نوازش می کنم و تمام هم و غم من ایناست که ایا مرحمی هستم برای یاسینم یانه؟!...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رطوبت نفس هایش روی سینه ام و ریتم منظمش از خواب بودنش خبر میدهد...از اینکه مثل یک کودک خودش را میان سینه ام مچاله کرده به خودم لعنت می فرستم ..."حتی تصورش را هم نمی کردم که کارم باعث شود یاسینم این همه خورد شود...!"

میان خواب و بیداری صدای مکالمه اش را می شنوم

-وضعیتش رو چک کنید من تا نیم ساعت دیگه اونجام.

دست های حلقه شده اش را از دورتنم باز می کند و بالشتش را در اغوشم جا می دهد،عادتم را فراموش نکرده است.چشم های خمار از خوابم را نیمه باز می کنم.ساعت ۵صبح را نشان می دهد.هوار تاریک است واحتمال می دهم یکی از مریض هایش بد حال شده باشد.نیم خیز می شوم و ملافه را دورتنم نگه می دارم

-میری بیمارستان؟

-اره،یکی از بیمارام حاش بد شده.

پاهایم را از لبه تخت اویزان می کنم

-کجا داری میری؟

-برات صبحانه اماده کنم!

پیراهنش را می پوشد،به طرفم میاید،دستش راروی شانه ام می گذارد و مجبور به خوابیدنم می کند

-بخواب نیازی به صبحانه نیست،عادت ندارم!

"از کی به صبحانه نخوردن عادت کرده ای؟!

-ضعف می کنی؟!

-بچه نیستم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پتو را رویم می کشد

-همونجا صبحانه می خورم!

"به غذای بیرون هم عادت کرده ای؟"

****

از دیدنش ان هم در دانشگاه جا می خورم.نگاهم می کند ولی از دیدنم جا نمی خورد.نگاهم را می گیرم و سوار ماشینم می شوم.

باید از او متنفر باشم ولی نیستم هیچ حسی ندارم.بی ام و سفیدش که از کنارم رد می شود یاد یاسین کوچکم می افتم.بغض می کنم از داخل اینه به چشم هایم نگاه می کنم برق میزند

-می شناسیش؟

به ارام نگاه می کنم برای دیدنم تا دانشگاه امده

-یلداست!

چشمانش گرد می شود

-همین؟

-منظورت چیه؟

-تمام دودمانت روبه باد داده،اینقدر راحت؟

ماشین را روشن می کنم

-هراتفاقی افتاده تقصیر خودم بوده،نه این زن!

باتمسخر می گوید

-منو یاد فیلم های هندی می نداری!

-اون فقط می خواست ارش رو کنارش نگه داره،به هر قیمتی...

نفسم را با اه بیرون می دهم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-کاری که من برای یاسین نکردم و جازدم..

-باریکلا تحسینم می کنی؟

-اگه یاسین های رو از دست دادم بخاطر اشتباهات خودم بود.

صدایم می لرزد از احساساتم در رابطه با این مسئله باخبر است

-امشب رو خونت دعوتم،دو نمونه غذا میزاری جلوم با سالاد ودسر نمی خوام اون شوهره..

-ارام؟

-باشه بابا اون شوهر عزیز کردت فکر کنه کم کسی ام!

خنده ام می گیرد، میداند چطور حال و هوایم را عوض کند

-بعد اون حرفها روتم میشه بیایی خونه ما؟!

-اتفاقا امشب براش برنامه دارم!

-یاسین بد نیست هیچوقت..

-شاید چند روز موندم،فرزاد یک هفته ای رفته مشهد.

نمی گذارد غذا درست کنم.خودش دست به کار می شود و حسابی هم خودش را تحویل می گیرد.با ان دامن کوتاه و تاپ بندی حسابی در اشپز خانه دیدنی شده.

سالاد درست می کنم و دسر...به داخل حمام هلم می دهد..

خارج که می شوم با دیدن لباس روی تخت ابروهایم بالا می رود

-می پوشیش...مشکل ما زنا اینه که فکر می کنیم،تنومون فقط باید روی تخت دیده بشه...می پوشیش می خواهم دوهزاریش بیفته دیدن یه مدل از نزدیک چه حسی داره.

خم می شوم و لباس را برمی دارم "بیچاره یاسین"

صدای سلام بلند ارام را که می شنوم برق لب را روی میز می گذارم و به طرف در می روم.

-سلام اقای دکتر!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسین بهت زده را میبینم و ارام بی مغز را.یاسین به من دید ندارد.نمی دانم چرا ولی جلوتر نمی روم تا دیده شوم.لبخند به لب تماشا می کنم ...ارام به طرفش می رود

-کیف و کتت رو بده به من...راحت باش گلسا نیست رفته خرید و با این ترافیک تا یک ساعت دیگه هم نمیاد؟

دست ارام هنوز دراز است

-باشه بابا نده!

به طرف اشپزخانه قدم بر می دارد ومن از اینجا هم صدای جلینگ جلینگ خلخالش را می شنوم

-برات غذا پختم نخواستم گلسا دست بزنه که طعم غذای منم بیاد دستت!مردایی مثل تو خودشون رو عادت دادن به یه طعم، به نظر من باید همه چیز رو امتحان کنی؟!

ومستقیم به چشمان یاسین نگاه می کند.می دانم الان یاسینم درگیر این فکر است که برود یا بماند.کیف و کتش را که روی کاناپه می گذارد خیالم راحت می شود.

استین هایش رابالا می زند وبه طرف اشپزخانه می رود

-به همه که اجازه تست می دید؟

ارام کم نمی اورد به اپن تکیه می دهد وخم می شود

-فقط به اقایون دکتر!

-این مایند اوپنتون به مزاج خیلی ها خوش میاد!؟

-منم همینو می خوام اقای دکتر!

ارام ولودگی هایش را می شناسم و یاسینم را هم.به طرف کاناپه می اید کیف و کتش را برمی دارد تا برود..

-کجا دکتر؟!

-سلام خسته نباشی!

رویش را برمی گرداند و با دیدنم باز همان ارامش همیشگی در چشمانش موج میزند.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-جناب دکتر اینطوری نگاه نکن این دسرشه،بعد غذا می تونی راحت تست کنی!

می دانم برای نگاه ارامش تیکه می اندازد.به طرفم می اید و بازویم را همراه خوش به اتاق می کشد.صدای ارام تن بلند می گیرد

-چه عجلیه دکتر ناسلامتی منم اینجام!!؟

نمی دانم به لودگی ارام بخندم یا به حرص یاسین!

به داخل اتاق هدایتم می کند و در را هم میبندد.کیف و کتش را روی تخت می اندازد.همانطور که دکمه های پیراهنش را باز می کند نگاهش را هم از من نمی گیرد حتی برای یک لحظه..

-برگرد؟

-چی؟!

-میگم برگرد؟

برمی گردم فاصله را کم می کند، دستش جایی میان کتف راستم می نشیند،تکان می خورم صدایش را کنار گوشم می شنوم بدون هیچ انعطافی

-این چیه؟

-یه تتوئه!

شانه هایم را می گیرد و برم می گرداند

-کی بهت اجازه داد تتو کنی؟

-دائمی نیست حمام کنم پاک میشه!

عقب می کشد، کلافه می شود.می دانم می خواهد چیزی بپرسد.همانجا می مانم تا بلاخره به حرف می اید

-شو لباس داشتی؟

بهت زدی می گویم

-هیچوقت!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس..

نگاهم می کند تمام تنم را...سر تا پایم.بر می گردد و به طرف کمد می رود

-رنگ موهات...همون خرمایی بهتر بود..

-پوستت...سفید رو..

پیراهنی بیرون می کشد.نگاهم می کند

-بهتر بود!

غم می شوم.انتظار داشتم مثل همان روزها شوخی کند،شیطنت کند واز من تعریف ... کلمه فوق العاده و بی نظیررا بشنوم و بگوید خواستنی هستم.هیچ انعطافی در رفتارش نمی دهد.بغض می کنم،می دانم چشمانم برق می زند.همانطور که پیراهنش را می پوشد نگاهم می کند.مرا می شناسد مثل کف دستش،گلسا را از بر است،"به محبت های گاه و بی گاهش بد عادتم کرده"دیگر قرار نیست من قهر کنم تا یاسین صبور، ارام کند.کف پاهایم را حرکت می دهم.سینه به سینه اش می ایستم.لبه های پیراهن قهواه ای اش را بهم می اورم ویکی یکی دکمه ها را می بندم.نمی خواهم به رویش بیاورم که ناراحت شده ام.وقتی به حرف می ایم خودم هم از صدای گرفته ام جا می خورم.

-فردا شب..

نگاهم را به نگاه قهوه ای اش می دوزم.دکمه بعدی را هم می بندم

-مادر وپدر تو وخودم رو دعوت کنم؟

-برای دست بوسی!؟

ناباور نگاهش می کنم.دستانم روی دکمه اخر خشک می شود،یاسین را تلخ باور ندارم...می جوشد اشک را می گویم...پوستم در ان چهار سال برای ناملایمات کلفت شده برای تمامشان جز تلخی یاسین...می خواهم قوی باشم مگر نگفته ام پی همه چیز را به تنم مالیده ام.سرم را پایین می اورم.چهار قطره پشت سره هم می جوشد و یکی هم نصیب جوراب های یاسین می شود.دکمه اخر را هم میبندم.نمی خواهم به ان قهوه ای ها نگاه کنم.بر می گردم تا اتاق را ترک کنم.یک لحظه هم زمان نمی برد بازویم را می گیرد ومیان سینه اش چفت می شوم...نفس میزنم از بغضی که

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خفه ام می کند...نفس میزنم که اگر نزنم خفه می شوم...به سینه اش فشارم میدهد،بازوهایش جسمم را حپس می کند محکم؛صدای مرتعشش میان گوشم می پیچد

-هیشش!...اروم...هیششش؟!!...من اینجام...

هق هقم را میان سینه اش خفه می کنم.با صدای خفه ای زار میزنم وپیراهنش را چنگ

-من شو لباس نداشتم..

نفسم جایی میان سینه و هق هقم حپس می شود به تنش چنگ میزنم تا نفس بکشم.

-اره ... واسه دست بوسی می خوام دعوت کنم...تو که منو نمی خواستی...تو که رام نمی دادی خونه...تو که پسم میزدی...به کی می گفتم..

نفسم منقطع می شود می خواهم بگویم نمی گذارد

-هیشش اروم...باشه هر چی تو بگی؟!

از خودش جدایم می کند

-نفس بکش...گلسا؟!

نمی گوید عزیزم،نمی گوید فدای اشک هایت،نمی گوید ببخشید،نمی گوید شیرینم،نمی گوید گل من،نمی گوید بانو،نمی گوید عمر من...ترجیح می دهم در اغوشش نفس کم بیاورم.به اغوشش می خزم و همانجا اشک هایم را می ریزم.بازوهایش را دورتنم قفل می کند،نوازشم می کند ولی از زمزمه های عاشقانه اش محرومم.

****

پله ها را می کوبم،می بینمش تا مرا می بیند صورتش را بر می گرداند.صدایش میزنم

-ارام؟

جواب نمی دهد.میدانم بی فایده است.پا به اتاقم می گذارم.کیف را گوشه ای پرت می کنم.روی صندلی چرخ دارم می نشینم و کلافه داخل کشو دنبال چیزی می گردم هر چه به ذهنم فشار می

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اورم یادم نمی اد چه می خواستم،تک تک اشیای داخل کشو را چک می کنم"یادم نمی اید" با صدای در سرم را بلند می کنم.

-اجازه هست استاد؟

"فاطمه کاظمی،اشکان امیدی و رشید سماوات"می بینمشان و اه از نهادم بلند می شود.

بلند می شوم

-بیایین تو بچه ها؟

تک تک سلام می کنند. هرسه لبخند به لب دارند

-متاسفم بچه ها قرار امروز رو به کلی فراموش کردم..

طرحشان را میبینم و اصلاحات لازم را می گویم...به خودم که می ایم ساعت ۵عصر است و یک ساعت از ساعت کاریم می گذرد.بچه ها که می روند پنجره اتاق را باز می کنم.باران انقدر شدید می بارد که میدانم یک ساعت را در ترافیک می مانم.پیشانی ام را به پنجره تکیه می دهم و به حیاط بیمارستان چشم می دوزم.کم اورده ام،می خواستم همه چیز را درست کنم،استرالیا که بودم فکر می کردم با برگشتنم همه چیز را درست می کنم..ارام بخاطر ان شب و گریه ام هر چه را که نباید بار یاسین کرد،می خواستم ارامش کنم که تمامش کند ولی عصبانی شد و خانه ام را ترک کرد.

شام مهمانی ام با خانواده هایمان یاسین به صراحت گفت که اگر به تفاهم نرسیم سه ماه که تمام شود جدا می شویم.عملا گفته بود خودش و زندگی اش را درگیر رودروایسی نمی کند.کسی حرفی نزده بود چه حرفی می زدند.چه داشتند که بگویند؟!

اینکه گلسا چهار سال زندگی و شوهرش را رها کرده،ان هم از نظر خانواده فرهنگ نیا"بی دلیل" حالا برگشته و ادعا می کند می خواهد زندگی کند؟! مگر زندگی زنا شویی مسخره است که هروقت دلت کشید بروی و هر وقت دلت کشید بمانی؟! پدر و مادرم از اشتباهم خبر دارند و نه رویی برای حرف زدن.

یاسین فاصله می گیرد،نادیده ام می گیرد و سعی می کند تا می تواند خانه نباشد.شیفتش را عوض کرده و اواخر شب به خانه بر می گردد. روزها هم در مطبش می ماند.هر روز صبحانه اماده می کنم ،نمی خورد "می گوید عادت کرده!" ناهار وشام را هم اکثر اوقات بیمارستان خورده. راضی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ام؟! ... نه راضی نیستم،به اینکه نه دارمش نه ندارمش!...من به این داشتن ها و نداشتن ها راضی نیستم...توقع بخشیده شدن ان هم به این سرعت را ندارم ولی فاصله گرفتن هم نمی خواهم...می خواهم بگذارد کنارش باشم،حرف بزنیم...از هوای سرد بارانی نفس می گیرم...باید به خانه بروم ...پنجره را می بندم.برگشتنم مساوی می شود با دیدن ارش و پوشه سفید درون دستش.

باصدایی که خودم هم نمی دانم چطور از گلویم خارج می شود می گویم

-تو اینجا چیکار می کنی؟!

ازروی مبل چرمی بلند می شود و پوشه ی سفید را روی میز می گذارد

-در زدم ،صدات کردم چند بار...

مکث می کند

-می خواستم بدونم تا کی می خواهی از اون پنجره به بیرون زل بزنی!

پالتویم را می پوشم و کیفم را بر می دارم

-تموم شد!

-گلسا؟!

نگاهش می کنم،خوش قیافه و جذاب است فکر می کنم ان موقع همین ویژگی ها باید جذبم کرده باشد.لب می گشاید

-مشکلی پیش اومده!؟

سوییچ را برمی دارم و داخل کیفم می اندازم

-اره!...چهار سال پیش!

نگاهش را می گیرد و به طرف پنجره می رود همان جای من!

-فکر می کردم وقتی برگردی همه چی عوض میشه...می تونیم باهم زندگی کنیم...همون چیزی که می خواستیم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفس می گیرد.نه لحنش و نه رفتارش زننده است،دردو دل می کند می دانم حداقل کاری که می توانم برای ارزوهایش بکنم گوش دادن به حرف هایش است.

-یه خانواده باشیم،بچه داشته باشیم و مطمئن بودم کنار تو خوشبخت می شدم..

-اگه اون موقع نمی رفتی شاید الان همه چیز اونطوری که می خواستی بود.

بر نمی گردد

-اره!...نباید میرفتم!

-تو این سالها همه چی عوض شد،زندگی همیشه اونطور که ما می خواهیم پیش نمی ره؛گاهی یه اشتباه همه چیز رو خراب می کنه..

بر می گردد

-پشیمون شدم!

-من هم پشیمون شدم...نباید بهت وکالت می دادم،نه اسم حسم به یاسین رو می دونستم و نه خاطره ای که از تو داشتم...بچگی کردم تاوانش رو هم هنوزم دارم میدم..

-من هم تاوان دادم،زندگی با زنی که دوستش نداشتم،٦سال از بهترین سالهای زندگیم،روزایی که باید با تو می گذشت.

بر می گردد و دوباره به حیاط بیمارستان زل میزند

-هر دومون باختیم!

باحسرت می گوید

-نباید می رفتم!

-ولی رفتی و گلسا با من ازدواج کرد؟...می تونم دلیل حضورتون رو تو اتاق همسرم بدونم؟؟

می ایستد!چیزی از مری ام می سوزد و داخل معده ام می نشیند در را میبندد و من یاسین را اینقدر عصبانی ندیده ام.

-یاسی..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می توپد

-باتو بعدا حرف میزنم؟؟

شقیقه هایش سرخ شده ومن نه این حالت یاسین را دیده ام و نه می توانم واکنشش را پیشبینی کنم.ارش اما خونسرد بر می گردد

-چرا عصبانی هستید دکتر فرهنگ نیا..

به پوشه سفید اشاره می کند

-من فقط اومده بودم گزارش خرابی های دستگاهای بخش اطفال رو بدم؟

به خودم که می ایم ارش محکم به دیوار می خورد.هیی خفه ای می کشم.تمام تنم قلب می شود و پمپاژ می کند.یقه اش را انقدر محکم چنگ زده که نمی تواند تکان بخورد.صورتش را نمیبینم ولی غریدنش را چرا.

-فکر می کنی من احمقم؟؟

پاهای به زمین چسبیده ام را تکان می دهم ارش سعی می کند یقه اش را ازاد کند

-یاسین جان؟!

-برو پایین تو ماشین؟؟؟

لحن عصبی و در حال انفجارش و نگاه به اتش نشسته اش اجازه نمی دهد بمانم.بیرون می روم ودر راهم میبندم.به راهرو خالی نگاه می کنم.می خواهم همانجا دم در بمانم.نمیدانم این همه عصبانیت برای چیست.یاد نگاه یاسین که می افتم پای لرزانم را به طرف اسانسور حرکت می دهم.خدا خدا می کنم یاسین ناشناخته داخل اتاق ابروریزی راه نیندازد.

کنار ماشینش می مانم تا بیاید.هوای پارکینگ سرد است و زانوهایم هم می لرزد.ماشین خودم طبقه بالاست.لبه پالتویم رابهم نزدیک می کنم.نمی دانم این لرزش از کجا می اید.۵دقیقه می شود ده دقیقه ومن می ترسم پاهایم مثل گذشته خشک شود.می ترسم یاسین دیوانگی کند،نگاهم را از در پارکینگ بر نمی دارم.یقه کت اسپرت مشکی اش را مرتب می کند و به طرفم می اید.ومن نمی دانم یاسینی که از من فاصله می گیرد چرا باید موقع حضور ارش به اتاقم بیاید؟ فقل را می زند

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سوار شو؟؟

این لحن دستوری وسرد را نمی شناسم،یاسین دستور نمی داد،پیشنهاد می داد و نظرم را می پرسید.می لرزم و پالتویم کفایت نمی کند.پاهایم را کف ماشین سفت می کنم تا لرزشش پیدا نباشد.دستش را به طرف بخاری میبرد ومن لکه کمرنگ خون را روی برامدگی انگشت میانی اش میبینم.

-یاسین..

-هیسس؟؟؟خونه حرف میزنیم!

لال می شوم ومن به جرم گناه نکرده ام بغض می کنم،بغضم میان گلویم اضافه وزن می اورد.سرم را برمی گردانم و نگاهم را به قطره های ریز ودرشت روی شیشه می دوزم.حرف هایم را برای توجیه حضور ارش در اتاقم در ذهنم مرور می کنم.

کلید می اندازد ودر را تا انتها برای ورودم باز می کند.قدم بر می دارم تا به حمام پناه ببرم گریه کنم تا سبک شوم تا حرف بزنم..

-کجا؟؟؟گفتم بری؟؟؟

جایی وسط حال خشک می شوم.یاسین داد نمی زد! کتش را در می اورد و گوشه مبل پرت می کند

-اون مرتیکه تو اتاقت چیکار داشت؟؟

با صدای تحلیل رفته ای نامش را صدا میزنم

-یاسین؟!

فریادی که می زند رعشه بر تنم می اندازد

-زهر مارو یاسین جوابم رو بده؟؟؟

چند قدم بینمان را بر می دارد ودرست روبرویم می ایستد

-مگه نگفتم دوروبرت نبینمش؟؟

دهان باز می کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من...اون..

-بهت گفتم دوروبرت باشه راحت نمی گذرم نگفتم؟؟؟داشتی چه غلطی می کردی باهاش تو اتاق؟؟

جمله اخرش خارج از گنجایشم است وبعدی اش

-که هردومون باختیم،ها؟؟؟

مثل خودش داد می زنم

-بس کن وقتی چیزی نمی دونی هیچی نگو؟؟

-فکر می کنی من احمقم،حرفای عاشقانتون رو تو دفترت میزنی؟؟!

لبریز می شوم از یاسینی که دوهفته است خون به دلم کرده

-حرف می زنم،هر کاریم بخوام می کنم،تو که منو نمی خواهی تا سه ماه دیگه تمومه مشکلت چیه؟؟!

اولی را حس نمی کنم،دومی را هم منگ هستم...بازویم را چنگ می زند سومی می سوزند و چهارمی ... صدای صوت ممتدی داخل گوشم می پیچد...

فقط می توانم کف دست ازادم را روی گونه ام بگذارم داغ است می سوزد"ذهنم شروع به پردازش می کند...یاسین به من سیلی زده ان هم چهار تا"

-داری چه غلطی می کنی؟؟

دستش را بالا می برد،چشم هایم را میبندم ومنتظر فرود امدن دستش می شوم.حلقه اشک از گونه های ملتهبم سر می خورد، دستش فرود نمی اید وقتی به حرف می اید صدایش دورگه شده

-تمام مدت مثل ادم باهات برخورد کردم چون فکر می کردم لایقشی،زدم چون اگه از اول این کارو می کردم جرات نمی کردی هر غلطی می خواهی بکنی؟؟!

شوکه وارده خارج از توانم است.خم می شوم و چیزی را چنگ میزنم شاید کیفم است شاید چیزه دیگری...از جلوش که رد می شوم بازویم را چنگ میزد تحمل ماندن ندارم

-کجا؟؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-جهنم؟؟

بازویم را می کشد و به طرف اتاق خواب می برد به داخل پرتم می کند

-جهنم اینجاست؟؟

زار میزنم

-می خوام برم برو کنار؟؟

-اتفاقا اشتباهت همین جاست،هیچ قبرستونی نمیری؟؟...هنوز نمردم که نصف شب هر جا دلت خواست بری؟؟!

****

****

با چشمانش دنبالم می گردد،روی تخت می نشیند و نخ سیگار را بیرون می کشد

-می کشی؟!

حتی صدایم بالا نمی اید که جوابش را بدهم.به سیگار و پاکتش اشاره می کنم هردو را به دستم می دهد.نخ بیرون کشیده اش را هم می گیرم و هرسه را داخل کیفم هل می دهم

-چرا ترک نمی کنی؟

-یه جوری می گی انگار من همیشه می کشم؟...هروقت حالم بگیره یه نخ دود می کنم!

می دانم حال گرفته اش اینبار بخاطر من است.

-نه که همیشه تو دلت عروسیه؟!

-دو هفته اس لب نزدم!

...-

-نظرت با یه سفر چیه،بریم سیدنی هم تو سارا رو ببینی هم یه حال و هوایی عوض کنیم؟

نگاهش می کنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-...

کلافه بلند می شود و کنارم روی زمین تکیه به دیوار می نشیند

-چرا همون دیشب نیومدی؟!

-نذاشت!

-دست و پات رو که نبسته بود،می اومدی؟!

-حتی اجازه نداد تنها بمونم!

-یعنی چی با چماق بالای سرت بود؟!

"ارام و لودگی اش تمامی ندارد"

-نه!...تا صبح..

بغض می کنم،تمام دیشب را مجبورم کرده بود در اغوشش بخوابم،ساعت ها میان اغوشش بی صدا اشک ریخته ام،اجازه نداده تکان بخورم.وقتی از نخوابیدن در اغوشش امتناع کرده بودم با تحکم گفته وبود"زنش هستم و تا وقتی او اجازه ندهد حق ندارم از خواسته هایش امتناع کنم".ساعت ها بیدار بودم و او هم.

-تا صبح چی؟!

-بغلش بودم؟

-چی؟؟؟

بلند می شوم

-عصر کلاس دارم ساعت چنده؟

-صبر کن ببینم،یعنی چی؟!هر چی از دهنش در اومده بارت کرده،کتکت هم زده بعد بغلت کرده!!

به طرف دستشویی می روم،شیر اب را باز می کنم و اشک چشمانم با اب توام می شود."کاش بداند درد من هم همین است!" دنبالم به طرف اتاق می اید.

-بر می گردی تو اون خونه!؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مانتو شلوار رسمی سورمه ایم را از روی تخت بر می دارم.

-اره برمی گردم!

-به چه قیمتی؟!

کلافه دکمه های مانتویم را بهم میزنم

-به قیمت تمام اون یک سال زندگی مشترک و قبلش و تمام این چهار سال!

پوزخند میزند توجیه نمی شود.

-احساس می کنم عقلت رو از دست دادی،کور شدی نمیبینی باهات دیشب چیکار کرده!؟

"یاد صبح می فتم و بوسه های ریزی که به خیال خواب بودنم به صورت و تنم نشانده بود!"

مقنعه ام را می پوشم

-دوسش دارم،دوست داشتنم نه هوسه نه توهم،دلگیرم درست،بهم سیلی زده درست،تندی کرده می دونم..

داد می زند

-خب چرا؟؟

-واسه اینکه از دوازده سالگیم تو بدترین لحظه های زندگیم مثل یه دوست،مثل یه ادم همیشه کنارم بوده بدون اینکه ببینمش؛خیلی وقتها از خواسته های خودش گذشته بخاطرمن،تمام احساسش، تمام زندگیش رو خرج من کرده...منه از دنیا بیخبر...باهاش زندگی می کردم ...خوشبخت بودم ...ارامش داشتم ...عشق داشتم...توی اون چهار سالی که استرالیا بودم حتی می دونست کجا زندگی می کنم،با کی هستم،...

بی رمق روی تخت می نشینم

-هر ماه به اسم نفقه به حسابم پول واریز می شد،حتی اون موقع هم بی خیالم نبود،مرد بود حمایتم می کرد؛کدوم مردی وقتی زنش اون کار رو باهاش می کنه بازم فکر اینه که زنش جاش اون سره دنیا راحته یانه؟با کدوم پول قراره زندگی کنه؟جایی برای زندگی داره یانه؟...فکر می کنی وقتی اومدم سیدنی همه چیز از قبل اماده بود؟ من حتی جایی رو نداشتم که شب رو بگذرونم...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ارامتر می شوم نفس می گیرم

-یکی از اشناهای دوستش اومد پیشم"فقیهی"رو یادته؟، بهش گفته بود بگه از دوستان شوهر یسراست...از طریق اون تو یه محله خوب خونه پیداکردم،برام به اسم خواهرم پول فرستاده بود که اواره نباشم،پارسال وقتی می خواستم پول رو به یسرا برگردونم گفت کار یاسین بوده به خودش بده! حتی اون موقع هم نگرانم بود...خانوادم با خیال اینکه بورس شدم و دارم میرم رهام کردن اون دانشگاه فقط به دعوت نامه همکاری فرستاده بود...

ارایش کم رنگی برای محو کردن کبودی گونه ام روی صورتم می نشانم،کیف و پالتویم را برمیدارم،بیرون میزنم و هوای سرد برفی را نفس می کشم.

شب که به خانه می روم"یسرا"امیر شوهرش"دو خواهر زاده و"صبا و فرشید" و دختر کوچکشان را در خانه ام می بینم.شوکه می شوم. داماد هایمان بلند می شوند و من هنوز ار حضورشان شوکه ام.یسرا و صبا که با ان پیشبند از اشپزخانه بیرون می ایند دیگر جایی برای شرمندگی نمی ماند.با همه احوال پرسی می کنم خواهر زاده هایم را می بوسم و خواهرهایم را در اغوش می گیرم.یسرا دستم را می گیرد و به طرف اشپزخانه می کشد

-چرا هرچی زنگ می زدم جواب نمی دادی؟!

نگاهم را از قابلمه های روی گاز می گیرم

-معذرت می خواهم این مدت اونقدر سرم شلوغ بوده که نفهمیدم تلفن خونه رو چک کنم،خط مبایل رو هم عوض کردم.

به صبا نگاه می کنم و سبد کاهوی جلویش

-والا تو که اصلا مارو حساب نمی کنی،انگار نه انگار خواهرتیم،نه به دیدنمون میایی نه پیدات میشه که ما بیاییم!

یسرا دراغوشم می گیرد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نمی دونی چقدر برات خوشحالم که قرار نیست طلاق بگیرین!

چیزی محکم به پایم می خورد،"پریسان"کوچک است می خندد و زانویم را محکم می چسبد.خودش را از "اتنا"پنهان می کند

صبا-اتنا خاله برین بیرون اینجا خطرناکه،تو حال بازی کنید؟

همانطور که پالتویم را در می اورم با شرمندگی می گویم

-می دونم،حق دارید..

یسرا دستش را روی گونه ام می کشد.پوست برنزه ام به دادم می رسد تا کبودی اش محو باشد

-خیلی خشکل شدی، هفته دیگه باصبا میریم ارایشگاه منم می خوام برنزه کنم امیر دوست داره،باید یه سرم متخصص تغذیه بزنم چاق شدم!

به طرف در هلم می دهد

-برو لباست رو عوض کن یاسین رو فرستادم دوش بگیره،بنده خدا خیلی خسته بود!

به طرف اتاق می روم در را باز می کنم در حال خشک کردن موهایش است،دلم می خواهد مثل بچه ها قهر کنم! سلام زیر لبی می گویم و جواب اهسته ولی نگاه خیره اش را تحویل می گیرم.نگاهش نمی کنم لباس هایم را ازتنم می کنم.به طرف کمد می روم سنگینی نگاهش همراهم است.نمی دانم چرا ولی دوباره سینه ام سنگین می شود وچیزی میام گلویم می نشیند.لباس مناسبی را از میان لباس هایم روی تخت می اندازم.به طرف حمام میروم.پیراهنم راکه ازتنم بیرون می اورم در حمام باز می شود.باز هم نگاهش نمی کنم.شیر اب گرم وان را باز می کنم تا وان پرشود.شامپوی بدن را داخل وان خالی می کنم.

-چرا تماسام رو جواب نمی دادی؟!

...-

گیره موهایم را باز می کنم و سرم را تکان می دهم.صدایش ملایم است برعکس دیشب ولی انعطافی ندارد.بقیه لباس هایم را در می اورم و داخل وان می شوم ولی هنوز نگاهش نمی کنم

-می تونستی حداقل جواب تماس های خواهرت رو بدی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-...

قدم هایش را حس می کنم،کنار وان روی پا می نشیند.چانه ام را که میان انگشتانش می گیرد به قهوه ای هایش نگاه می کنم ولی تنها چیزی که عایدم می شود تصویر محوی از او پشت حلقه اشک هایم است.خم می شود چشم هایم را میبندم،گونه ام همان که دیشب کوبودش کرده...لبش را می گذارد... ونمی دانم خودش هم می داند که چقدر با این کارش ارامش به جانم تزریق می شود یانه! دور نمی شود رطوبت نفسش را روی پوستم حس می کنم

-بیا بیرون شب حرف میزنیم..

تمام فکرم درگیر یاسین است.تمام شب را کنارش نشسته ام،کمکم کرده تا از مهمان ها پذیرایی کنم.

یسرا و صبا هردو گله می کنند ومن فقط گوش می دهم.برعکس من هردو خانه دار هستند،فرق می کنم با هردویشان؛شاید اگر یاسین با صبا ازدواج می کرد خوشبخت بود.

پروشا بازیگوشانه روی پایم می نشیند و دستش را دور گردنم حلقه می کند. می بوسمش دوست داشتنی تراز کودکی اش شده.

-خاله چرا صورتت کبود شده؟!

یسرا- راست میگه گلسا منم از وقتی دیدمت احساس می کنم کبود شده!

سکوت می شود، همه به من نگاه می کنند،حتی یاسین که مشغول صحبت با فرشاد و امیر است.

-اینا خاله ببین؟!

دستش را روی گونه ام می کشد از درد صورتم را پس می کشم،سعی می کنم عادی باشم اما صدایم لرزش کمی دارد.

-چیزی نیست یه مشکل پوستیه!

نگاها اقناع نمی شوند.یسرا و صبا نگاهی بهم می اندازند و من برای خلاص شدن از این نگاه ها به طرف اشپزخانه می روم تا چایی بیاورم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به اشپزخانه که می رسم دستم را به لبه میزغذاخوری تکیه می دهم می لرزم.باهمان لرزش محسوس چایی ها را داخل لیوان می ریزم.

یسرا-کاریاسین نیست! چون هیچوقت دست رو کسی اونم تو بلند نمی کنه؟!

دلم می خواهد بغضم را رها کنم.چانه ام را می گیرد و به طرف خودش هدایت می کند،چقدر شبیه مادر است!

-چیزی شده گلسا؟!

نگاهم را می گیرم وبه فنجان ها می دوزم

-تو که یاسین رو می شناسی دست رو کسی بلند نمی کنه!

-می دونم کار یاسین نیست، بابا زده؟!

"کاش پدر می زند"

لبخند روی لبانم می نشانم تا فکرش را منحرف کنم

-چیزی نیست یه تصویه حساب قدیمی با یه دوست این کارو کرد!

سینی چایی را به دستش می دهم تا ادامه ندهد

-یلدا؟

-یسرا!...نمی خوام در مورد این مسئله صحبت کنم؟

-غلط کرده دختره بی خود،چرا ازش شکایت نمی کنی؟

-چیزی نیست یسرا جان بریم پذیرایی.

از بیمارستان زنگ می زنند و یاسین مجبور می شود برود.نیم ساعت بعد مهمانها هم می روند.خانه را مرتب می کنم وظرف ها را می شویم تا برگشتن یاسین کارم تمام شده باشد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کارم تمام می شود ولی یاسین هنوز نیامده.خسته از سوزش کف پاهایم گوشه حال رو به درخانه می نشینم تا برگردد"گفته است حرف بزنیم".نگاهم روی عقربه های ساعت خشک می شود و اونمی اید.

خسته ام همانجا به پهلو دراز می کشم،بازویم را روی زیر سرم می گذارم و پلک هایم سنگین می شود...

تخت خواب که می لرزد نیمه هوشیار می شوم.انقدر خمار خوابم که نمی دانم کجا هستم.گیره موهایم باز می شود،تخت تکان می خورد ومن باز هوشیار تر می شوم.چشم باز می کنم و یادم میاید منتظر یاسین بودم،نیم خیز می شوم و یاسین را درحال گشتن میان کمد لباس ها میبینم.نگاهی به خودم می اندازم لباس شب مهمانی را برتن ندارم.برمی گردد ولباس خواب مراهم به دست دارد.نزدیک می شود و دستش را روی سینه ام می گذارد تا دوباره بخوابم.تنم سنگینی می کند.مرا می شناسد فکر می کند هنوز مثل همان روزها هستم واین نیم خیز شدن هم دلیل بر هوشیاری ام نیست ،خواب سنگینی دارم ویاسین این را خوب میداند.به خواسته اش تن می دهم و دراز می کشم.می خواهد لباس را تنم کند.بازویش را می گیرم و به طرف خودم می کشم.

-چرا دیر اومدی! گفتی حرف می زنیم؟!

بی توجه به حرف هایم لباس را تنم می کند،صدایش می زنم

-یاسین؟!

خم می شود و دستش را روی پیشانی ام می گذارد.فاصله می گیرد نیم خیز می شوم تا نگذارم برود.می رود و دست من میان هوا می ماند.

جسمی را جلوی لبم احساس می کنم و بعد سردی لیوان را.قرص را می خورم نمی دانم چیست و برای چه به خوردم می دهد.بازویش را چنگ میزنم مخالفت نمی کند وکنارم دراز می کشد،خودم را در اغوشش جا میدهم و بوی تنش را نفس می کشم.دستش را میان کتفم فشار می دهد تا به تنش بچسبم،شانه اش را می بوسم.تنش مثل همیشه نیست سرد است.کف دستم را روی سینه برهنه اش می کشم

-تنت چرا سرده،مریض شدی یاسین؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

می خواهم فاصله بگیرم تا صورتش را ببینم ولی بازوهایش را دور شانه ام محکم می کند و مانع می شود.

-...

-جائیت درد می کنه؟

لب هایش را روی موهایم حس می کنم و نوازش ارام ولی مداومش را"نوازشم میکند"

-چرا حرف نمی زنی؟

تغلا می کنم تا خودن را ازاد کنم،بوسه های ریز و سردش را روی گردنم حس می کنم.

-تب کردی یاسین فدای هزیون گفتنت.

-گفتی حرف می زنیم،بزنیم؟

انگشتانش که میان موهایم می خزد لب می زنم

-چرا منو زدی؟

بغض صدایم رادوست ندارم.

گونه هایم را می بوسد چند بار و چندین بار،بوسه هایش گرمم می کند

چندکلمه می گویم ولی نمی دانم چه گفته ام

-چرا دیگه دوسم نداری یاسین؟

وقتی لب می زند صدایش می لرزد

-دارم عزیزم...دارم..

-پس چرا ازم فاصله می گیری،نمی بوسیم،نوازشم نمی کنی؟

بوسه ها و نوازش هایش میان تب و خال خرابم گم می شود.حالم خراب است این تب های عصبی هدیه چهار سال غربت و تنهاییم است؛هدیه بی یاسین بودن..

-چرا نیومدی دنبالم،همیشه منتظرت بودم؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نمی دانم چرا حس می کنم صدایش بغض دارد

-اومدم عمرم...چرا می لرزی؟

-نیومدی تا همه روزام بدون تو شب شد و همه شبام بدون تو روز؟

احساس گرما می کنم ولی باز هم به تنش چسبیده ام ،از من که جدا می شود توان مانع شدن را در خودمم نمی بینم

-می گفتی دوسم داری...می گفتی عشق یاسینی...می گفتی نفس یاسینم...نفست بودم که ولم کردی؟

نور چراغ اتاق روشن می شود،چشم های بسته ام واکنش نشان می دهند،دستم می سوزد،بوی الکل میان بینی ام جا خوش می کند.صدایش را می شنوم انگار که با خودش حرف بزند

-نفسمی که نتونستم ازت بگذرم وگرنه باید اول تو رو می کشتم بعد خودم رو..

-دلم گلسا گفتنت رو می خواست...دلم تورو می خواست..

دستش روی پیشانی عرق کرده ام می نشیند

-تبت چرا بالا میره؟

****

****

چشم که باز می کنم شقیقه هایم تیر می کشند،اجبارا چشم هایم را می بندم،بوی الکل را حس می کنم بعد از این همه سال بوی بیمارستان برایم قابل تشخیص است.چشم باز می کنم و ارام را کنار پنجره می بینم.نیم خیز می شوم،صدای تخت باعث می شود برگردد،نوره پنجره چشم هایم را می زند.پرده را کمی می کشد و به طرفم می اید.چهره اش گرفته است.به طرف یخچال می رود وبا کمپوت اناناسی برمی گردد.کنارم می نشیند و کمک می کند نیم خیز شوم.کمپوت را به طرف دهانم می گیرد

-دستور یاسینته؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لب هایم را باز می کنم وتازه متوجه کبودی روی مچش و چسب زخم روی شقیقه اش می شوم.دستی که به طرفم میاید را پس می زنم،هنوز شقیقه هایم تیز می کشد

-ارام؟

نگاهم را روی اجزای صورتش می چرخد.ظرف کمپوت را کنار می گذارد و روی صندلی کنارم می نشیند.این چهره از ارام رامی شناسم بغض دارد.

-یاسین اتاقه عمله یه مورد اورژانسی داشت.

نگاهم را برنمی دارم چانه اش می لرزد،صورتش را سمت دیگری می گیرد تا حلقه نشسته میان چشم هایش را نبینم

-می خوام برگردم!

همین یک جمله کافی است تا فرو بریزد

-دیوونه شدی؟

تلخ می خندد،صورتش را برمی گرداند و اشکش را می گیرد

-دیروز برای طلاق اقدام کردم،دنبال کارام که برگردم!

"خدای من یعنی اینقدر از حال و روزش بی خبر مانده ام؟"

-چندروز پیش مادر فرزاد اومد خونم ...عمو تهدید کرده برگردم همونجایی که بودم،کل صالح ها بسیج شدن...

بغضش می ترکد

-دیروز یه ماشین نزدیک بود زیرم بگیره!

-داری فرار می کنی؟

میان اشک هایش می خندد،عصبی می خندد

-برای کی بجنگم؟برای فرزادی که دوهفته اس معلوم نیست کدوم گوریه؟

اشک هایش باز هم می جوشد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-گفت تنهام نمی زاره...پشتم رو خالی نمی کنه..

...-

-دیشب یاسین بهم زنگ زد گفت تب کردی وتبت هم پایین نمیاد،می پرسید قبلا هم اینطوری شدی یانه؟نگران بودم اومدم خونت...توی اتاق بالای سرت بود..

بغضش را قورت می دهد

-مثل همیشه هزیون می گفتی...داشت قربون صدقت می رفت...می خواستم ببینم می خواد تا کی ادامه بده..

اشک می ریزد ، باز هم

-فکر می کنی همه مثل یاسینتن؟!

-فرزاد نمیذاره بری؟

بلند می شود

-اره معلومه یه هفته اس ازم خبر نگرفته...بهت حسودیم شد...کاش منم یه یاسین داشتم...همه دیوونه گی هاشم به جون می خریدم

ان طرف تر روی کاناپه می نشیند

-میرم ...بهتره،واسه همه بهتره؟

-فرزاد چی؟!

-یه عمره نداشتمش ،نبود، بقیه روزام هم روش..

سنگین نفس می گیرد

"باید با فرزاد حرف بزنم ارام دیوانه را می شناسم"

در باز می شود و با دیدنش اضطراب به جانم چنگ می اندازد.

خودش را کنار تختم می رساند.سلام ارامی می دهد.برعکس من ارام است.لکه کوچک بنفش رنگی میان بینی و لبش رنگ انداخته.پرونده را از بالای تختم بر می دارد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-الان شنیدم اینجایی!

نگاه سبزش مظلوم تر از همیشه به نظر می رسد،دهان باز می کنم تا بگویم برود ولی کلمات کنار هم نمی شینند.نگاهش را از پرونده می گیرد

-تب عصبی!؟

نیم نگاه ارام را میبینم و بی خیالیش را

-چیزی نیست،خواهش می کنم از اینجا برو؟

-جناب دکتر محض اطلاعت که تا اینجا اومدی...تب عصبیش بخاطر یاسینه،چهار تا سیلی هم نوش جون کرده..

اخم ارش درهم می شود"کاش برود"

-بخاطر حضور اون روزت تو اتاقش بود ...یادته که؟!

-ارام؟؟

-راست میگه؟!

-نه!بس کن ارام؟

-حالا فکر نکنی بخاطر اون چهار تا سیلی و پنج تا داد به این روز افتاده...سو تفاهم نشه!؟...بخاطر اینه که گلسا عادت نداره یاسین رو این مدلی ببینه...بد عادت شده یاسین همیشه اروم باشه و عاشق!...لوسش کرده دیگه تب کرده..

"این را که دروغ نمی گوید یاسین لوسم کرده.نکرده؟!"

-جناب چهار سال اونور بود ادعای عاشقیت می شد یه تک پا می اومدی ماهم مستفیض می شدیم،بیا صاحابش اومد!

-فکر می کنم قبلا هم درمورد حضورتون توی اتاق همسرم هشدار داده بودم؟!

"همین را کم داشتم"

-من برای عیادت یه اشنای قدیمی اومدم فکر نمی کنم ایرادی داشته باشه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نزدیک می شود یاسینم خسته است،این را از رنگ پریده و چشمان سرخش می فهمم امامهمتر از همه ان عصبانیت خفته میان صدایش است.

-نمی ترسی برات دردسر درست کنم؟!

-منو از چی می ترسونی دکتر فرهنگ نیا؟از بیمارستانی که بیشترین سهام دارش عموی منه؟؟

سینه به سینه هم می ایستند،باالتماس به ارام نگاه می کنم،با تفریح به هر دویشان نگاه می کند

-از اینکه از موقعیتم استفاده کنم و از این بیمارستان بندازمت بیرون؟؟

-یاسین جان!

-از بیمارستان انداختی بیرون می تونی از زندگیتم بندازی بیرون؟؟!

انقدر محکم به شکمش مشت می کوبد که تمام تنم به گرمایی حمله ای دچار می شود،یقه اش را می گیرد.ارام با ترس بلند می شود

"ارش بدترین حرف را میزند"

می خواهم بلند شوم بلکه جدایشان کنم قبل از انکه ابرو ریزی راه بیفتد،بدنم بخاطر تزریقات دیشب کرخت است و شقیقه هایم تیر می کشد.با صدای خفه ای میتوپد

-خفه شو اشغال؟؟؟

ارش همانطور که تقلا می کند پوزخند میزند

-چیه؟اینطوری مردونگیت رو به همسرت نشون میدی،بهش شک داری ولش کن طلاقش رو بده؟؟

می غرد

-به تو هیچ ربطی نداره من بازنم چیکار می کنم؟؟

پاهایم را از تخت اویزان می کنم باید جدایشان کنم

-هی هی اقایون...بسه از عربده هاتون فهمیدیم دوتاتون مردین!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خودش را به زور وسط هر دویشان جا می کند،اگر فرزاد در این حال ببینتش خونش حلال است،یاسین معذب می شود و پس می کشد.ارام مهلت نمی دهد بازوی ارش را می گیرد و همراه خودش به بیرون هل می دهد.

نگاه دلخور و عصبی یاسین مرا نشانه می رود،کلمه ای برزبان نمی اورد نگاهم می کند صدایش میزنم ولی بی توجه بیرون میزند.

از تخت پایین میایم گلویم می سوزد "گناه من این وسط چه بود که دلخوری نگاهت دلم را بسوزاند؟" لباس هایم را از داخل کمد بیرون می کشم و می پوشم.روی تخت می نشینم اشک هایم را پس میزنم و باز کلافه از تخت پایین می ایم

-برای چی داری میایی پایین؟؟

از عصبانیتش واهمه دارم پاهایم را بالا می کشم.هنوز رگ به ورم نشسته گردنش به حالت عادی برنگشته.نزدیک می اید و پتو را رویم صاف می کند،می توپد

-برای چی وقتی میاد تو اتاقت نمی ندازیش بیرون؟؟؟

-بهش گفتم بره؟!... یاسین عزیزم از تو یخچال کمی اب بخور؟!

صاف می ایستد،بغض می کنم

-اروم میشی!...اصلا خودم میارم..

پتو را کنار میزنم

-کجا؟؟؟

مظلوم می شوم این لحن تلخ را دوست ندارم

-اب بیارم،یه چیزیم بدم بخوری رنگت پریده!...بمیرم نخوابیدی نه؟!

نگاهش ارام می شود،کنارم گوشه تخت می نشیند

-دیشب چرا تب کردی؟

-عادت دارم!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دست های مردانه اش را می گیرم وموهای روی دستش را نوازش می کنم ادامه می دهم

-بریم خونه؟ یه چیزی درست می کنم بخوری دیروز هم شیفت بودی نخوابیدی،بخواب باشه؟!

نگاهش را از انگشتانم که روی دستش است می گیرد وروی مردمک چشم هایم ثابت می ماند

-چند وقته عادت کردی؟!

نگاهم را به یقه پیراهنش می دوزم

-از وقتی که رفتم...اونجا دیگه بدنم خشک نمی شد...تب می کردم

نک انگشتانش را روی گونه ام می کشد،به چشم هایش خیره می شوم،نگاهش ارام می شود می شود همام یاسین ارام خودم

-نمی خواستم بزنمت!

-اما زدی!

نگاهش را می گیرد کلافه می شود،میدانم عذاب می کشد،دستی که انگشتانم نوازشش می کند را مشت می کند

...-

-من با زدن پا بندت نشدم که با زدن پا بندت بمونم..

-اشتباه کردم ببخشید!

-یاسین اشتباه نمی کرد!

نگاه قهوه ای اش روی صورتم می نشیند

-از من بت ساختی؟!

جلو می کشم وکف دستم را روی ته ریشی کوتاهش می کشم،چشمانش را می بندد

-تو هم از من بت ساختی!

...-

نگاه دانلود
www.negahdl.com

صورتش را برمی گرداند و کف دست هایم را می بوسد،جان می گیرم زنده می شوم..

-کی یادت داد؟!

چشم های بسته اش را لمس می کنم

-تو!

زمزمه می کند

-بریم خونه خسته ام خیلی خسته ام...

ملافه را رویم مرتب می کند خم می شود و نرم پیشانی ام را می بوسد با هر بوسه اش زنده می شوم

-من خوبم باور کن؟...یه چیزه ساده درست کنم بخوری؟اصلا..

چشم های قهوه ایش چیزهایی دارد که از تعبیرش می لرزم

-نمی خواد سفارش میدم.

-تو که غذای بیرون نمی خوردی؟

قد راست می کند لبخند تلخی می زند

-می خورم...خیلی وقته..

به روی خودم نمی اورم برایش کنارم جا باز می کنم

-پس بیا یه کم استراحت کن؟!

نگاهش سردرگم می شود،چیزی ازارش می دهد می فهمم

-استراحت کن می خوام برم دوش بگیرم.

به جای حمام از اتاق خارج می شود.نیم خیز می شود هنوز هم گاهی شقیقه ام تیر می کشد.دلم نمی خواهد غذای بیرون بخورد.صدای مهیب خورد شدت چیزی بلند می شود تند از تخت پایین می ایم.نگاهم را میان حال می چرخانم.تکیه های ریز شده لیوان تزیینی روی اپن،گوشه دیوار و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسینی که دستهایش روی صورتش گذاشته و کف سرامیک های حال تکیه به دیوار نشسته...از دیدن صحنه وبرویم می لرزم،با عاجزانه ترن لحن ممکن صدایش میزنم

-یاسین!

شانه هایش می لرزد وتمام هست ونیست من هم.

خودم را کنارش می رسانم تحمل دیدن این صحنه خارج از توانم است،زانو میزنم و کف دست هایم را روی شانه هایش می گذارم تا مبادا بلرزد...شانه های یاسینم که بلرزد می خواهم دنیا با تمام وسعتش نباشد.

مرد ارام تمام سالهای زندگی ام می لرزد ... صورت من هم ناخوداگاه خیس می شود

-یاسین جان؟!

تن بی جانم را به سمتش می کشم.دستم را روی دست هایی که صورتش را پوشانده می گذارم

-ازم فاصله بگیر!برو...برای چی برگشتی...برای چی رفتی؟!

حالش خراب است احساس می کنم هزیان می گوید،چرا یاسینم باید گریه کند؟! اشک هایم هجوم می اورند

-کجا برم؟!

-نمی فهمی به مولا نمی فهمی...می دونی وقتی زنت بهت خیانت کنه چه حالی میشی...می دونی ولت کنه و بره یعنی چی...می دونی وقتی نفست به نفسش بند باشه و نباشه یعنی چی...

-تورو خدا یاسین..

-چی از من مونده که برگشتی ..

هق میزنم

-اومدم جبران کنم..

-چی رو جبران کنی، خیانتت رو،روزای خراب شده من رو...چیزی هم از من مونده شده...شدم یه ادم عصبی که دست بلند کردن هم یاد گرفته..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"خدایا عذاب وجدان سیلی اش است یا عذاب بودنم کنارش؟"

دیگر تحمل ندارم صورتش را میان سینه ام چپس میکنم ، باز شانه هایش می لرزد "خودم هم هنوز به عمق فاجعه ای که با یاسین کرده ام پی نبرده ام" بغض صدایش سوهان روح پژمرده ام می شود

-چی برات کم گذاشتم...کجا اذیتت کردم...کجا اشتباه کردم...دوست داشتم ...شده بودی تمام باورم،احساسم رو خرجت کردم که خیانت کنی؟!

زار میزنم

-نکردم به "زهرا" نکردم..

-میدونی همیشه احساسم جلوت کم میاره که برگشتی ...میدونستی نه نمیگم...چطور ببخشمت..

روی موهایش را می بوسم،صورتش را بیشتر به سینه ام فشار میدهم،خیسی قطره های چکیده از چشمانم بدجور سینه ام را می سوزاند،می بوسم وباز می بوسم،هق میزنم و تمام تنم می لرزد

-گریه نکن...توروخدا...تو بخواهی میرم...یاسین جان میرم...نمی خوام اینطوری ببینمت

نفس های داغش سینه ام را هم می سوزاند

-یه بار ترکم کردی ،یه بار خواستی که بری...چرا نگفتی که منو نمی خواهی...چرا ساکت موندی..

اشک هایم گلوله می شوند و سر می خورند،شانه هایم خم می شوند سر میخورم،از حرف هایش می ترسم،بی توجه به چشمان اشک الود سرخش به اغوشش میخزم،پسم نمی زند بیشتر به تنش می چسبم،چانه ام را روی گودی گردنش می گذارم واشک هایم روی گردنش خط می اندازند.برای ارام کردنش برای ارام کردنم می بوسمش و به خودم فشارش می دهم.نفس هایش ریتم ملایم تری می گیرد

-باید بری نمیخوام بمونی..

-نه یاسین!

-برگشتنت چیزی رو عوض نکرده..

هق میزنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نه!

-دیگه نمی خوام ادامه بدم،پست پدرت که عوض شد جدا میشیم..

با لحن عاجزانه ای اسمش را صدا میزنم

-یاسین!

بی توجه به لحنم می گوید

-چهار سال نبودی...عادت کردم که نباشی!

-من...یاسین؟

تنم لرز می گیرد،بازوهایش را دور تنم حلقه می کند،صدایش دیگر بغض ندارد ولی نمی دانم چرا حلقه دستانش تنگ تر می شود،بغضم را قورت می دهم تا حرف هایم را بزنم می دانم یاسین حتی نمی خواهد پای حرف هایم بنشیند

-اون موقع...جواب خواستگاری پدرت منفی بود،من نمی خواستم باهات ازدواج کنم چون حسی بهت نداشتم..

خودم را در اغوشش جابجا می کنم وسرم را به سینه اش تکیه میدهم

-رفتارهای تو بامن هیچ چیز غیر طبیعی نداشت،تو یه ادم بودی مثل همه ادمای دوروبرم،اون موقع چند ماهی می شد با ارش اشنا شده بودم..

اسم ارش را که می اورم حلقه دستانش تنگ تر می شود،می دانم به این اسم حساس است،حرف میزنم ،می گویم،هر چیزی را حتی حدود رابطه ام با ارش را ، سکوت کرده و فقط می شنود،تمام احساسم در ان یک سال را و موضوع یلدا هادیان را، انقدر در اغوشش ارام گرفته ام که تمام خاطره های از یاد رفته ام هم به ذهنم می اید،موهای ساعدش را نوازش می کنم و هر از گاهی به سینه اش بوسه میزنم،حرف میزنم و چیزی را جا نمی اندازم، به دیدن یلدا در دانشگاه که میرسم میان گرمی اغوش خواستنی اش به خواب میروم...

چشم که باز می کنم میان اغوش یاسین در رخت خوابمان هستم،مثل همان روزها مرا روی سینه اش کشیده،موهایم را نوازش می کند.می خواهم تکان بخورم ولی حلقه دستانش را دور تنم محکم می کند.من هم تکان نمی خورم.چیزی از دیشب مثل یک اهن پاره میان گلویم سنگینی می

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کند "یاسین مرا نمی خواهد ... دیگر نمی خواهد" حاضر است تمام احساسش را دفن کند ولی دیگر میان زندگی اش نباشم،مرا مسبب تمام درد هایش می داند.انگشتانم را روی شانه هایش می گردانم.لبم را روی سینه اش می گذارم فکر می کنم"دو ماه هم برای عاشقی کافی است؟!" می بوسم! دیگر یاسینی وجود نخواهد داشت،از تصورش نفسم به شماره می افتد"کاش بمیرم" غلت می خورد و پیشانی را می بوسد عمیق! لب های گرمش را که بر می دارد سرد می شوم"مرا نمی خواهد!"

****

****

نیامدنش به بیمارستان نگرانم می کند،سوییچ را بر می دارم و سوار ماشینم می شوم.نمی دانم چرا ولی تمام طول راه دلشوره دارم.جلوی اپارتمانش نگه میدارم.اسانسور که می ایستد دو زن و یک مرد را که احتمال می دهم همسایه هایش باشند جلوی در خانه اش میبینم.صدای هق هق ریزی می اید و صدای فرزاد چهار ستون خانه را می لرزاند.نگاه های همسایه ها را نادیده می گیرم.کلید را از داخل کیف بیرون می کشم و داخل در می چرخانم.صدای فریاد فرزاد باز بلند می شود

-تو خیلی غلط می کنی مگه شهرهرته؟؟؟

داخل می شوم صدای ریز ارام میان هق هقش بلند می شود

...-

-گه خوردن،با من طرفن؟؟؟

ارام را میبینم که گوشه ای به دیوار تکیه داده و زانوهایش را داخل شکمش جمع کرده،چشم هایش سرخ است.فرزاد جلویش زانو میزند،پشتش به من است نمی بینمش.چمدان ارام و وسایل پخش و پلا شده اش میان حال باعث می شود بدون ایجاد سرو صدا عقب گرد کنم.سمیر با دیدنم خودش را به پاهایم می مالد.خم می شوم و نوازشش می کنم، صدای ارام فرزاد را می شنوم و پچ پچ های ارام را...

****

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلید را میان در می چرخانم.صدای انگلیسی دیوید از تلفن اولین چیزی است که به گوشم می خورد.کفش هایم را تند از پا در میاورم

-مدته زیادیه تلفن هام رو جواب نمیدی..

مانتویم را می کنم و اویزان می کنم

-نمی دونم اونجا چه خبره که تو حتی وقت جواب دادن به تلفن هات رو هم نداری ولی من نگرانم..

به حال که قدم می گذارم جا می خورم.یاسین روی مبل کنار تلفن نشسته"پس روی پیغام گیر است".نگاهش را به من و عجله ام می دوزد.نمی دانم چرا ولی نگاهش باعث می شود بایستم

-می خوام بدونم این درگیری و جواب ندادن به تلفن ها به شوهر سابقت مربوط می شه!

یاسین نگاهش را نمی گیرد

-سلام!

-نگرانتم گلسا ...گذشته از همه مسائلی که هست انتظار دارم به تلفن هام جواب بدی..

جوابم را نمی دهد نگاهش ارام است

-من منتظر تماست هستم،سارا خیلی بهونه گیر شده..

یاسین بلند می شود و به طرف اتاق خواب می رود."چیزی میام دلم تکان می خورد.نه!" دنبالش می روم.هنوز لباس بیرون بر تن دارد.دکمه های پیراهنش را تک تک باز می کند.احساسم شبیه دختر بچه ایست که جلوی پدرش خطایی کرده.نمی خواهم یاسین کوچکترین فکری درباره ام بکند

-یاسین جان ...کی برگشتی فکر می کردم هنوز بیمارستانی ؟!

پیراهنش را در می اورد و رکابی اش را هم.چهره اش ارام است ،جوابم را نمی دهد.به طرف حمام می رود"خدایا" دنبالش میروم

-چی درست کنم بخوریم؟!

نزدیک است که به گریه بیفتم،هیچ چیز برایم زجر اور تر از نادیده گرفتنم توسط یاسین نیست.دوش اب را باز می کند.با بغض نامش را صدا میزنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-یاسین!

برمی گردد هیچ چیز از نگاهش نمی فهمم.قطره اشکی از روی گونه ام سر می خورد.دستش را بالا می اورد و با انگشت شصت می گیرتش.تحمل ندارم،بدون اینکه به میلش اهمیتی بدهم خودم را دراغوشش جا می دهم ،دستانش محکم دور تنم حصار می شود.یا همان بغض،ریز و اهسته نامش را تکرار می کنم،می ترسم من از اینکه یاسین نباشد می ترسم

-یاسین...یا...سین..

کنار گوشم زمزمه می کند

-جانم ...عزیزم...فدای یاسین گفتنت برای چی بغض میکنی؟!

صورتم را بیشتر به سینه برهنه اش می مالم

-ببخشید...ببخشید...

-هیشش...چی رو ببخشم؟!

مرا از خودش جدا می کند،به صورتم چشم می دوزد و لبخند میزند چشمانش مثل همان روزها می درخشد،پیشانی ام را می بوسد.دوبار دستانش را دور شانه و کمرم حلقه می کند انقدر محکم به خودش فشارم می دهد که صدای اخم بلند می شود،بی صدا می خندد،نفسش کنار گوشم داغم می کند

-گیرت انداختم نه!؟

خودش می خندد،سرم را از سینه اش جدا می کنم، گیج نگاهش می کنم

به وان اشاره می کند،گر می گیرم دوباره بغلم می کند و باز می خندد

می چرخم و پشتم را به یاسین می کنم،اهن پاره میان گلویم این روزها عجیب برای خودش جولان میدهد،بازوهایش را دورشکمم حلقه می کند و به خودش نزدیک.

نمی دانم برای چه بعد از هررابطه یمان تاکید می کند چیزی عوض نشده وتصمیمش مبنی برجداییمان پا برجاست،تمام خوشی ام را زایل می کند ولی نه از نوازش هایش کم می کند ونه

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مرا از اغوشش محروم،به این داشتن و سوختن عادت کرده ام.نمی دانم خودش هم می داند چه برزخی برایم ساخته یانه؟

یک ماه هست همین است،یاسین دوست داشتنی همان روزها شده،همان که تا حد مرگ خواستنی اش می کند،ولی قصد شکنجه کردنم را دارد بی انصاف شده زجرم می دهد اگر بد باشد راضی ترم.بغضم نرم می شکند و اشک از گونه هایم سرازیر می شود.ملافه را بالا می کشم و جلوی دهانم می برم تا نفهمد گریه می کنم،تا نفهمد با این خواستن و نخواستن هایش برایم برزخی ساخته که نه پای رفتن دارم ونه توان ماندن،دلم را به همین ثانیه ها خوش کرده ام،به همین ساعت ها که عجیب برای تمام شدن باهم مسابقه گذاشته اند.

دستش از روی شکمم سر می خورد وروی صورتم می نشیند.چشم هایم را می بندم اشک هایم را می فهمد،نیم خیز شدنش را حس می کنم.دستش را روی شانه چپم می گذارد و به طرف خودش می کشد

-گلسا؟!

می خواهم باز پشتم رابه اوکنم،برم می گرداند وروی صورتم خم می شود،موهایم را با نک انگشتانش از صورت خیسم پس میزند،قهوه ای هایش به غم می نشیند

-چرا میگی برم؟!

نمی توانم جلوی شکستن بغضم را بگیرم،می ریزد واونه نوازش هایش را می گیرد ونه نگاهش را،خم می شود و پیشانی ام را می بوسد،کنار گوشم زمزمه میکند

-هیش... عزیزم اروم...گریه نکن!

-نمی خوام برم!؟

زیر گلویم را می بوسد،نرم،طولانی...

-گریه نکن عزیزه دلم...چیزی عوض نمیشه!

اشک هایم تند می شوند وهق هقم نیز

-من برم اروم میشی؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره می بوسد و مرا به خودش نزدیک می کند

-هیشش...فدای اشکات... قرار نشد گریه کنی؟!

زار میزنم

-بی رحم شدی،زجرم میدی،می خواهی و نمی خواهی،چیکار کنم که بزاری بمونم؟!

می بوسد و می بوسد و نوازش می کند،تب می کنم میان بوسه های ریز و خواستنی اش که خوب بلد است چطور ساکتم کند

-هیچی نمی تونه باعث موندنت بشه،تموم میشه...

****

خودم هم نمی دانم چرا جلوی خانه ارامم.کلید نمی اندازم.از وقتی با فرزاد ازدواج کرده خانه مجردی اش هم عوض شده،میدانم کلید را برای حفظ دوستی مان برای اینکه بگوید هیچ چیز عوض نشده به من داده ولی واقعیت این است که دیگر تنها نیست و با همسرش زندگی می کند.زنگ را که فشار می دهم در با صدای تیکی باز می شود.با دیدنم جا می خورد

-خدای من این چه ریختیه؟!

دستم را به چهار چوب تکیه می دهم.لب های خشک شده ام را به هم میزنم

-چیزی نیست!

ساعدم را می گیرد و داخل می کشد

-بیا تو؟

سمیر با دیدنم پارس می کند. کیف و مانتویم را اویزان می کند

-فرزاد هست؟

-شیفته دیر وقت میاد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

روی صندلی داخل اشپزخانه می نشینم.خودم هم نمی دانم چه مرگم است.لیوان اب میوه را سر می کشم.روبرویم می نشیند ولی چیزی نمی گوید.پیشانی ام را به میز تکیه می دهم

-مربوط به یاسینه؟

"این روزهای من همه مربوط به یاسین است"

-چی شده؟

برگه را از داخل کیفم بیرون می کشم وروی میز می گذارم.لحظاتی بعد با صدای ناباوری می گوید

-اخرش کار خودتو کردی؟!

نمی دانم بخندم یا گریه کنم حالم را خودم هم نمی فهمم..

دستم را روی شکمم می گذارم بی انکه بخواهم اشک به چشم هایم هجوم می اورد"یاسین کوچکم"

پیشانی ام را از روی میز برمی دارم

-چرا؟!

اشک هایم فرو میریزند

-میگه نمی خوام بمونی؟!

-گریه ات برای چیه؟!می ترسی از گرسنگی بمیره؟

"او که درد مرا نمیداند" نمیداند دیشب بخاطر تهوه ام از اینکه فاصله گرفته ام چه برخوردی کرده؛نمی داند در خانه بخاطر خواستن ها و نخواستن هایش چه می کشم.

لب میزنم

-این بچه پدر می خواد.

-چیزی که زیاده پدر،دوباره ازدواج میکنی؟

-ارام؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ارام وزهر مار،میگه نمی خوادت،توی این چند ماه چی براش کم گذاشتی؟چیکار نکردی؟کوره که نمیبینه خیانت نکردی؟یه خریتی کردی هزار بار هم جلوش غلط کردم پهن کردی؟ولش کن،بزار هر غلطی می خواد بکنه،دنیا که به اخر نرسیده،یاسین نباشه یکی دیگه،می دونی مشکل تو چیه؟ فکر میکنی توی دنیا فقط یه مرد وجود داره اونم یاسینه..

اشک هایم تمام نمی شوند و اوباز می کوبد.

"چرا کسی درک نمی کند که نمی توانم جز یاسین مرد دیگری را تصور کنم"

-تمومش کن؟داری خودت رو نابود می کنی؟هرشب بهت میگه باید جدا شیم بعد تو فرداشم تو تختشی؟کم مونده از علاقه مسخرت به این ادم دچار جنون بشی حالیت نیست؟در بیا از این توهم عاشقانت من دیگه تحمل ندارم این ادم اینطوری خوردت کنه؟چرا نمی خواهی باور کنی می خواسته تلافی کنه که خوب از پسش بر اومده؟!

هق میزنم

-بس کن!...خواهش میکنم؟!

سکوت می کند تا خودم را با اشک هایم خالی کنم...

-میگه منو نمی خواد...میگه جدا شیم...ولی حتی بخاطر تهوع ام هم نمیزاره ازش فاصله بگیرم،می ترسم بگم تهوع دارم میترسم بگم حامله ام...

اشک هایم را با انگشت می گیرم

-دیشب حالم خیلی بد بود،نمی خواستم کنارش بخوابم،میگه یه هفته اس فاصله میگیری...بدون اینکه ازم بخواد کشوندم تو تخت نیم ساعت تونستم تحمل کنم بالا اوردم...دیگه تحمل این برزخ رو ندارم.

با لحن کم جانی می گوید

-تو این وضعیت حامله شدنت چی بود؟

-می خوام ازش بچه داشته باشم!

کلافه دست هایش را روی صورتش می کشد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-پس بهش نگو تا این چند هفته هم تموم بشه،اگه بفهمه ازش حامله ای دوباره نگهت میداره ۹ماه دیگه هم بایداین وضعیت رو تحمل کنی بعدم بچه رو بهش تحویل بدی،خودتم که تکلیفت از اول معلوم بوده فقط نمی خواهی باور کنی!

"ارام چه میداند که من همین برزخ را هم دوست دارم"

بلند می شود

-می رم لباس بپوشم بریم دکتر؟!

نگاهش میکنم

-کجا؟

همانطور که به طرف اتاق میرود می گوید

-دکتر! با این سرو وضع سمیرم متوجه میشه حامله ای یاسین که خودش دکتره!

-این وقت شب؟

-همکار فرزاده ،اشناست.

دقایقی دیگر لباس پوشیده بر میگردد...

به خانه که میرسم یاسین برگشته.میدانم امروز سه عمل داشته و حسابی خسته است،بخاطر حال خرابم شام درست نکرده ام،می دانم با خستگی امروزش توان درست کردن شام را ندارد.دکمه های مانتویم را باز می کنم وکیفم را روی اپن می گذارم.نگاهم روی ظرف غذای روی گاز ثابت می ماند.از اینکه مجبور شده خودش غذا درست کند خودم را سرزنش می کنم.

-سلام.

برمیگردم دست به سینه جلوی در اتاقمان پیدایش می کنم.

-سلام.ببخشید باید شام درست می کردم،رفتم بیرون قرار شد زودتر برگردم یه کاری با..

-چرا لبات اینقدر خشکه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لحنش جدی و بدون انعطاف است این یعنی هنوز بخاطر دوری کردن های یک هفته اخیرم ناراحت است.نگاه نافذش برای لحظه ای دست پاچه ام می کند.زبانم را روی لبم می کشم و خودم را جمع میکنم.

-خوبم،یعنی کمی حالم خوب نیست.

جلو می اید و در یک قدمی ام می ایستد.پشت دستش را روی گونه ام می کشد"قلبم ضربان می گیرد نکند بفهمد" مچ دستم را می گیرد

-بیا باید معاینت کنم دیروز هم همینطوری بودی؟

هل می شوم

-نه یاسین جان چیزی نیست،شاید بخاطر گشنگیه.

همانطور که مچم را از میان انگشتانش بیرون می کشم به طرف اشپزخاانه می روم

-من میز رو می چینم!

چیزی نمی گوید خودم را مشغول چیدن میز می کنم و در دلم دعا می کنم خوردن قرص های تجویزی دکتر جواب دهد.

زیر نگاه کنجکاو یاسین چند لقمه را به زور می بلعم.به حمام میروم و قبل از انکه حالم بد تر از این شود به بهانه دوش قرص هایم را می خورم.

انقدر به بهانه حمام انجا می مانم تا خستگی امروزش خوابش کند.حوله را دورم می پیچم و بیرون می ایم.

روی تخت دراز کشیده ولی چراغ اتاق روشن است،ریتم نفس هایش حاکی از خواب بودنش هست.چراغ را خاموش می کنم وروی صندلی جلوی اینه می نشینم.سرم را روی میز می گذارم و دستم را روی میکشم...

لباس هایم را با ارامش تمام می پوشم،به تخت نگاهی می اندازم ،خسته از این طول دادن ها با خودم می گویک اخرش که چه؟یاسین که نمی گذارد جای دیگری بخوابم.بدون ایجاد کوچکترین صدایی روی تخت می خزم وگوشه ترین قسمت تخت دراز می کشم.امروز ملافه ها و رو تختی ها را عوض کرده ام تا بویشان ازارم ندهد.ملافه را رویم می کشم و چشمهایم را روی هم می گذارم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-می خواستم ببینم کی قراره از اون حمام و اون صندلی دل بکنی؟!

پلک هایم را روی هم فشار میدهم.

دستش را دور تنم حلقه می کند و مرا به طرف خودش می کشد،پشتم به اوست و تمام سعیم این است که نفس کشیدن هایم را به حداقل برسانم.جایی میان کتفم را می بوسد،بوی تنش که داخل بینی ام می پیچد ملافه راروی سرم می کشم"مگر عاشق همین رایحه نبودم؟!"

زمزمه می کند

-حرف بزنیم؟!

...-

-نمی خواهی در مورد این یک هفته اخیر صحبت کنیم؟

...-

-فکر می کنم یه چیزایی هست،می خوام درموردش حرف بزنیم؟

-خستمه!

همین را می گویم بیشتر به خودش نزدیکم می کند،میدانم دوست ندارد پشتم را به اوکنم وبخوابم از این کار بیزار است ولی "نمی توانم، اگر بالا بیاورم تیز است می فهمد" چیزه دیگری نمیگوید،نفس راحتی می کشم و دعا می کنم قرص های دکتر به دادم برسند...

****

-مهندس کاویان؟!

حالم خرابتر از ان است که حتی بایستم.پشت دستم را روی پیشانی ام می کشم

"هوا گرم است یامن عرق کرده ام؟!"

خودش را به من می رساند

-باید حرف بزنیم من بخاطر اون روز متاسفم؟!

"نمیدانم ارش درمورد چه صحبت می کند؟"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

همانطور که میان راهرو قدم برمیدارم می گویم

-نمیدونم درمورد چی حرف میزنی؟!

-نباید اون حرف رو می زدم!

تازه سیستم پردازشی ام فعال می شود.در اتاقم را باز می کنم وبا ارنجم در راهل میدهم

-حالت خوبه گلسا؟!

حتی نگاهش هم نمی کنم

-برو هرچی گفتی اهمیت نداره،فقط برو؟

خودم را داخل اتاق می اندازم و در را پشت سرم می کوبم.جسمم را به سرویس بهداشتی اتاقم می رسانم وعق می زنم.انقدر عق می زنم که تمام تنم به عرق می نشیند.حتی متوجه حضور ارام هم نمی شوم..هوشیار که می شوم ارام را میبینم که زیر بازویم را گرفته.

شربت اب لیموی ارام را سر می کشم.نگاهش رنگ ترحم گرفته.روبریم روی صندلی می نشیند و دستمال کاغذی را به دستم می دهد.صورتم را خشک می کنم کمی که می گذرد حالم رو به بهبودی میرود.

-اگه ارش نمی گفت حالت بده..

نفسش را فوت می کند

-من که دیگه از این غلطا نمی کنم!

بی حال لب می زنم

-چی میگی؟!

-حامله دیگه!

بی اراده می خندم

-خودتو جمع کن،فرادا شب باید شوهرارو بپیچونیم میخوام ببرمت یه جایی؟!

-کجا؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سورپریزه!

-ارام!

-امکان نداره جون تو!

-خودت که میدونی یاسین دوست نداره خونه نباشم،مخصوصا این روزها که تا دلت بخواد دروغ گفتم و خونه نرفتم؟

-همین کارارو میکنی که تا می تونه می تازونه؟!

-اگه حالم خوب بود میام.

کیف دستی اش را برمیدارد

-بلندشو،میایی..

****

****

باز حالم بد می شود.میدانم اگر با این وضعیت به خانه بروم همه تلاش هایم برای مخفی کردن حاملگی ام به فنا میرود ،از طرفی نگران حساسیت این روزهای یاسینم ولی توان فکر کردن بیشتر به این مسئله را ندارم.روی تخت دراز می کشم و اش کشک خوش طعم ارام را مزه می کنم،طعم خوبش باعث می شودهمه محتوای کاسه را به معده ی خالی ام سرازیر کنم.

-بیا خودش رو کشت؟!

مبایلم را که به طرفم می گیرد اه از نهادم بر می خیزد،فراموش کرده ام به یاسین بگویم با ارام هستم.دکمه سبز را لمس می کنم

-یاسین؟!

-دلم میخواهد توضیح بدی برای چی مرتب از خونه فرار می کنی؟

-من..

محکم تر می گوید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-فکر کنم دوهفته پذیرفتن بهانه هات کافی بوده باشه؟

-خواستم..

-هیچ بهانه ای رو برای اینکه تا یک ساعت دیگه خونه نباشی نمی پذیرم؟

حتی نمی گذارد حرف بزنم،عصبانی است،قطع می کند.

نیم خیز می شوم و پاهایم را از تخت اویزان می کنم.

-چی شد؟

-میرم خونه گفت بیا!

-با این حالت؟

-اگه نرم بدتر میشه،حالم الان خیلی بهتره!

-مطمئنی؟

-اره.

برای اینکه پی به تهوع های گاه و بی گاهم نبرد به بهانه های کوچک وبزرگ تا مساعد شدن حالم بیرون از خانه مانده ام.

از ماشین پیاده می شوم و پا به اسانسور می گذارم.تکیه ام را به اسانسور می دهم و فکر می کنم برای نبودنم چه بهانه ی دیگری بتراشم.

کلید را می چرخانم و پا به خانه ام می گذارم.می بینمش!گره میان پیشانی اش را دوست ندارم.

نمی دانم چرا این روزها دیدنش هم اهن پاره میان گلویم را قلقلک می دهد.

این روزها بی جهت از دستش عصبانی هستم،غصه ام می شود که عاشقش هستم و پسم میزند،این روزه اشتباه چهار سال پیش را مرور می کنم و خودم را توجیه،به یاسین حق نمی دهم که بخواهمش و پسم بزند.دلم برای این ژست نشستن روی مبلش هم تنگ می شود میدانم؛

-سلام.

-جوابم را نمی دهد فقط نگاهم می کند

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بشین؟

دیگر جواب سلامم را هم نمی دهد،به طرف اتاق خواب میروم تا لباسم را عوض کنم.صدای دادش لرزه به تنم می اندازد.

-گفتم بشین؟؟

بر می گردم؛چیزی نمی گویم فقط نگاهش می کنم پوزخند میان لب هایم از هزار بار شیون هم بدتر است!

-افرین...خوبه...خیلی خوبه؟!

بی توجه به من ادامه می دهد

-کجا بودی تا الان؟!

خسته از تمام این روزهایم،سوال اخری را تاب نمی اورم یاسین هر چیزی می پرسید الا باز خواست رفت وامدهایم..

-بیرون!

بلند می شود ودرست روبرویم می ایستد

-کجا؟!...مثلا خونه مادرم مثل دیشب یا خونه پدرت سه روز پیش!!؟

ناباور لب میزنم

-منو چک میکنی؟!

فریاد میزند

-معلومه که چک می کنم؟؟تا وقتی قراره دروغ بگی چک می کنم؟؟

از پشت حلقه ناباور اشک هایم نگاهش می کنم،بدون هیچ انعطافی کلماتش را بر سرم اوار می کند

-شب ها کجا میری؟!تا دیر وقت کجا می مونی که مجبور می شی به من دروغ بگی که خونه مادرمی یا خونه پدرت؟؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رگه های سرخ صورتش را می بینم و فک منقبض شده اش را"خدایا...قرار است تا کجا یاسین تاوان پس بگیرد من دیگر بریده ام؟!"

-خونه خالی پیش دوست پسرم می خواهی همین رو..

دستش را که بالا می اورد چشم هایم را میبندم،لحظاتی می گذرد ولی دستش فرود نمی اید.چشم هایم را باز می کنم و از پشت پرده غلیظ اشک هایم لب میزنم

-قول دادی..

اشک هایم این بار اوار می شوند

-قول دادی،گفتی اشتباه...کردم،گفتی نمیزنم...گفتی..

دیگر تاب این یاسین را دارم،نگاهش رنگ پشیمانی می گیرد دست هایش را باز می کند مهلت نمی دهم واکنشی نشان بدهد،دستم را به سینه اش می کوبم وپسش میزنم.در اتاق خواب راباز می کنم وبه طرف کمد می روم،ساک کوچکم را بیرون می کشم وروی تخت می اندازم.بازویم را می گیرد،دیوانه وار پسش میزنم..

چند تکیه از لباس هایم را بیرون می کشم،بازوهایم را می گیرد این بار فریاد میزنم و پسش میزنم

-دست از سرم بردار؟؟؟

از پشت بغلم می کند انقدر محکم از پشت بازهایش رادور تنم حلقه می کند که فقط می توان نفس نفس بزنم،نفس بزنم تا از عصبانیت خفه نشوم، نمی توانم دست هایش را پس بزنم ،تغلا می کنم ولی زانوهایم کم می اورند... نفس میزنم نفس میزند...،خم می شوم.تن گرمش و نفس های نامنظمش را پشت گردنم حس می کنم،روی زانو می نشینم همراهم می نشیند،حلقه دست هایش انقدر تنگ است که برای نفس کشیدن هم تلاش می کنم.وقتی لب میزند صدایش می لرزد این لرزش را می شناسم

-کجا؟!!

بغضم میان نفس زدن هایم می ترکد

-میخوام برم خسته شدم،دیگه نمی کشم..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لرزش صدایش حالم را منقلب می کند،شانه هایم را می گیرد وبرم می گرداند،مقاومت نمی کنم پیشانی ام را به سینه اش تکیه می دهد.سینه اش عمیق بالا و پایین می شود،ارام می شوم.به خودش نزدیکترم می کند جلوتر می خزم و خودم را میان بازوهایش پنهان میکنم ،بیشتر میخزم مثل یک گربه،تنم را حپس می کند " ومن چرا میان سینه اش حل نمی شوم تا دیگر نتواند از خودش جدایم کند؟!"

****

****

ساک کوچکم را میان مشتم فشار می دهم،زنک را لمس می کنم و چیزی میان دلم خالی می شود.بعد از ان همه دوستم داشتن ها پس کشیده ام بعد از ان همه ادعا کم اورده ام،اشک هایم را پس میزنم "تقصیر من نبود خودش پسم زد"

-اه مادر تویی؟!

در با صدای تیکی باز می شود،خودم هم نمی دانم چرا به اینجا پناه اورده ام.

برخلاف انتظارم منصور فرهنگ نیا میان چهار چوب در منتظر است.با دیدن چهره ام و ان ساک کذایی جا می خورد ولی لبخندش را دریغ نمی کند.

-سلام!

-سلام بابا...چی شد یادی از ما کردی؟!

لبخند دردناکی میزنم

بغلم می کند

"بوی یاسین را می دهد!"

دوباره جا زده ام حالا بدون یاسین چه کنم؟!

اذر خانوم با همان نگاه نگران مادرانه اش نگاهم می کند برعکس،منصور فرهنگ نیا ارام است.

می دانم از حال و روزم فهمیده اند.نگاهشان می کنم هر دو برای حضور غیر منتظره ام نگرانند.وقتی شروع به حرف زدن می کنم صدایم می لرزد

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من برگشتم که ...

قطره اشکی از چشم راست و سپس چپم می چکد،من تمام این اشک ها را به یاسین بده کار بودم..

-زندگی کنم...نخواست!پسم زد..

با انگشت قطره های مزاحم را می گیرم

-خب حق داره...اجبار که نیست...

میان اشک هایم لبخند میزنم تا شاید حلقه میان چشم های اذر خانوم خشک شود

-دنیا که به اخر نرسیده،زندگی همینه زمان باعث میشه با همه چی کنار بیاییم..

"زمان اگر درست میکرد که من در ان چهار سال یاسین را فراموش می کردم؟!"

اذر خانم طاقت نمی اورد بلند می شود و م یرود.

به منصور فرهنگ نیا و نگاه ارامش خیره می شوم.

-می خوام...بر می گردم...

با انگشت به اتاق یاسین اشاره می کنم

-می تونم تا اون موقع ... اون جا باشم؟!

-نه!

به نه ای که می گوید زیر پاهایم خالی می شوند.خم می شود،ارام است،چهره اش را می گویم

-خونه قبلیت رو هنوز داری؟!

-من..

لبخند میزند

-اروم باش؟!همکاری داری که چند روز جات بمونه؟

-اره!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خوبه،بلند شو؟!

****

****

نگاهم روی مبایلم خشک می شود.با لرزشش شماره ارام را میبینم،بخاطر جواب ندادن به تلفن های دیشبش باید جواب پس بدهم

-ارام؟!

صدای جیغش باعث می شود مبایل را دور نگه دارم

-هیچ معلومه کدوم قبرستونی هستی؟؟نه در خونت رو باز میکنی نه جواب تلفن هام رو میدی؟؟

بی رمق تر از همیشه اسمش را صدا میزنم

-ارام!

میدانم حالم را از صدایم می فهد بعد از چند لحظه مکث نامطمئن لب میزند

-میگه رفتی!!

-رفتم!

-یعنی چی؟! راحت میگه رفتی!

تمام تنم غم می شود

"راحت گفته؟!همین را می خواسته؟!"

-...

-فکر می کردم حرفاش برای اذیت کردنه توئه؟!

-...

-این ادم داره خودش را عذاب میده نه تو!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-...

-کجایی؟!

-خونه خودم!

-میام اونجا!

-می خوام تنها باشم؟

-حالت بده غذای اون شب رو درست می کنم میارم!

-...

-بیمارستان چرا نمیایی؟!

-...

-امشب با هم میریم بیرون،می خواهم یکی رو نشونت بدم مطمئنم با دیدنش روحیت عوض میشه.

"چه دل خوشی دارد ارام!؟"

حتی زنگ نمی زند که بپرسد کجا هستم؟ "زور که نیست نمی خواهد" پرده را کنار میزنم و کودک درون کوچه را تماشا می کنم.دستم را روی شکمم می کشم "تورا که دارم!"

دوباره جا زده ام؟ نه شاید فقط کم اورده ام! شاید هم دارم برای نگه داشتن کودکش دست وپا میزنم! دیگر مال من نخواهد بود،نه اغوشش نه بوسه هایش، نه مهربانی کم نظیرش،ارامش نگاهش را دیگر برای زن های دیگر خرج خواهد کرد،از تصورش هم قلبم می گیرد، اشک هایم می ریزند...بمانم که ازدواج مجددش رابینم؟!

"کاش هیچ وقت ازدواج نکند!"

بمانم که ببینمش و حسرتش را بخورم؟!

با هربار صحبت کردن با همکارهای زنش به مرز جنون برسم؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

"تاوان کارم را بدجور پس گرفتی یاسین بدجور!" سرزمینم ارزانی خودت میروم..

همه اش به خودم دلداری می دهم...چشم های اشکی ام را روی زانویم می گذارم

"یعنی ان دنیاهم مرا پس میزند!؟"

فکر می کنم "اگر یاسین به من خیانت می کرد چه می کردم؟"

منصور فرهنگ نیا گفته خودش پی گیر کارهای طلاقمان می شود.تاکید کرده نه به یاسین زنگ بزنم ونه موقع دیدنش واکنش نشان بدهم.

"بی یاسین که نمی شود زندگی کرد،می شود؟"

صدای چرخش کلید می اید و لحظاتی بعد چهره ارام را میبینم.قابلمه درون دستش را کناری می گذارد و به سمتم می اید

-بلند شو؟!

"دوست داشتم روزهای اخرم را حداقل در اتاق یاسین باشم"

-...

-بلند شوببینم؟!

دستم را می گیرد وبه طرف حمام می کشد...

قاشق اول را می خورم طعم خوبی دارد،معده ی خالی ام استقبال می کند.نگاهش را از من نمی گیرد

-نه دیروز ونه امروز بیمارستان نیومده بود!

قاشقم میان هوا خشک می شود.

تند می گوید

-بخور!؟فکر خودت نیستی فکر بچه ی تو شکمت باش؟مگه نمی خواهی نگهش داری؟؟

قاشق را به دهانم میبرم،ارامتر می شود

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دیروز وقتی رفتی بهش زنگ زدم،صداش از ته چاه می اومد،دلیل نیومدنت روپرسیدم چند لحظه مکث کرد بعد گفت رفتی!

...-

-بزار با نخواستنش خودش رو عذاب بده؛تصمیمت جدیه؟!

اب میوه را به دستم می دهد.به طرف یخچال می رود و خرید هایش را داخل یخچال می چیند

-نمی خواد بمونم!

مشغول چیدن می شود از وقتی زن فرزاد شده همه چیزش تغییر کرده،پوشش،رابطه اش با اطرافیان به جز اخلاقش!

تا همه را نمی خورم نمی گذارد تکان بخورم.لباس انتخابی خودش را روی تخت می اندازد و دستی به صورتم می کشد.نمی دانم چه اصراری دارد که با این حال و روزم مانتوی زرشکی تن کنم.

خودش پشت فرمان می نشیند

-کجا میریم؟!

-می فهمی!

...-

-نمی دونم تا الای عقلت اومده سره جاش یانه،ولی قرار نیست بمیری بعد از این،به فکر خودت باش،از این به بعد هردوتون راه خودتون رو میرید،یاسین اخرین مرد روی کره زمین نبود...

"برای من که بود!"

-نسل مردایی مثل یاسین هم منقرض نشده هنوز،نترس تو بقیه موارد همشون سروته یه کرباسن..

نگاهم را میدوزم به ماشین هایی که باسرعت از کنارمان رد می شوند.دستش که روی دستم می نشیند خیره اش می شوم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-می فهمی چی میگم؟!...خواهش می کنم ...خواهش می کنم واسه یکبار هم که شده منطقی تصمیم بگیر نه احساسی؟دیدی که یک بار به حرفای احساست گوش دادی و چی شد؟!یک بار منطقی تصمیم بگیر؟!

نفس میگیرم...

و باز نگاهم را از ارام میگیرم وبه خیابان میدوزم.

جلوی اپارتمان سفید رنگی می ایستد.

-میدونم که دوست داره ولی دیدی که سعیت رو کردی ولی نمیتونه با اشتباهت کنار بیاد همه چی تموم شده چیزی نمونده که بهش امید داشته باشی!

پیاده می شوم.

دکمه نه را میزند واسانسور حرکت می کند.بخاطر حرکت اسانسور دستم را روی شکمم می گذارم

-حالت خوبه؟!

-خوبم!

جلوی در شکلاتی رنگی می ایستد.مبایلش رابیرون می کشد و چند لحظه بعد به انگلیسی می گوید

-اوردمش!

گیج نگاهش می کنم ولی با باز شدن در شوکه می شوم.بی معطلی جیغ میزند وخودش را میان اغوشم پرت می کند.نمی دانم بخندم یا گریه کنم!اشک شوق چشم هایم را پر می کند.نوازشش می کنم و می بوسمش،به انگلیسی دلتنگی هایش را برایم ردیف می کند

-منم دلم برات تنگ شده بود عزیزم!

-دیگه اجازه نداری از ما دور بشی؟!

به مرد روبرویم نگاه می کنم ولبخندش!

موهای لخت و مشکی بلندش؛مثل همیشه شیک پوش،قد بلند و خوش سیما.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستش را دراز می کند.

ارام به زور سارا را از اغوشم جدا می کند،امتناع که می کند می گوید

-خاله بچه داره عزیزم نباید سنگینیت رو بندازی روش!

لبخند دیوید محو می شود.دستش را فشار می دهم نمی توان لبخندم رابه خاطردیدنش پنهان کنم. خودش را جمع می کند وباز لبخند میزند.

****

****

عصبانی تر از انی هستم که ملاحضه کنم.در اتاقش را به شدت باز می کنم وداخل می شوم.از دیدن چهره ام جا می خورد

-میشه توضیح بدی برای چی تمام زندگی خصوصی من رو گذاشتی کف دست دیوید؟؟

از پشت میز بلند می شود،اخم هایش را درهم می کشد

-اولا همه زندگیت رو نذاشتم کف دستش ،دوما تا کی می خواهی سرت رو مثل کبک بکنی زیر برف؟!

-زندگی خصوصی من به کسی ربطی نداره؟!

به طرفم میاید و در را پشت سرم می بندد از حرص نفس میزنم

-بشین؟!

-جوابم رو بده؟؟

لیوان اب پرتقال را روی میز می گذارد

-بخور لب هات خشک شدن؟!

لحنش ارام است ولی من ارام نیستم،تمام زندگیم از هم پاشیده،تمام دیشب رابیداربوده ام و هر از گاهی اشک ریخته ام،شوهرم کسی که دوستش دارم مرا نمی خواهد حال خرابش را در بخش

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میبینم،اشفتگی اش اتش به جان هر پرستاری می کشد ولی حاضر نیست از من بخواهد تا کنارش باشم درد می کشد و تحمل می کند،کودکم قرار است بی پدر بزرگ شود،حاضر نیست حتی نگاهم کند،حتی یکبار هم سراغم را نگرفته،انگار که منتظر بوده از ان خانه بروم،دلم برایش تنگ شده،تمام دیشب را وسوسه شده بودم که به همان برزخ برگردم حتی اگر چند روز باقی مانده باشد.ارام که حالم را نمی فهمد...

به خودم که می ایم،نشسته ام.ارام روبرویم است واب پرتقال را به سمتم گرفته،از دستش می گیرم وچند جرعه می خورم خنک است از التهابم کم می شود

-سراغی ازت نگرفته نه؟!

چشم هایم پر هستند ولی اصرار دارم که نگهشان دارم.لحن ارام هم ترحم دارد دستش را روی دستم می گذارد

-تا کی؟!

-دلم تنگ شده؟!

نفسش را فوت می کند

-می بینی که وضعیت اون بهتر از تونیست ولی جلو نمیاد!

-دست خودم نیست تو که نمیشناسیش!

-اتفاقا خوب شناختمش،مگه نمی گی دوسش داری،مگه ادعای عاشقیت نمیشه؟پس به تصمیمش احترام بزار،نمی خواد ادامه بده؛نمی تونه راحت از کنار اتفاق چهار سال پیش رد بشه،تو چه بخواهی خودت رو مقصر بدونی چه نه خیانت کردی،خیانت همش تو رخت خواب نیست،به اعتمادش به احساسش؛داغونش کردی،نمی تونه کنار بیاد خودتم می دونی شوهرت یه ادم معتقد وپایبنده با منو تو و دیوید فرق داره،اینجا ایرانه تو هم همینجا بزرگ شدی نباید درک این مسئله برات سخت باشه،من هم نگاهش رو بهت دیدم،دیدم وقتی حواست نیست چطور داره با دلتنگی نگات میکنه،قبول کن داره عذاب می کشه،این دوست داشتنه براش عین جهنمه،بین عقل و احساسش گیر افتاده،چه معلوم که یه بار دیگه این اتفاق تو زندگیتون تکرار نشه،نمی تونه...بهش حق بده،بزار زندگیش رو بکنه...

اومی گوید ومن اشک می ریزم"همه را راست می گوید"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باور کن کنار میایی،تو هم از اینجا میری،دیگه نمی بینیش که اذیت بشی؛دیوید بخاطر تو برگشته؛من می خوام یه زندگی اروم داشته باشی،می خوام بازم زندگی کنی،این به نفع هر دوی شماست،می دونم می گی اشتباه کردم ولی بعضی اشتباها تاوان دارن تاوانش شاید از دست دادن اون چیزی باشه که نمی خواهی. سعی کن قوی باشی،منطقی برخورد کردن اسون نیست ولی زمان همه چیز رو درست میکنه ،با دیوید برگرد به فکر خودت باش، حداقل یه بچه ازش داری به سهمت راضی باش؛دیوید رو می شناسی قرار نیست من ازش توضیح بدم،اون شرایطت رو درک میکنه؛می دونی با اون همه ریخت وپاش عیاش نیست ،متعهده، می فهمم یاسین نمی شه ولی دوستت که میشه،چشم هات رو باز کن...

****

****

در راباز می کنم و باز سارا خودش را میان اغوشم پرت می کند.

-سارا عزیزم گلسا حامله اس؟

به صورت دیوید لبخند میزنم و روی پایم مینشینم تا وزنش رویم نباشد.خودش را مثل گربه به صورتم می مالد به داخل تعارفشان می کنم.دیوید همه جای خانه را نگاه می کند لبخندش جزو جدایی ناپذیر صورتش است.

-یکی ما رو هم تحویل بگیره؟!

-تو مگه نباید پیش شوهرت باشی؟!

ارام می خندد

-اگه من پیش شوهرم بودم که تو امشب گرسنه می خوابیدی!

به من اشاره می کند وشکمم

-ازبس گفت حالم بده منم احساس می کنم هران ممکنه بالا بیارم!

خنده ام می گیرد.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با لودگی دستش را روی شکمش می کشد

-نکنه حامله باشم!؟

فرزاد از دستشویی بیرون می اید

-راست می گی عزیزم؟!

به طرف دیوید می اید و دستش را می فشارد.

ارام با لحن ساختگی اخم می کند و می گوید

-خدای من تو باز هوای بچه زد به سرت،تا هیکل منو به گند نکشی اروم نمی شینی؟!

شام را میان لودگی های ارام و شوخی های فرزاد می گذرانم.سارا یک لحظه هم از اغوشم جدا نمی شود.تمام سعیم این است که نگاه متفکر دیوید را به خودم نادیده بگیرم.

دلم برای مادرم تنگ می شود حتی برای بد خلقی های پدرم.دیگر نه اذر خانم را میبینم و نه منصور فرهنگ نیا و لبخند دلگرم کننده اش را.

همه چیز تمام می شود.موهای سارا را از روی صورتش کنار میزنم و ملافه را رویش مرتب میکنم ،به چهره اش خیره می شوم . دیوید هر کاری کرد همراهش نرفت.میدانم از وابستگی بیشترش به من می ترسد؛ "کجا برای وابستگی هایم اعتماد بجا گذاشتم که دلش به ان گرم باشد؟!"

بلند می شوم و لب پنجره می نشینم.پرده را کنار میزنم و به خیابان خالی از ادم چشم می دوزم.

اشتباه اولم؛دوستی با ارش بود...

اشتباه دومم؛قبول پیشنهاد ازدواج یاسین بود...

اشتباه سومم؛قبول پیشنهاد ارش برای جدا شدنم از یاسین ...

اشتباه چهارمم؛ رفتنم بود و ...

اشتباه پنجمم هم برگشتنم...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اشتباه هایم که یکی دوتا نیستند...

امدم که یاسین را از دست ندهم تمام مدت باعث عذابش شدم...

زانوهایم را بغل می گیرم.

دلم برایش تنگ شده از همان هایی که زبان ادمیزاد حالیش نمی شود؛ چرا نمی توانم با نداشتنش کنار بیایم؟!

ارام می گوید دنیا با نداشتنش به اخر نمی رسد،او که قرار نیست نبودن هایش را مرتب دیکته کند، اوکه نمی داند قهوه ای هایش که نباشد،ارامش چهره اش که نباشد،نوازش های گاه و بی گاهش که نباشد،مهربانی های کم نظیرش، حمایت های بی دریغش که نباشد می خواهم دنیا نباشد...

بی انصاف من که از کرده ام پشیمان شدم من که.."نباید گریه کنم نباید!"..به همان برزخ هم راضی بودم.یاد شب اخر بعد از دعوایمان می افتم؛

گفته بودم خسته شده ام!

نوازشم کرده بود..

گفته بود بخاطر همین فاصله می گیرم؟!

گفته بود از او دوری می کنم و فهمیده است که خسته شده ام!

در اغوشم کشیده بود..

گفته بود دیدی خسته شدی؟!

گفته بود جا زدی؟!

پیشانی ام را بوسیده بود و..

گفته بود باز هم پس کشیدی؟!

نتوانسته بودم کلمه ای پیدا کنم،نتوانسته بودم بگویم حامله ام،بگویم من هم ادمم،من هم میبرم،من هم کم می اورم!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میدانم هیچ وقت فراموشش نمی کنم ،میدانم اولین واخرین مردی است که عاشقش شدم. میدانم نبودنش قرار است چه بلایی بر سرم بیاورد..

سینه ام سنگین می شود او هم قصد دارد مجازاتم کند او هم طرف یاسین است..

****

****

پدرم جواب سلامم را می دهد،نمی رود می نشیند!"دلم به همین هم خوش است".نمی خواهم خوشحالی مادرم را با مطرح کردنه برگشتن دوباره ام نابود کنم هنوز انقدر ها هم بی رحم نشده ام.این روزها لبخندش را بیشتر میبینم .

دوباره حالم سره ناسازگاری گرفته، می خواهم شب را در اتاق نوجوانی ام بگذرانم ولی تهوع ام اجازه نمی دهد.می ترسم مادرم بو ببرد،زن است و دنیا دیده،اگر بفهمد همه چیز به هم می ریزد.

برای طلاق جواب ازمایش بارداریم لازم است نمی دانم چه کارش کنم.اگر منصور فرهنگ نیا بفهمد چه می کند؟ نوه اش است!

اصرار های مادرم را برای ماندن نادیده می گیرم،می بوسمش و به خانه برمی گردم.تمام فکرم مشغول است.

صدای زنگ در خانه که بلند می شود مداد رنگی ها را زمین می ریزم و بلند می شوم.سارا با لحن کودکانه ای می گوید

-من با پدر نمی رم،می خوام بازم بمونم؟!

لبخند می زنم و می بوسمش

-باشه عزیزم!

در را باز می کنم دیوید است ویک سبد گل

-سلام!

-سلام چرا اینطوری نگام می کنی می تونم بیام تو؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کنار میروم و تعارفش میکنم

سبد را به سمتم می گیرد

-این بانوی زیبا نمی خواد گل ها رو بگیره؟!

سبد را می گیرم

-ممنون،تو که دیروز گل اوردی؟!

-بازم میارم اشکالی داره؟!

لبخند میزنم

-نه!

ان روزها در هفته یاسین یک یا دوشاخه گل را برایم می اورد.به سبد رزها نگاه می کنم و یادم می اید میان قدم زدن هایم در ساحل به دیوید گفته بودم گل رز را دوست دارم،دلیلش هم یاسین بود نه زیبایی گل.

-می خواهی تا کی اونجا بمونی؟!

لبخند کم جانی میزنم.سارا را میبینم که خودش را به دیوید چسبانده انگار نه انگار که چند لحظه پیش گفته بود می خواهد بماند.

-چرا نمیایی پیش ما؟!

ظرف ابکشیده را سره جایش می گذارم،صدایش جایی در نزدیکی ام است،برمی گردم باز لبخند کم جانی میزنم

-نمی خواهی چیزی بگی؟!

-خوبم!

-چی اینقدر بهمت ریخته؟

...-

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-از اومدن پشیمون شدی؟!

نگاهم را به کراوات مشکی اش می دوزم

-...

-حرف بزن،کاری از دست من بر میاد؟

-باید ازمایش بدم..

نگاهش می کنم ادامه می دهم

-برای طلاق!

-خب؟

-اگه حامله باشم که هستم؛یاسین اجازه نمیده بیام!

جلو می اید

-درستش می کنم نگران نباش!

نگاهش می کنم

-ولی یاسی..

-بر می گردیم؛ طلاق غیابی کارمون رو راحتر میکنه؟!

در این سه سال اشناییم با دیوید اگر حرفی زده یا قولی داده ان را عملی کرده،بارها و بارها هرزمان که مشکلی برایم پیش امده به دادم رسیده.

-باشه.

سارا برعکس همیشه زود خوابش می گیرد،دیوید برای خواباندنش به اتاق می رود.صدای زنگ که بلند می شود افکار اشفته ام را پس می زنم،بلند می شوم وبه طرف در می روم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از چیزی که پشت در میبینم شوکه می شوم"یاسین را میبینم و چهره اشفته وته ریشی چند روزه اش را"

"یاسین امده!"

نگاهش سر تا پایم را وجب می کند،نی نی نگاهش روی صورتم ارام و قرار ندارد.

-نمی خواهی تعارفم کنی بیام تو؟!

لحن صدایش دیوانه کننده است.

-س..سلام!

نگاهش را نمی گیرد،من هم نمی گیرم.یک هفته اس که ندیدمش،یک هفته اس که خودش را از من دریغ کرده،نگاه اشفته اش سرزنش دارد، دلخوری دارد،دلتنگی دارد و هزار حرف نگفته...هرچه که دارد مرا بی اراده می کند؛بی اراده می کند برای همه تصمیماتم،همه اش دود می شود وبا یک نگاه یاسین می رود.

چشم هایم پر می شوند از دلخوری از بغض از گلایه...

-یاسین!

نگاه سرزنش گرش نمی گذارد که نزدیکش شوم و فقط خدا می داند برای لمس نکردنش چقدر تلاش می کنم.

قهوه ای هایش خبر از بی خوابی هایش می دهند.نگاهم سر می خورد روی کاغذ نصفه نیمه ی میان انگشتانش "احضاریه" است.اب دهانم را قورت می دهم.نگاهش انقدر حرف میزند انقدر سرزنش می کند که از کارم تاحد مرگ پشیمام می شوم و ارزو می کنم "کاش به حرف منصور فرهنگ نیا گوش نمی دادم"

کنار می روم تا داخل شود.از کنارم رد می شود و پا به داخل می گذارد.دنبالش میروم.

قبل از انکه یاسین بنشیند صدای سلام انگلیسی دیوید بلند می شود.چشم هایم را می بندم

"نه!"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسین تقریبا خشک می شود و شوکه به دیوید نگاه می کند.دیوید بی خیال از همه چیز به سمتش قدم برمی دارد تا به رسم ایرانی ها دست بدهد،لبخند به لب دارد.

من ولی ...

انگار یک بار دیگر قیامت می شود برایم.نه گوش هایم می شنوند ونه چشم هایم نقطه ی دیگری به جز یاسین را میبیند.نگاه بهت زده اش را از دیوید می گیرد و به من می دوزد

"خدایا چرا تمامش نمی کنی؟!"

پوزخند می زند؛پوزخندش اوار می شود، رنگ پوزخندش بوی مرگ میدهد...

برگه درون دستش را روی میز پرت میکند؛پرت می کند... و میرود...به همین سادگی میرود...

"نمی دانم چرا ولی عجیب احساس می کنم این اخرین نگاهش به من بود،اخرین!"

دیوید بهت زده را میبینم و دست دراز شده اش را...

-چرا رفت؟!

اشک هایم می چکند و انگار منتظر همین جمله بودم.مانتو و شالم را برمی دارم و خودم هم نمی دانم چطور به خیابان رسیده ام.

ماشین شاسی بلند سفیدش که سرو ته می شود صدایش میزنم

-یاسین!!

دور میزند و از پارک خارج می شود.به شیشه اش می کوبم تمام صورتش سرخ است.

-یاسین تورو خدا؟!!

باز می کوبم و او گاز می دهد؛گاز می دهد ... و می رود...

صدای جیغ لاستیک هایش گوش هایم را کر می کند و بوی سوختگی ان بینی ام را پر می کند...

عق میزنم و بالا می اورم ... انگار که تمام سلول های بدنم بخواهند تنم را ترک کنند و از معده ام بیرون بزنند... انگار که یاسین کوچک میان بطنم هم بخواهد برود...عق میزنم و اشک هایم گلوله می شوند...عق میزنم و چرا هنوز زنده ام؟!... عق میزنم و چرا باید برای مردن هم التماس کرد؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

عق میزنم و چرا خدا تمامش نمی کند؟! عق میزنم و بدبخت که باشی مرگ هم برایت ارزو می شود...

****

****

****

دیوید می گوید نمی فهمد،برایش توضیح می دهم قانع نمی شود.می گوید:"درک نمی کنم"

چه انتظاری دارم که فرهنگ مرا درک کند،اینکه حضور او ان هم تنها درخانه ام در حالی که یاسین می داند خواستگار سابقم است،برای یاسین قابل حضم نیست.من میدانم که این با هم بودن، این تنها بودن ان هم ان موقع از شب هیچ معنی نمی تواند داشته باشد،روابط در چهار چوب خودشان مشخص و قابل توجیه هستند؛استرالیا هم که بودیم این رفت وامد ها این با هم بودن ها بود یک دوستی ساده با حد ومرز خودش.

برای من دیوید فقط دیوید است نه بیشتر؛یاسین اما تمام فکرش دوری کردن های اخیرم و جمله های اخرم بود،هرچقدر هم که بخواهم نمی توانم درستش کنم اتفاقات طوری دست به دست هم دادند که یاسین میام تقدیرم نباشد، فکر می کند...

این اشک ها تمامی ندارند...

-من می تونم بدوام خاله؟!

-اره عزیزم،فقط دور نشو؟

-شما دارین گریه می کنین؟!

اشک هایم را با انگشتانم می گیرم

-نه عزیزم.

او هم باور نمی کند

-شما همش گریه می کنید؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند می زنم تا حواسش را پرت کنم

-مگه نمی خواستی بدویی،برو ببینم چقدر تند می دویی؟

می خندد.دستم را می گیرد و می کشد

-باهم مسابقه بدیم؟

-تو برو من نمی تونم از همینجا نگات می کنم!

می دود ودور می شود

منصور فرهنگ نیا گفته بود برگردم،ناراحت بود و از دست یاسین عصبانی.

باد ملایمی می وزد و موهایم را به هم می ریزد.سارا تا مسیری را می دود و دوباره برمی گردد.طرحم موفق شده،مبلغ چک انقدر هست که بگویم نیاز مالی ندارم،چه اهمیتی دارد نه مبلغ چک خوشحالم می کند و نه تقدیر نامه و نه مراسمات افتخاری برای تقدیر..

صدای مبایلم بر افکارم خط می کشد

-دیوید؟

-کجایی؟!

-بیرون!

-برگرد خونه؟!

-چیزی شده؟

-نه! بیا.

قبل از انکه کلید را داخل در بچرخانم دیوید در را باز میکند.مثل همیشه لبخند میزند ولی من این لبخند اشفته را می شناسم.برای ارام نگه داشتن من است!

نگاهش می کنم

-بیا تو دیگه؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستی بر پشت گردنش می کشد و کنار می رود.داخل می شوم و از دیدن فرد رو رویم شوکه کی شوم.نگاهش روی صورتم می نشیند و عجیب احساس می کنم نگاهش نوازش دارد...

بلند می شود

قهوه ای هایش سر می خورند و روس شکمم ثابت می مانند؛حالت مات صورتش وارامش و مظلومیت خواستنی چهره اش هم چیزی از ترس درونی ام کم نمی کند.چند قدم به طرفم بر می دارد.

صدای دیوید را کنار گوشم می شنوم

-ما همین اطراف قدم میزنیم.

دست سارا را می کشد و می رود.

قدم بعدی را که بر می دارد منفجر می شوم

-برو بیرون؟؟برای چی اومدی؟؟کی بهت اجازه داده بیای تو خونه ی من؟؟برو بیرون؟؟؟

-گلسا عزیزم؟!

فریاد میزنم

-من عزیزم تو نیستم،من دیگه هیچی تو نیستم؟؟چی از جونم می خواهی؟؟چرا دست از سرم برنمی داری؟؟؟

بازوهایم را میان انگشتانش فشار می دهد،می خواهد بغلم کند همان حربه ی همیشگی! می داند چطور ارامم کند ولی دیگر نمی خواهم ،نمی خواهم بگذارم احساسم جولان بدهد...

دست هایم را روی سینه اش می گذارم تا نزدیک نشود ولی عجیب سینه اش گرم است؛مثل همان روزهایی که پناه گاهم بود!

دستم را برمی دارم ..

"بی تابی برای اغوشش که عصبانیت نمی شناسد!"

پس می کشم ولی او جلو می اید،اشک هایم می ریزند و قدم هایم را به عقب برمی دارم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-جلو نیا؟؟

قهوه ای های به غم نشسته اش را دوست ندارم

-اومدم اینجا که ازت دور باشم،چرا دست از سرم بر نمی داری؟؟!

-عزیزم..!..

-به من نگو عزیزم!؟؟

هق میزنم

-برو بیرون؛... کی از زندگیم پاک می شی؟!

-گلسا؟!

-چرا تمومش نمی کنی؛چرا تموم نمی شی؟!!

عقب عقب می روم وبه دیوار تکیه می زنم،سر می خورم ومی نشینم؛پاهایم را داخل شکم برجسته ام جمع میکنم ،دست هایم را دور زانویم حصار می کنم...

قهوه ای هایش برق می زنند

-من این بچه رو بهت نمیدم..

هق میزنم

-مال خودمه،تو رو خدا برو...تاوان ارش رو پس گرفتی..

زار میزنم

-مال خودمه..!..

روبرویم روی پاهایش می نشیند؛بیشتر در خودم جمع می شوم.قهوه ای هایش لبریز شده اند؛دستش را جلو می اورد،صورتم را پس می کشم ولی او اشک هایم را می گیرد،نک انگشتانش که روی صورتم می لغزد چشم هایم را می بندم...خوب یاد گرفته است بیچاره ام کند،...

جای انگشتانش می سوزد و من بعد از سه ماه باز تب می کنم..

"چرا یاسین برای من تمام نمی شود؟!"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جای انگشتانش می سوزد و من باز بی تاب بازوهایش می شوم،...

بی تاب اغوش گرم و خواستنی اش می شوم،...

بی تاب محبت های گاه و بی گاهش می شوم،...

بی تاب زنانگی ام می شوم و بی تاب مردانگی اش می شوم...

بی توجه به التهاب درونیم می گویم

-برگرد!

مچ دست هایش را می گیرم و از صورتم جدا می کنم،شاید این اخرین نوازش هایش بود...بغضم گلویم را جهنم می کند تا حرفم را بزنم...

-برو،برای من مردی..

نگاه به غم نشسته اش در عرض چند ثانیه از عصبانیت سرخ می شود...بلند می شود چند قدم راه می رود و دوباره روبریم زانو می زند

-چرابه من نگفتی حامله ای؟؟

پیشانی ام را روی کشکک زانویم می گذارم؛اشک هایم صورتم را می سوزاند

-برو؟!

صدایش محکم می شود بدون هیچ انعطافی

-این بچه مال منم بود،حق نداشتی از من مخفیش کنی؟؟

صورتم را بالا می اورم وبه قهوه ای های عصبانی اش نگاه می کنم،کف دستم را به زمین تکیه می دهم و بلند می شوم.

برای لحظه ای احساس جنون می کنم

"پس برای من نیامده،برای کودکش این همه را ه را کوبیده"

در را تا ته باز میکنم و سرش فریاد میزنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-برو بیرون،از خونه من برو بیرون؟؟پس این همه راه رو برای بچه ات اومدی؟!بزار یه چیزی رو همین الان برات روشن کنم،من دیگه به اینجام رسیده..

به گلویم اشاره می کنم

-جنازه ی من رو با این بچه باید ببری؟؟!

بازویم را می گیرد و در را میبندد

لحنش ملایم می شود،می لرزم،می شود همان یاسین ارام خودم...

-کسی که این وسط باید عصبانی باشه منم؟!

دستش راروی کمرم می گذارد و به داخل می کشد.از عصبانیت می لرزم

"دکتر گفته بود استرس برایم خوب نیست"

-هیجان برات خوب نیست؛اینقدر داد نزن!

می چرخم و با مشت به پهلوو سینه اش می کوبم

-هیجان خوب نیست و این همه مدت عذابم دادی؟؟هیجان خوب نیست و اشکم رو این همه در اوردی؟؟

مشت هایم را محکم تر می کوبم ولی او هیچ عکس العملی نشان نمی دهد

-هیجان خوب نیست؟!عوضی،مگه مرده متحرک هم هیجان می فهمه؟؟

...-

-خیانت کردم گورمم گم کردم چرا راحتم نمی زاری؟؟؟

دستهایش را بالا می اورد و دور تنم حلقه می کند؛به محض احساس بازو و سینه اش تغلا می کنم

"نه نمی خواهم!"

مشت می کوبم ولی حلقه ی بازوهایش تنگ تر می شود.به سینه اش می چسبم

"بوی یاسین می دهد،گرم است؛خواستنی است،نه! نمی خواهم!؟"

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به پهلویش می کوبم ولی فقط حلقه را محکم تر می کند

-هیشش!؟!...اروم...عزیزم...فقط می خوام بغلت کنم...گلسا؟!...خانومم...هیشش!!...فدای نفس زدنت نلرز...

نوازش می کند...

رطوبت نفس هایش کنار گوشم غیر قابل تحمل می شود؛می لرزم ولی کلمات او جادو می کند

-دوست دارم... دوست دارم...دوست دارم...عزیزم...بخاطر تو اومدم...فقط بخاطر تو...

تنم از لرزش می ایستد... واو ادامه می دهد می گوید و انگار که تنم برای ارام شدن تشنه ی همین کلمات بوده،او می گوید و انقدر می گوید که خودم هم نمی دانم این خلسه ی ارامش بخش کی تمام تنم را می گیرد که بی حس می شوم،حسم شبیه تن و روح ادمی می شود که بعد از یک طوفان موج ارامی تنش را روی اب ارام با خودش حرکت می دهد هیچ صدایی را نمی شنوم جز نجوای اهسته ای از کلمات یاسین را و صدای موج های کوچک و ارام دریا را...

پلک هایم را باز می کنم نه زمان را می دانم نه مکان را،شقیقه هایم تیر می کشند ولی احساس بدی ندارم.

گرمایی را میان کتفم احساس می کنم؛چیزی مثل رطوبت! گیرنده های حسی ام کم کم فعال می شوند.تکان می خورم ولی حتی ذره ای هم جابجا نمی شوم.هنوز بدنم کرخت است و بی حس.

چیزی زیر سینه ام گره خورده،دست هایم را به همان طرف سر می دهم.

-منم نترس!

با صدایش موج اتفاقات به ذهنم هجوم می اورند،می خواهم بلند شوم ولی تنم یاری ام نمی کند،تخت تکان می خورد؛پلک هایم را می بندم.نمی خواهم قهوه ای هایش باز به جانم بیفتند.

لغزش نوازش گونه ی انگشتانش روی برجستگی شکمم حس خوش ایندی را ایجاد می کند.زمزمه می کند

-بهتری؟!

لب میزنم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چرابرگشتی..

-بدون تو نمی تونم...نمی تونم زندگی کنم..

-خودت گفتی نمی تونی کنار بیایی..

پچ پچ می کند

-پنج سال کافیه دیگه نمی کشم..

-...

-اگه برای تو برزخ بود برای من جهنم بود..

-...

-فکر می کردم می خواهی با دیوید برگردی..

-...

-حرفای اخرت،حضور دیوید تو خونت،احضاریه دادگاه،فاصله گرفتن هات...عصبانیم کرده بود...

-...

-نمی خواستم بری...نمی خواستم دور بشی...دوباره داشتی می رفتی...

-...

-همه چی داشت دوباره تکرار می شد...

حرکت نرم لب هایش را روی شقیقه ام حس می کنم.

-من دیگه بر نمی گردم..

زمزمه می کند

-هیشش...بغض نکن!...

-نمیام که اذیتم کنی..

می دانم حرفهایم،بغضم کودکانه شده ولی پدرانگی یاسین را برای احساسم ثابت شده می دانم.

نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دیگه تموم شد...اروم باش...عزیزم..

-بغلم کن!

دست هایش را از پهلویم عبور می دهد،کف دستش را میان کتفم می گذارد و به سمت خودش می کشد..

موهایم را می بوسد...

-دیگه تکرار نمیشه،هیچی،برمی گردیم خونه..

صورتم را زیر گلویش میبرم

-منتظرت بودم!

-می دونم!

-محکم بغلم کن؟!

سینه اش می لرزد می دانم می خندد ولی من فقط به ارامش اغوشش فکر می کنم

پچ پچ می کند

-خدای من! من دوتا بچه دارم؟!

اهمیت ندارد من کنار یاسین این بچگی ها را دوست دارم...این ضعیف بودن را دوست دارم ... این کوتاه امدن ها را دوست دارم ...من به احساسش ایمان دارم...

پایان